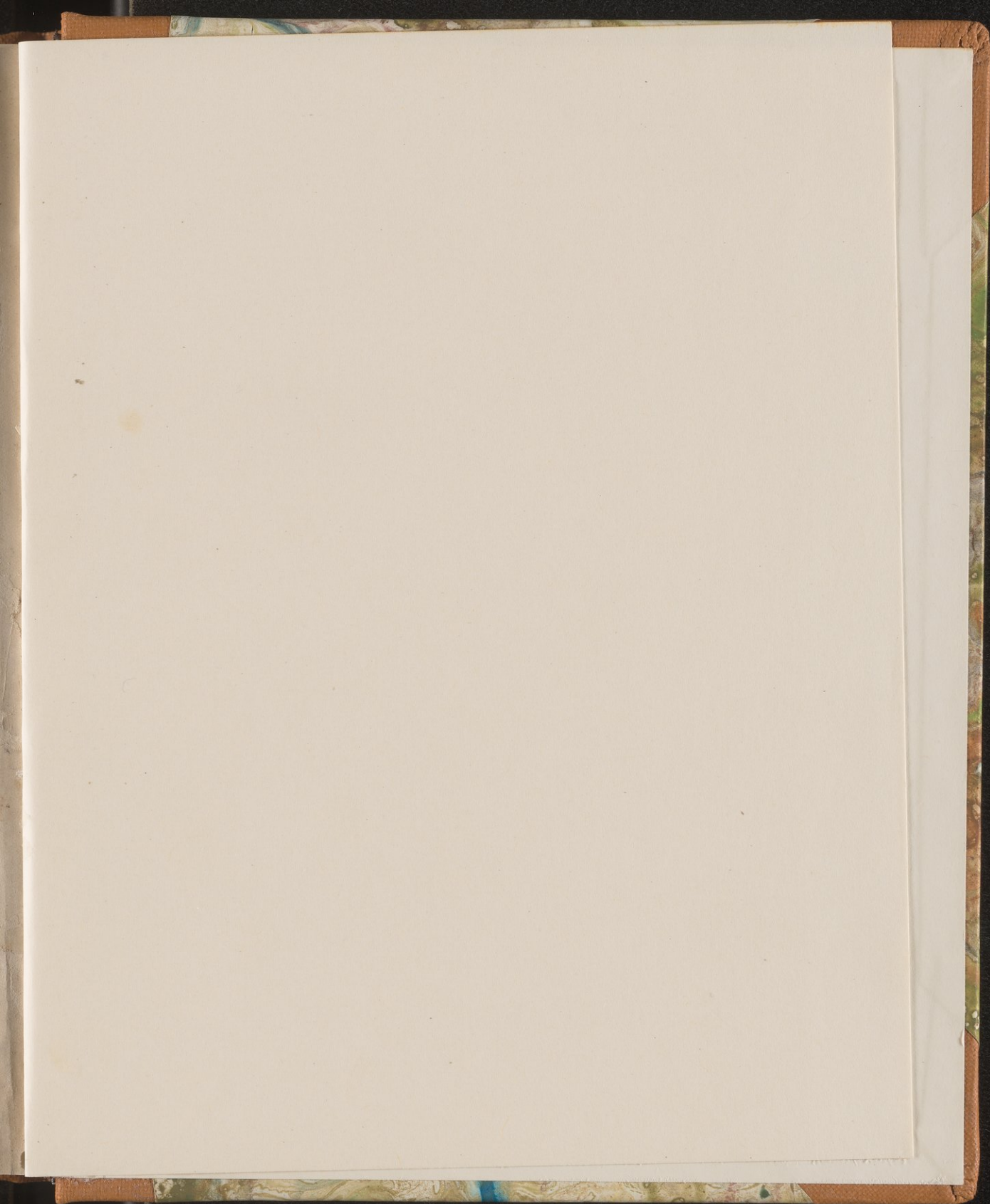










این کتاب نه بلکه عطای ایزدی از بهر

احکام است **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

است، لهذا نام شخص دیگر در آن نه آمده و چون کار چند سال بتوسط این کتاب
در کمال حاصل میشود، از انزوای میانه

طَرَا مَنَّا فِي مَرِّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گشته و شرح آن قایم مقام کتاب دوم و سوم قرار
و حساب آن تا تقسیم کلان است و هر که این کتاب را مطالعه نماید در چند جای آن بایستاد و بیا
از روی کتاب جواب بگوید نو که ی اینکار را گرفته نمیتواند.

کاپی این کتاب در مطبع تحریر و چاپ آن در مطبع ماشینیخانه مبارکه کتابخانه برج جدی ۱۳۰۳ هجری

قیمت یکجمله - - - - - بخرویه کابلی

فَهْ سَبْتِ مَضَامِينُ

- حصه اول در باب حرف شناسی و ضمن آواز دانی با امتزاج خط (۱) صفحه
- حصه دوم در کیفیت باب مختلف خواندن مع کل نوشته در ضمن آن (۲۵)
- یاد گرفتن خواندن خط شکسته در ضمن سبقهای سابقه و یک سبق مستقله در آن (۵۱)
- طریق خواندن خط عربی طیفه نای صرف دانستن قرآن مجید و نماز (۵۹)
- دانستن حساب ابجد و ارقام نه گانه حساب باقسام مروجّه دنیا (۹۰)
- عنوانها و مراسلات برای هر طبقه از طبقات مردمان (۹۱)
- در باب اخلاق پسران و تتمه عربی بشمه از صرف و نحو، و دانستن علامه عربی بودن لفظ و خواندن حساب تلفظ عربی و طریق یاد گرفتن کدام لفظی در کتاب لغت. (۹۷) {
- روایده مفیده از قسم معما و طریق نشان دادن دو فریق مخالف در کشتی و غیره مقدمه علم هندسه (۱۱۲)
- نطق ابجد خوانان شهر آرا بحضور اعلی حضرت غازی در مجلسه آخر شهر ۱۲۰۱ که اکثر آن شهباده ها بودند و آن نطق شان برای دیگران جزوی از تعلیم شده. (۱۲۶) {
- دانستن اندازه زمانه و جدول طلوع و غروب آفتاب بر افق کابل (۱۴۳)
- حصه خط و رباخی با خط از بهر حسن خط (۱۸۶)
- قایم مقام کتاب نای فارسی سال دوم و سوم که شرح است بعد از خواندن آن انسان معلّم میشود (۱۸۷)
- اندازه کار نوشتن و خواندن در ضمن ایام و کارنامه یافته ابتدا از روز اول (۲۱۱)
- پیر و خرام پنج ساله در (۴۲۰)

اِخْطَار

چون اکثر ملا امان کند که با نماز را بقراست غلط میخوانند، و در خط چنان اند که نام خود را درست نوشته کرده نیستوانند، و اطفال خود را این «دستان طرز امانی تعلیم ابتدائی» درین هر دو کار بسیار صاف دست و تجوید آن میباشند، لهذا حال از روی فایده دینی و دنیوی اعلی حضرت غازی ما، چنین امر و ارشاد فرموده اند که ملا امانی کند که موقوف بر یاد داشتن طرز موصوف است.

فوایدش اینکه اولاً خود ملا امام درست میشود و باز کم از کم یک نفر اتی تجربه میکند تا عملاً یاد بگیرد و تصدیق را درین باب حاصل نماید، و بعد فی روز دوسه ساعت مشغول تعلیم قری کند که خود بوده در چند ماهی سی چهل نفر را از کندک خود خوانده و نویسنده میسازد.

بنابر مذکور میساید که بعد از چند در باب کاتبین مطابق که نشاء جمیع کارهای معارف اند و بعض از آنخصا در مانند لفظ «پوستینجه» غلط میکنند، و بعد در حق عموم نویسنده تا چنین امر و ارشاد فرمایند که از مجمل نویسی مجتنب شده اینکار را یاد بگیرند تا ابتدا و انتهای هر حرف را از روی یقین بدانند و الفاظ را

از روی اجمال تخمین نویسند و نقاط را بی محازات حرف نگذارند، پس هر خواننده
و نویسنده را لازم است که این الف با را یاد بگیرد، تا هم کار را آسان
یابد و هم تخمین وی یقین مبدل گردد و باین راه سهل و کوتاه عالی
خواننده و نویسنده شوند نه چنانکه بعض مخالفین اینکار که فی الجمله عالم
و خود را ذکی هم می شمارند، و علم آوری این روش کار یک هفته شان
می باشد بجز از محض رشک و حسد متوجه نمیشوند، و آنچنانکه را
بر خود می برند که اگر یک طفل و بستان این روش نوشتن بعض الفاظ
از وی بخواند نویسنده و خود آن طفل را از هر لفظ مشکل که پرسد
شفافاً این قسم نوشتن آنرا ثابت میکند که انسان را از شنیدن
آن خوش می آید، بلکه همین حالت سبب رشک شان گشته
عداوت آنرا در دل خود می پوراند، و توجه یک هفته را بآن نمیکند، که تا
عداوت مرتفع گردد و هم اینکار متعدد می بیکدیگر گشته عمومیت یابد
مگر اعلی حضرت غازی هم واگذار نمیشوند، از هر باب و هر رکنی
مجهور یاد گرفتن آن می سازند و این کتاب که خاص بنام اعلی حضرت
غازی و آخر تألیفات این راه و روش است، یکچنین کتابی
بر روی کار آمده که هر خواننده بحض مطالعه و مقابله متن و شرح
که بر دو در یک جلد است، چنان حل کرده بدست آورده میتواند

که محتاج هیچ معلوم نمیشود.

و چون در شب پنجم قوس بند است ۱۳۰۳ یک چنان
کشایش در نگار رخ نمود که با کل طرز امانی موازنه فرموده چنانکه
طرز جدید هر چند راه بس کوتاه بود مگر بعد از دو اوده روز
بر خواندن بعضی الفاظ مبتدی اقتدار می یافت و کلمات سالان
نتیجه را زود میخواند و بعد از روز را در طول می شمارند و حال در همان
روز اول بعضی الفاظ از قلم او میبراید، سبب یقین و کمال
شوق شان میگردد و حال چون انگار دارا بر تپه بس بلندی
گرویده، لهذا منسوب باصل و بانی خود گشته مستی به (طرز امانی
در تعلیم ابتدائی) گردید، اگر تفصیل آنرا میخوانید روز اول
شرح مطابق صفحه (۲۱۱) را مطالعه فرمائید.

(تذکره)

چون در کار جدول هم این نکته بعد از طبع شرح آن پیدا شده لهذا تجدید خود
جدول آسان بود، اما اندراج تفصیل آن در شرح امکان نداشتند از آنرو
در اینجا مندرج گردید و آن اینک:

در الفاظ کار هر روزه چون بالا بعضی الفاظ علامه فارق اینچنین «—»

نوشته شده، معنیش اینکه در ابتدا چون کار جدول یافته شد، اولاً سواره و پیاده
 کل حروف واقعه آنروز مبتدی نشان داده میشد، بعد یک یک از الفاظ واقعه
 آنروز با و مرقوم میگروید، بعد از تکرار کار ثمره بهتر اینچنین بخشید که سواره و پیاده هر
 حرف را چون نوشته کرده تواند بعد از آن الفاظ آنرا معلم گفته و مبتدی نوشته
 باشد، چنانچه در روز اول چون حروف سابقه ندارد که الفاظ از آن بسته شود
 از آنرو یک یک جوره را کار نموده باشد چنانکه «با نا» و «ب ن» را
 چون مبتدی یاد بگیرد بعد از آن الفاظ متعلقه آنرا مانند «نا ب» «باب»
 «نان» «نا باب» را معلم گفته و مبتدی نوشته باشد و بعد از تعلیم جوره دیگر
 باز الفاظ متعلقه آن و بعد از جوره سوم که آخر است باز الفاظ آنرا کار نمود
 باشند، چنانکه بهمان نشان الفاظ هر جوره شناخته میشود.

اما روز دوم و سوم و غیره چون در هر روز حروف سابقه موجود اند
 از آنرو بعد از موقت سواره و پیاده یک حرف الفاظ متعلقه آن حرف را گفته باشند
 چنانکه موجب بهمان نشان الفاظ هر حرف در جدول هر روز آن ظاهر و
 هویدا است، که باینقسم هر حرف فوراً در ذهن رسوخ مییابد، و زود ضبط
 میگردد چنانکه شدن کار در دوره در یک روز هم امکان دارد.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ)

مَنْ تَبِعَ إِيَّاهُ

مَشَى عَلَى صِرَاطٍ

« صفة اول در حرف شناسی و از دانی و تقدیم نقشه حرف بر خواندن آن »

اگر چه این صفة قبل بر این مقسم پس سیزده سبق گشته بود. و حال العبد جدول بهمان جدول
باقیست. مگر وقتیکه اینکار جدول واقع صفحه یا بعد از اول قوسین و هشتاد و سه از توجهاست یا برگ
این پدر تا بعد از غازی مان بر روی کار آمد همان است که جمیع الفاظ واقع جدول،
با نوشتن آن هفت روز با انجام میرسد چنانکه الفاظ مرقوم روز اول جدول بهمان روز
از تلفظ غیر نوشته کرده میتواند و هم از نوشته غیر خوانده میتواند.

و طریق آموختن کار این جدول از روز اول واقع صفحه ۲۱۱ شرح بتصله این کتاب مفهومی معلوم باشد
بعد از آن همان است که از صفحه پنجمین تا آخر صفحه شانزده که مشق هر حرف یک
« ی » مساوی شش ورق است، کار یک ساعت است، و وقت کار اطفال از ابتدا
در طرز بنادیم چهار ساعت ^{پیش} سابق برین از پدر غریب که تعلیم بسیار مقدم میگردد، و قتیکه اینکار برآمد
و قوت مقناطیسی در این شوق ساینده، برخورد و کلان نوشت خوان لازم گردید.

آب، تاب، قاب، ذات، قات، مات، باج،
حاج، گاج، راج، آخ، واخ، شاخ، یاد، باد، شاد،
یار، کار، مار، خار، باز، ناز، گاز، خاص، آتش،
داغ، باغ، زراغ، لاف، شاف، قاف، کاف، گاف،
طاق، ساق، خاق، لاک، تاک، ناک، پاک، داک،
راک، حال، سال، مال، دال، ذال، نام، شام، جا
آن، خان، جان، کان، پاو، ناو، شاه، گاه، راه، جاه،

دو لفظ :-

بادشاه، خان آقا، پارسا، خان جان، شال،
چارپای، نان بای، ساربان، گاوران، کارون،
شاه باز، چال باز .

لفظ اول بکسر حرف آخر

ذات پاک، تاج شاه، آب صاف، شال ناپاک،
خار پای، چاه پاک، نان شاه، آچار جام، چای خام،
ماه پارسال، باد صاف، یاد پیر، کار دانا، حال پاک،
بادام خام، گاه گاو ان، دالان باغ بالا، باران شام،
سامان باغ بالا، تاولان چای شام کاکا، نان شام ما.

جان بابا :-

کاکا، آقا لالا، بالایی بام باغ بالا، آتش، آبر، ناک پاک،
چای صاف، کالای شام شان، بالایی بام باغ بادام،
بالایی کار شان، آقا جان، شاه باز خان، جان بز خان،
نمان، جای چار پایان شان، باغ پایان، بالا کار آن شان

۵
پاچا خان، آن سان، کار دانیان، شاباش.

(مشق این مضمرات و مرکبات باقسام مختلفه خود بر حروف فاط)

ا ب ج د ر س ک ص ط ع ف ق ک

ل م ن و ه ی ی ی

آ با جا سا صا طا عا فا کالا ماما

(سبق دهم)

(۲) ب ج د ر س ک ص ط ع

ف ق ک ل م ن و ه ی ی

(۳) ب ج د ر س ک ص ط ع ف ق ک ل م ن و ه ی ی

ز ی ع ع ع ع ع

(۴) ع ع ع ع ع

(۵) ف فقفف .

(۶) ق قققق .

(۱۱) ا دذ رزژ و . طدد، طرر .

(۷) ک (کال) کا ، کل .

(۸) ه ه هه هه .

ج ج ج ج ج .

م م م م م .

(۹) اب پ ت ث

ج ج ج ج خ

د د ر ز ژ

س س ش ش

ص ض ط ظ

ع غ ف ق

ک گ ل م

ن و ه ، ی ی ی

اگرچه حروف ذیل را شفوی، و وسطی، و حلقی میگویند
مگر از ابتدای لب تا ناف بترتیب مرقوم گشته

(پ م ب ف و ی) (د) (ت ط)

(ز ذ ض ظ) (س س ص ش)

(ش ش ش) (ج ح ق ک گ ل ن)

(خ غ ح ع ا ه)

ا ب پ ت ث ج چ خ د ذ ر ز ش

سـ شـ صـ طـ ظـ عـ غـ وـ ذـ

کـ گـ اـ مـ نـ وـ هـ یـ پـ یـ یـ

بـ پـ تـ ثـ نـ یـ

(۱۰) ا ب ت ث ج ح خ ذ

ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ

ف ق ک ل م ن و ه ی

پ چ ژ گ

(۱۲ تا ۱۸) ب ن ، ی ت ، پ ث

ب ن ن ، ی ت ت ، پ ن ش

حقن

یا برنج بم بوبی ، نانرنج نم نونی

یا یرتج یم یو بی ، تا یرتج تم تو تی
 یا یرتج یم یو پی ، تا یرتج تم تو پی
 گلک گلک گلک گلک

حام حلم حکم
 (۱۹) اح درس ص طع ک ل م و ه

همعصم همعظ همض همف همخط
 ط گ ل س و ا ح ک ع ص ر

ح د س د ط د ع د ک د ل د م
 ح ر س ر ط ر ع ر ک ر ل ر م
 (۲۰) ن ف ذ خ ز ض

حق ۱۱۱۱

بالا نقطه داران

(تقدخر ضطغ)

(توق ققت)

(تشر)

(نج جب)

(چپ پیچ)

(آواز دانی)

ظ غ

ت ق

ث ش ژ

ب ج

ی

چ پ

پایان نقطه داران

(۲۲ و ۲۱) ا ا ا

(ا) (ت ط) (ز و ض ظ) (س ص ش)

ا ا ا ای او

ا ا ا ای او

اُ	اِ	آ	اُ	اِ	آ
بُ	بِ	بَ	بو	بی	با
پُ	پِ	پَ	پو	پی	پا
تُ	تِ	تَ	تو	تی	تا
ثُ	ثِ	ثَ	ثو	ثی	ثا
جُ	جِ	جَ	جو	جی	جا
چُ	چِ	چَ	چو	چی	چا
حُ	حِ	حَ	حو	حی	حا
خُ	خِ	خَ	خو	خی	خا
دُ	دِ	دَ	دو	دی	دا
ذُ	ذِ	ذَ	ذو	ذی	ذا

را	ری	رو	رَ	رِ	رُ
زا	زی	زو	زَ	زِ	زُ
ژا	ژی	ژو	ژَ	ژِ	ژُ
سا	سی	سو	سَ	سِ	سُ
شاشی شو			شَ	شِ	شُ
صا	صی	صو	صَ	صِ	صُ
ضا	ضی	ضو	ضَ	ضِ	ضُ
طا	طی	طو	طَ	طِ	طُ
ظا	ظی	ظو	ظَ	ظِ	ظُ
عا	عی	عو	عَ	عِ	عُ
غا	غی	غو	غَ	غِ	غُ

فَ	فِ	فُ	فا	فی	فو
قَ	قِ	قُ	قا	قی	قو
کَ	کِ	کُ	کا	کی	کو
گَ	گِ	گُ	گا	گی	گو
لَ	لِ	لُ	لا	لی	لو
مَ	مِ	مُ	ما	می	مو
نَ	نِ	نُ	نا	نی	نو
وَ	وِ	وُ	وا	وی	وو
هَ	هِ	هُ	ها	هی	هو
یَ	یِ	یُ	یا	یی	یو



(۲۳) جام، خان، دامی، ساد.

جامه خانه دایه ساده

(۲۴) آبا پاتا تا جا چا خا دا ذ را زا ثا

سا ش صا ضا طا عا غا فا قا

کا گالا مانا وایا .

(مشق هر یک با قسم مختلفه خود بموجب نقاط اگرچه)

(تکرار است برای کم قوتان مفید)

آ، با، جا، سا، صا، طا

عا، فا، گا، ما، یا .

(۲۵) آن، آب، آتش، آره، آه، آخ، بار،

باو، باش، باز، باغ، پاو، پای، پاک،

حرف همراه الف

توقف

تاج، تاک، تار، جار، جان، جای، چار، چای،
 چاه، چال، خاص، خار، خان، خاک، خال،
 خام، دال، ذات، راه، زاغ، ساز، شاخ، شاه،
 شام، شال، شاد، صاف، طاق، عام، فال،
 فاش، قاش، کاش، کار، گاو، گاه، گاز، لاف،
 مار، ماش، مال، ماه، ناز، ناک، واخ، وای،
 مای، یاد، یار، دال، ذال، قاف،
 کاف، لام، واو .



آواز کل حروف بهم در ابتدا و بهم در انتها، برای امتحان نیز کافی اند
 شاه، آب، جان، حال، تاج، باد، راح، ساز، گلچ، ذآ
 عام، خاص، زاغ، راغ، راک، ناز، واخ، نامی، دام،
 طاق، پاک، چاپ، قاش، ماش، صاع، گاو،
 ژاژ، لاف، فال .

(سبق ۱۱ و ۱۲ و ۱۳)

۲۶) ای بی بی پی تی تی جی جی جی جی جی جی
 ری زی ژری سی شی صی ضی طی عی غی نی تی

کی گلی لی می نی وی بی بی .

مشق هر یک با قسم مختلفه خود بتفاوت نقاط

بی جی سی صی طی عی نی کی می بی .

اقلام خانه و شناختن بنگاه بنقاط زیر

ای بر پیت تیر چیر چیر جد خردی
 ذی ری ری ری سیر شیر شیر
 صید صید طوطی طوطی غده غده که
 لید می می نه وی میر می لے لے نه

(۲۷ و ۲۸) این پیر بین عید شیر سیریم
 دید نیم خیاک نیل تیت کین فیل تیر
 زین میل چیت چین دین میر چیم میم
 سین شیرین

(سُست)

لیک نش بیگ بیل شیر سیرنج
 بید بیل سبب خیل دیگ ریگ

تینگ پیش میش میخ پیچ تیل هیل سیچ

(۲۹) او بو پو تو تو جو جو خو دو زو رو

زو رو سو شو صو ضو طو ظو عو غو فو قو کو گو

لو مو نو وو هو یو .

مشق هر یک با قسام مختلفه خود بتغایر نقاط

بو جو سو صو ضو طو ظو عو فو قو کو مو هو .

خوب زود توت بود مور دور قوت

غوک موش خوک جوق روح روم روک

عود خون دوک چون موم نون .

سیست

(۳۰) شوخ کوت روز پوش توپ

حرف هرا

موقوف بعد او

چوب	نوک	گوش	دوز	دوغ	نوش
(۳۱)	زاع	زینغ	زوغ	زغ	زغ
آش	ایش	اوش	اش	اش	اش
چای	چیب	چوپ	چپ	چپ	چپ
تات	تیت	توت	تت	تت	تت
راح	یج	روح	رح	رح	رح
باد	بید	بود	بد	بد	بد
مار	میر	مور	مر	مر	مر
لاف	لیف	لوف	لف	لف	لف
خاص	خیم	خوص	خص	خص	خص
خاک	خیک	خوک	خک	خک	خک

داگ دیگ دوگ دگ دگ دگ
کاه کپہ کوہ کہ کہ کہ

تفتیشیه (۳۲)

[illegible]

رَح

وَح

بَد

مَل

زَر

نَز

طَس

قَش

كَث

صَع

دَع

رَح

وَح

بَد

مَل

زَر

نَز

طَس

قَش

كَث

صَع

دَع

رَح

وَح

بَد

مَل

زَر

نَز

طَس

قَش

كَث

صَع

دَع

رَح

وَح

بَد

مَل

زَر

نَز

طَس

قَش

كَث

صَع

دَع

لا ف

طا ق

خا ص

نا ک

دا گ

شا م

جا ن

پا و

ا ه

دا و

وا ی

لُ ف لِف لَف

طُ ق طِق طَف

خُ ص خِ ص خَف

نَ ک نِ ک نَف

دَ گ دِ گ دَف

شَ م شِ م شَف

جَ ن جِ ن جَف

پَ و پِ و پَف

ا ه اِ ه اَف

دا و داِ و داَف

وا ی واِ ی واَف

کتاب الف و الف
محمّد

۲۳

ج م ه
ج ج ج ج
م م م م
ه ه ه ه
(۳۸) سر سر سر سر هر هر هر هر
ج ج ج ج ق ق ق ق ع ع ع ع م م م م
(۳۹) ط

فرق الف فتحه دار، از الف مد دار

اب آب، اخ آخ، اش آش.....

فرق فتحه محض از فتحه کلان

بد باد، بر بار، بش باش.....



فرق کسه محض از کسه کلان

ان این

فرق پیش محض از پیش کلان

بد بود

فرق یای سخت از سست

میر میسر

فرق او سخت از سست

توت تول

در هر کدام این شش جای فوق که نقاط مانده شده مخفیست اینکه از صفحه دو صد و شصت و نهم کتاب حامل المتن معلوم کار کند و یا سخت و سست آنرا خود او یافته برای بستن نویسه و با خواننده باشد تا در دریافت آن خوب شود و در اینجا بسته و جدا را هم بیاموزاند، چنانکه بعضی الفاظ را بحروف مفردة نوشته و بسته و بسته و نایسته آن نشان دهد "تتاما حصی الاول"

حصه دوم ابتدائیه انیس
 و کیفیتاً مختلفه خواندن روانی زبان
 و حصه سوم که در باطن است ریاضی در من بهین و حصه ششم میشود

سابق (۱۴)

(۴۲) حق حی من تو وی کی ای دل
 شد مد بس شد، رو دو، پس هوش کن
 از دوشی، هر یک بر حد کو، سر
 رس نه، از چپ چپ به .
 (۴۳) که چه ،

از حقایق، حی یعنی لست غور

سَبَق (۱۵)

(۴۴) شاه جان حال شاد باد عرض عذر

فرض هست تحت بخت سخت عمر رفت

طفل خرد پیر مرد زرد گشت آب نان

ملک مال اسپ خرج بخش نور حور

نام کام این آن رزق باد .

سَبَق (۱۶)

(۴۵) سیر سیر

سخت

این پیر بین عید شیر
سیر .

موقوف بعد از خور

فرق کسر خود از کلان با تفتا و سخت و سبک کلان

سُسْت
 یک نیس یک بیل شیر
 دُر دُور دُوز .

فرق می خورد از
 کلامی که در
 سخن می آید

سخت

خوب زود توت بود مور دور .

سُسْت

شوخی کوت روز پوش توپ چوب .

سُسْت شیر

نام حرف جیم میم وال ذال سین شین

(۴۶) داشت کاشت سوخت خشت

ماخت باخت آرد گوشت پوست

الفاظ مختلفه
 در معنی و ضبط (ای د)

دوخت دوست نیست کیست
چیت کارد ماند راند شانه .

سَبَق (۱۷)

(۴۷) ابد طلب پدر پسر بتر خطر ادب عیب

غلط خبر کمر مگر مدد کند اگر طبق بود شود

مکس پرد دهن مزه رود

گنه مکن سبق بگو سخن مگو مژه مکش

ملخ مکش ولی بے نهد مدر مکن فقط

سَبَق (۱۸)

(۴۸) اوّل محمد صدیق شّار جبار

غفار عطار دکان بزاز بنا سقا

از قرار ابد طلب یعنی اول جدا

شده یعنی بجز او و بخواهد

حَمام دَلاک تَرَقُّی تَتَرُّل .

(۴۹) شریف هنوز کلان بنا نشده .

سلسله اشکال مختلفه بعضی خرد

سابق (۱۹)

(۷۷ و ۷۸) بر پیر جام جم جنت جزا صد
سرود حاضر ناظر علم عقل بعد فکر کار
کرد مهر ماش رسم میردایت شیا
به بهتر .

سابق (۲۰)

(۵۰) خواجه خواندن خوابش خواستن
خویش خود خواب خور خورشید .

(۵۱) در اینجا فیض آباد صحیح است .
 (۵۲) رحمن الله اسمعيل اسحق لکن
 لهذا سموار .

(۵۳) که استمیر کند هوا .
 (۵۴) ماله . (۵۵) اقلم و کاغذ پیار .
 (۵۶) مصطفی موسی عیسی یحیی تورات
 علیهمه اعلی ادنی سفلی معنی .

سابق (۲۱)

(۵۷) صلوٰۃ زکوٰۃ .

(۵۸) عبد الاحد، عبد الباقي، عبد العلی،
 عبد الغنی، عبد الهادی، عبد الفتاح، عبد الجبار،

عبد الخالق، عبد القادر، عبد المجید، عبد الحمید،
 عبد العزیز، عبد الغفور، عبد الکریم، عبد الودود .
 (۵۹) عبد الرحیم، عبد الرحمن، عبد الستار،
 عبد الشکور، عبد الصمد، بسم الله، عبد الله
 عبد الظاهر، عبد النبی .

سبق (۲۲ و ۲۳)

(۶۱ و ۶۰) عنبر، قنبر، طنبور، زنبور، انبار،
 انبان، پنبر، شنبه، یکشنبه،
 دوشنبه، سه شنبه، چهارشنبه،
 پنجشنبه، ان لم .
 (۶۲) طاہر، طاہر، طاہر، باطنًا ثانیًا،

ثالثاً، مثلاً، سابقاً غالباً .

(۶۳) رُوفٌ رَحِيمٌ .

سبق (۲۴)

(۶۴) رسولِ خدا محبوبِ من، پدرِ تو،

پسرِ او، برادرِ وی، مادرِ آنها نگهبانِ من،

خدایِ ما، کلاهِ احمد، نزدِ شما، ماهِ رمضان،

ناکِ کابل، شبِ عید، انبوهِ خلق .

(۶۵) مولایِ من، خدایِ ما، چاقویِ من،

عمویِ شما، کاکایِ شما، خالویِ شما، مانایِ شما .

(۶۶) اعلایِ شما، ادنایِ ما .

(۶۷) گفته‌ او و قلعه‌ آنها، بره‌ آهوی، زرده‌ تخم،

تخت سنکی، مدرسه امامیه .

(۶۸) سئله رئیس، رؤوف، انشاء الله،

ایمان کلمه گفتن بزبان، و باوردن ^(۱۳۵) سبب

معنی آن، دین، آئین، مذنب، ملت، قرآن،

واسطه، پیغمبر چهار یار - ابوبکر، عمر، عثمان،

علی، نواسه حسن حسین، بادشاه، امیر وزیر،

قاضی، سپهسالار، نایب سالار، جرنیل،

برگه، کرنیل، کبطان، یعنی - فرقه مشر، لوا مشر،

غذا مشر، کند کشر، تولید مشر، من، تو، او، غیره،

صغیر، کبیر، قبر، سوال، جواب، نیکر، منکر،

قیامت، حساب، کتاب، ثواب، عذاب

سبق (۲۶)

(رقعه از بهر خط بعد از اتمام مشق با حروف از تلفظ غیر)

مشفق معظم و مطاع مکرم مهربان من، اسپ از
محمود که کلاں است و عصفور از غفور که خرد
است صفت من خدمت است و جو خرمیر
مجدد ماشم حاجی باشی بدیه بهر آهوی خود کرد
بعد بر قاطر پیر ناصر غوغا نمود آخر چهار بیت

سبق (۲۷ و ۲۸)

بابت بج بدریش شش لحن بطابع بلف
بق بقا یک بکابل بم بن یو بن بهانی

سَبَق (۲۹)

(رقعه دوم متعلقه سلسله یکنخانی مزبور در ضمن دو سبق)

مهربان نایب صاحب معزز دارین باشد،
 ترنج و بهی در باغ مانهایت بوست است،
 کوئی خوبی بهم دارد، یکنخانه از بهر آتش و نوکر
 هم در انجا هست مد نظر بهم دارد، نقل و هر
 نعمت در انجا موجود است، لایق دیدن
 آن صاحب است و هوای این دشت
 مایل بسرو می است، ما و شما دیگر دوست
 جانی هم نداریم، فردا دیدن آنجا ضرور
 بکار است فقط والسلام.

سبق (۳۰ تا ۳۵)

(۶۹) بیاستینج پند پیر پیش پیش

نبض ببطار تیغ نیف تیق تیقا بیگ بیکار

بیل بیم بین بنوبنه تنهانی .

(۷۰) بد پند پند پند پند پند .

(۷۱) پیر پیر .

(۷۲) پیش پیش .

(۷۳) پیش پیش .

(۷۴) بنی بنی .

(۷۵) شی شی .

(۷۶) مینا .

پنیر پیش بین .

سبق (۳۶)

(رقعه سوم متعلقه سلسله مذکور و خانگی ضمن سبق)

برادر کرام من، از شفقت دینی بلکه از الفت
بنی نوعی بی طاقت شده برای شمامی نگام
که زیب و زینت دنیا بقرار رواج اینولا
نهایت بی فایده و بی حاصل و بیهوده است،
و این مردم همه بیمارند، اما نه بیماری که بیکر و سه
شربت نیلوفر، و پنجدانه بیضه مرغ بد و ایشان
علاج فرموده شوند .

سابق (۳۶)

این است که ذات پادشاه بعبیل و فرمان
 روای بی بدل با فکر تیز بین مال اندیش
 و رای جهان پیرای خویش این بیماری عمومی
 که از جهل و بخردی پیش آمده بتوسع علم و
 دانش درینوقت بصحت و بیداری ملت
 تبدیل دادند و همین توجهات بیغایات
 شایان نایل باینکار، و این رتبه قریب است
 پس باید که ما و شما نیز تا بدرجه انتها براه تبع
 اطاعت پادشاه بماند خود پیوئیم .
 والسلام .

سبوق (۳۸)

افغانستان، - کابل، غزنین، مقرر، کلات
 قندمار، کرشک، فراه، سبزوار، هرات
 ترکستان، میمنه، مزار، قطغن، بدخشان
 فیض آباد، پنجشیر، نورستان، جلال آباد
 نقد، طلا، روپیه، پیسہ .

جنس غله، جو، جوار، گندم، ماش، بجنج غیره
 اعضا، پیشانی، بینی، دمان، دندان، زبان
 گردن، دست، انگشت، ناخن، سینه
 شکم، جگر، مخاط، خون، بلغم، صفر، سودا .

سیکبق (۳۹)

فیل، شتر، شتر، اسپ، قاطر، دشت، کوه،
 بلنک، گرگ، روباه، شغال، سگ،
 گربه، خروس، ماکیان، پرند، گنجشک،
 مرغابی، بلبل، مینا، طوطی، شکار، بیکار،
 یراق، تفنگ، تفنگ، شمشیر، پیش قرض،
 حرب، سپر، نیزه، مقدمه، لوا، توپخانه، پلتن،
 رساله، کل، لشکر، قوت، قوت، پلوه، چلو،
 شوربا، قروت، مشفق مهربان، حرکت چه؟
 ضمیمه پیش، کسر زیر، فتح زیر، حرف چه؟ ساکن
 مشدود، موقوف، مفرد یکی، جمع بسیار،

سند سال، شهر ماه، یوم روز، لیل

شب

(۷۹) مالک الملک خدای ما، ابو حنیفه امام،

امیر امان الله خان پادشاه ما .

سابق (۴۰)

(رقعه چهارم که یکنانه در بین و حروف دارد)

ارجمندان عبد الباقی کبطان و جبو، و محمد امین

و محمد رفیق، و عبد الله، و خیر الله، و عبد السمیع،

و عبد الستار، و صفدر جنگ منگل، و عثمان

غنی، و حفظ الهی بوده کامیاب و امان باشند

چند دفعه قبل برین بطریق نصیحت از غیورین و

خیانت شمارا منع کرده و گفته ام که فیض هر دو
 جهانی و عیش جاودانی در تحصیل هنر و رستی
 بر منهل نبوی است، اما چکنم بیهاست و
 هزاران حیف که گفته های من بر شما هیچ تاثیر
 نمیکند.

سبق (۴۱ و ۴۲ و ۴۳)

میل و رغبت بآن ندارید، خیلی سبک
 مغر آدمانی بوده اید، خیر است انشاء الله
 تعالی حقیقت سخنان من در آیند و شما معلوم
 و میرهن خواهند گشت، و در سخنان من بیها
 مدامت هیچ نیست و از صاف گوئی و بیهم

شیرین میشود آن آهنگر را که بر دکان بنده
 نشسته و میضه شده بود، پیل بد مید،
 هنوز آهنگش گرم است هنگامیکه سرد شود،
 باز شایین و یکدسته آهنی از بهر آب چگونه
 ساخته خواهد توانست .

الفاظ متعلقه هر سبق بتدیان خواند میشود

سبق (۴۴، ۴۵، ۴۶)

(رقعه پنجم که دو خانه درین دو حرف دارد) شن
 عالیجاان محمد حنیف خان و عتیق الله خان بسطامت
 احمد الله و الله که مفتنان خبیث و طنبور زنا
 قبیح، فتنه انگیز از هیئت شما هیئت شان

متغیرش به جنبش نموده جمله از قبیلہ شمار کنند
 عینک چشم شما که غیبش نموده بودند، از
 بیدار آورده و در اینجا مانده بود، بدست
 محمد کبیر ولد محمد منیر خیری فرستادم
 تقیض فرمایند، و نیز مینگارم که حال چنین
 سیدها و غیبی در بین ما و شما نیست که سدا را
 رفتنم گردد، و بگویم که نمیتوانم البته در رسیدن
 بخدمت ملاقات هیچ دریغی نمیکنیم، که بعینه
 یوم پنجشنبه مع شہسوار خان نشی و عیسی نام
 حبشی لقمی میرسم انشاء اللہ تعالی .
 کہ عدم رفتنہا را حال بسی نیست، منتظر

باشید، باقی السلام علیکم وعلیٰ من
تدیکم .

سَبَق (۴۷)

(یکسال این دوازده ماه است)

محرم، صفر، ربیع الاول، ربیع الثانی،
جمادی الاول، جمادی الآخر، رجب،
شعبان، رمضان، شوال، ذیقعد،
ذی الحجه، روزاول هرماه را غره خوانند،
و آخر ماه سی روزه را سلخ گویند .

سَبَق (۴۸)

(۹۱) ای احمد کعبه را شناسی و حقیقتش را

میدانی؟ ببله آقا میدانم کعبه یکنانه است
 در شهر مکه چهار دیوار و یکدروازه و بام دارد،
 هر مسلمان هر جا که باشد رو بآن طرف نموده
 نماز میگذارد و زیارت آن خانه راجح گویند
 و مرقد پیغمبر مادر شهر مدینه است آنحضرت
 رحمت خدا بروی باد، ده سال پیش از
 وفات خود شهر مکه را گذاشته بدین شهر
 و گذاشته جای خود را بهجرت گویند.

سابق (۴۹)

از هجرت تا اامسال یک هزار و سه صد و چهل و
 سال میشود، و مردمان در کاغذهای خود

همین حساب را مینویسند، و این را سته
کاغذ گویند، و محرم آینده سته یک هزار و
سه صد و چهل و چهار خواهد شد.

سبب (۵۰)

ای پسر خوبی سیرت ضرور است، نه
خوبی صورت، بکالا و کلاه و دریشی خوش
مباش، اگر تکه آن مرغوب است بافنده
آن خوبست بشما چه؟ اگر برش و
دوخت آن صافست کمال خیاطست
بشما چه؟ و برویه دریک ساعت هر کس حنوت
ساخته میشود چرا که هم بزاز بسیار است

و هم خیاط .

بله اگر درجه امتحان را زیاده برده باشی
 و خویهای خوب هم داشته باشی بلا شک
 خوش باش زیرا که آن خوبی ذات خود
 شماست، ای پسر شوق چه بازی و چه
 خوراک داری، آنهمه در سبق موجود اند
 عزت و رویه هر دو بواسطه سبق پیدا
 میشود، و رویه باز هر چیز خریدیه میشود
 و این رویه باز تمام هم ندارد، دین
 دنیا هر دو بواسطه سبق حاصل میشود .

سبق (۵۱)

(رقعه ششم بالفاطسه خانگی)

محبت بنیان سیاه و پناه میر محمد نقی را سلام الله
 تعالی بصیرت از بصارت بهتر است
 بنیان بیج کاری بنیدیم سعادت مند را بسین کوا
 نمیکشد غفلت و تبلی را هرگز نمیکند پیش در ظاهر
 بین بنیه در گوش از اقسام نان و شیر نمیکند رو
 خود بینی بنیا هوسی بدلیل است بیتابی از
 بنیوانی و بنیصواری یکپایان بی تنگی بنظیری
 هست که چیزی در آن گفته نمیشود زیر غیبت
 صبیحه برادر شما در جمیع مضامین جویت زیاده

عقل متجرب اندیش نصیب باد و اسلام .

سبق (۵۲)

(رقعه هفتم بالفاظ چهار خانگی)

نجا بتینا با چون میداغم که عواقب امور را
می بیند از انزو و حاجت تنبیه نیست و بخوبی
می بینیم که از آنچه بیننا و بینکم گذشته حال هیچ
اثری از ان نمانده از انزو و در تبیین مقال
میگویم که دورنگی و سفیدیت از میان برداشته
باید که طریق تبیین را پیروی نمایم .



(یا دگر فتن خواندن خط شکسته در ضمن)
(سبقتها سابقه)

سبق (۵۳)

(۹۰) حق عرض تو مرا که لعل مرشده
بشر رو دو پر شرک زده شر
هر یک بر حد کو ستر ستر رس نه
از چپ چپ به

چه .

شما جان حال شاه، باد، عرض، عذر،
فرض، بهت، تخت، بخت، سخت، عمر، هفت،
طفر، خوی، پیر، محو، رزد، گشت، آب، نان

ملک، مال، رتیب، خنج، بخش، نور، جا
 نام، کام، این گنج رزق بار .
 یا سباحت

ایمن، پیر، بن، غیر، شیر، اسیر .
 یا است
 یک، نیش، بیگ، بید، شیر، اسیر .
 واو سباحت

غیب، زفو، قوت، بو، مور، مور .
 واو سباحت

شوخ گشت دود پوشر قیب، عجیب .
 مندر است شیر، اسیر نام حرف

جیمیم طلع فلف سین شین
 داشت کاشت بوخت ساخت
 تاخت باخت آلو گوشت پوست دشت
 دست نیت کیلت چیت کالو نر
 لدر شام

ابر طلب پدر پتر تر خط لوب عبث
 غلط خبر، کمر مرده کند لگ طبع بو شو،
 یس پیو وینج مزه ره گنه مانع
 سبق بو، مخفی نگ، مزه بشیر مانع
 مکشس، ولی بی خبر هر مانع تقم
 اندر حق صبیق شست جبا غطا عطا

دکان بنواز بنا حمام دلاک ترقه تنزل
شریف هنوز کلان بنا نشد .

خلجہ خلانن خلہ شر خلستن
خویش خو خلجہ خور خورشید .

در اینجا فیض آراہ صبح است .
رحمۃ اللہ تمہید الحق لکن لہذا تموار .
ہستم کسیر کنند ہولا - مالہ .

مصطفیٰ بنو عیسیٰ یحییٰ نورانی علیہ السلام
علا لہذا سفہ معنی .

صلوۃ زکوۃ

عبد اللہ عبد الباقی عبد العزیز

عبدالمالک عبد الفتاح عبد الجبار عبد الخالق
 عبد القادر عبد الحمید عبد المجید عبد العزیز
 عبد الغفور عبد الکریم عبد الوہاب
 عبد الرحمن عبد الرحیم عبد الستار عبد الشکور
 عبد الصمد بسم الله عبد الله عبد الظاهر عبد المنیر
 سبقت (۵۵)

بلار اچیند من، خج باندازن، تحله خوج
 خای طبره ادف وزن از بازر فدا،
 بیچاره در پشربیک مباشر هر
 کوشش زیاده نموده بدرجه ۱ رسید
 میرانش قاهر اعتبار نیت وجه عبد الله

هـ تحریر نسخ چهره دانش علم محکم گیر
 رضا رضا و شنووی گکار و لاله
 دانش است پنجه رویه پخته کاه و
 و قیمت یکر اس لپ فرستاده
 بوی رسیدنی ده بر خور دار بشیر
 و اسلام یوم جمعه غره جمعه ۱۳۰۳ شمسر
 و در خط شکست یک نقطه همان است که شناخته
 میشود، اما دو نقطه را مثل یک خط خوردند و بنویسند
 و سه نقطه با لامشاهت بهفت، و پایان بهشت
 دارد مانند «بلات حین عبد الصوم ثبت شد»



صد	د	یگا	سه درجه فقره ساده
صد هزار لکا	د هزار	یگا هزار	سه درجه فقره هزار
صد میلیون ده کروڑا	د میلیون کروڑا	یگا میلیون ده لکا	سه درجه فقره میلیون
صد املیار کهرن	د املیار ده اربا	یگا املیار اربا	سه درجه فقره املیار

کار آمد نوشتن، حفظ سیرچہ آن میاشد یا پختن -

صد املیار	د املیار	یگا املیار	صد میلیون	د میلیون	یگا میلیون
صد هزار	د هزار	یگا هزار	صد	د	یگا

قمر ماہتاب و شمس آفتاب را گویند
و ہر کہ ام ایشان سال و ماہ ہی بخود دارند
چنانکہ یکسال قمری آن دو از دہ ماہ است
کہ قبلین گفته شد و ہر کہ ام این ماہہا گاہی

بیست و نه روز و گاهی سی روز می آیند،
اما در هر سال ضرور شش ماه سی روز،
و شش ماه بیست و نه روز میباشند، و روز
اول بهرام را غره خوانند و روز آخر ماه سی روز
را سلخ گویند، پس همه روزهای این سال
قری سه صد و پنجاه و چهار میشود، و سال
شمسی عبارت ازین چهار فصل است:
بهار، تابستان، خزان، زمستان
و روز اول بهار را نوروز گویند.



سبق (۵۶)

(خواندن هر لفظ اجنبی بتوسط حرکات)

«شناختن حروف عربی بمقابل این فارسی»

(۸۰) بادشاه ما آرام و برقرار باد،

از خوش نیتی حضرت او در کل کارها

دین دولت انقدر آسانی حاصل خواهد

شد که جای حیرت باشد، پس لازم که

ما شکر کنیم.

عربی

بادشاه ما آرام و برقرار باد از خوش

نیتی حضرت او در کل کارها

دین و دولت انقدر آسانی حاصل
 خواهد شد که جای حیرت باشد
 پس لازم که ما شکر کنیم .
 این سه رقم حرکات یکبار بخواند، و باز در هر قسم آن
 خواندن یکبار هم حرفی از بتدی بخوابد
 اَبَ تَ ثَ جَ حَ خَ دَ ذَ رَ زَ سَ شَ صَ
 ضَ طَ ظَ عَ غَ فَ قَ کَ لَ مَ نَ وَ هَ هَ
 عَ یَ یَ یَ یَ .

اَبَ تَ ثَ جَ حَ خَ دَ ذَ رَ زَ Sَ شَ صَ
 طَ ظَ عَ غَ فَ قَ کَ لَ Mَ Nَ وَ هَ هَ یَ
 اَبَ تَ ثَ جَ حَ خَ Dَ ذَ Rَ Zَ Sَ شَ صَ

طُظْ عُغْ فُكُ اُمُزُ وُهْلُهُ يِرُ .

قسم متون یعنی نون دار

اَبَا تَا ثَا جَا حَا خَا دَا ذَا رَا زَا سَا شَا
صَا ضَا طَا ظَا عَا غَا فَا قَا كَا لَا مَا نَا
وَا مَا يَا .

اِب ت ت ث ج ج ح خ د د ز ر س ش
ص ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن

و ه ع ي .
اَب ت ت ث ج ج ح خ د د ز ر س ش
ص ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن
و ه ع ي .

در متون داران هجوف آن کلان نوشته شده بسبب اینکه متون با آخر می باشد و حرف آخر کامل در تمام می گردد .

سه جوره دیگر که بالف و زبر خجری، و بیا و کسیر خجری
 و بوا و وضمه معکوسه خجری، در خواندن تفاوت دارند
 مگر بچنین کسیر وضمه بجز «ه» دیده نشد

ا ب ا ت ا ث ج ا ح ا خ ا د ا ر ا ز ا س ا ش ا
 ص ا ض ا ط ا ظ ا ع ا غ ا ف ا ق ا ک ا ل ا
 م ا ن ا و ا ه ا ی ا .

ا ب ث ث ج ح خ د ذ ر ز س ش
 ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م
 ن و ه ی .

ای پی تی تی جی جی خی دی دی
 ری زی سی شی صی صی

طی ظی عی عی فی فی کی کی بی بی
بی وی هی پی .

۱۰
او بو تو تو جو جو دو دو زو زو
سو شو صو صو طو طو غو غو فو
فو کو لو مونو وو هو یو .
ه معه .

سبق (۵۷)

از قرار «حق ، حی»

إِلَ هُمْ مَخَّ يَعْلَمُ لِلْأَمْرِ أَوْ أَنْزَلَ مَعَ مَخَّ
بُنْ نَسْرَ إِنْ مَرْمُقْ أَحْ بَرْ كَا رَزَقَا .

«ج» بیار و بدوشت : «ا» در لفظ آمده فقط .

مُشَدِّد

عَمَّ كَلًّا وَهَاجًا إِنَّ إِنَّا نَجَسًا جَا
 فِي الصُّورِ فِي الدُّنْيَا سَبَّحُوا كَذَّبُوا
 رَبِّ السَّمَوَاتِ وَرَبَّنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا

«عالت» سَبَّحُوا (٥١) بِهَا

مَعَاشًا خَاشِعَةً فِي الْخَافِرَةِ خَجْرَةً ط
 طَوًى طَطْعًى طَيَّعًى طَيَّرَكُنَّ ط .

ضَمَائِرُ

كَتَبَ كَتَبَا كَتَبُوا كَتَبَتْ كَتَبْتَا كَتَبْتَن
 كَتَبَتْ كَتَبْتُمَا كَتَبْتُمْ كَتَبَتْ كَتَبْتُمَا كَتَبْتُنَّ
 كَتَبْتُمْ كَتَبْتُنَّ

معنی را هم درین سلسله ذیل بآگفت

سابق (۵۹)

هُوَ هُمَا هُم هِيَ هُمَا هُنَّ
 أَنْتَ أَنْتُمَا أَنْتُمْ أَنْتِ أَنْتُمْ أَنْتُنَّ
 أَنَا نَحْنُ .

خَلَقَهُ خَلَقْنَاهُمَا خَلَقَهُمْ خَلَقَهَا خَلَقَهَا خَلَقْنَاهُنَّ
 خَلَقَكَ خَلَقَكُمَا خَلَقَكُمْ خَلَقَكَ خَلَقَكُمَا خَلَقَكُنَّ
 خَلَقَنِي خَلَقْنَا .

إِيَّاهُ إِيَّاهُمَا إِيَّاهُمْ إِيَّاهَا إِيَّاهُمَا إِيَّاهُنَّ
 إِيَّاكَ إِيَّاكُمَا إِيَّاكُمْ إِيَّاكِ إِيَّاكُمَا إِيَّاكُنَّ
 إِيَّايَ إِيَّانَا .

عَلَيْهِ عَلَيْهِمَا عَلَيْهِمْ عَلَيْهَا عَلَيْهِمَا عَلَيْهِنَّ
 عَلَيْكَ عَلَيْكُمَا عَلَيْكُمْ عَلَيْكِ عَلَيْكُمَا عَلَيْكُنَّ
 عَلَى عَلَيْنَا .

سبق (۶۰)

مشکلم سخن گوینده را گویند، مخاطب آنکه سخن
 باومی کنند، غائب آنکه سخن از وی گویند
 مذکر، مرد، مؤنث، زن، مفرد، یکی، تثنیه، دو،
 جمع بسیار .

(اوزان فعل ماضی معلوم مثل ماثلک فی مجرور بهر سه حرکت عین می آید)
 فَعِلَ فَعَلَا فَعَلُوا فَعَلْتَ فَعَلْتَا فَعَلْنِ
 فَعَلْتِ فَعَلْتُمَا فَعَلْتُمْ فَعَلْتِ فَعَلْتُمَا فَعَلْنِ

فَعَلْتُ فَعَلْنَا .

سَبَقُ (۶۱)

(اوزان فعل ماضی مجهول که از همه ابواب این یکسایان یکسر عین می آیند)
 فَعَلَ فَعِلًا فَعِلُوا فَعِلْتَ فَعِلْتَا فَعِلْنَ
 فَعِلْتَ فَعِلْتَا فَعِلْتُمْ فَعِلْتِ فَعِلْتَا فَعِلْتَن
 فَعِلْتُ فَعِلْنَا .

(فعل مضارع معلوم مثل ما شب که بهر سه حرکت عین می آیند)
 يَفْعَلُ يَفْعَلَانِ يَفْعَلُونَ تَفْعَلُ تَفْعَلَانِ يَفْعَلْنَ
 تَفْعَلُ تَفْعَلَانِ تَفْعَلُونَ تَفْعَلِينَ تَفْعَلَانِ تَفْعَلْنَ
 افْعَلُ افْعَلْ .

(فعل مضارع مجهول ابواب مذكورة بحركات يعنى يفتح عین سبب)
 يُفَعِّلُ يُفَعِّلَانِ يُفَعِّلُونَ تَفَعَّلُ تَفَعَّلَانِ يُفَعَّلَنَّ
 تَفَعَّلُ تَفَعَّلَانِ تَفَعَّلُونَ تَفَعَّلَيْنِ تَفَعَّلَانِ تَفَعَّلَنَّ
 أَفَعَّلُ أَفَعَّلَانِ أَفَعَّلُوا .

سَبَقُ (۶۲)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 (۱۱) لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ
 لَا إِلَهَ نِستِ چ معبود برحق و سزاوار پرستش إِلَّا اللَّهُ
 مگر خدایتعالی مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ حضرت
 محمد صلی الله علیه وآله وسلم فرستاده خداست .



سَبَقُ (۶۳)

(۸۲) نُوحِيْ هَا .

(۸۳) اَوْحِيْ نَا .

(در حالت وقف که یکی از حروف مدّه ماقبل آخرا باشند)

(مدّ اوسط می شود)

يَعْلَمُونَ ط اَحَادِيْث ط اِلَى الظُّلُمَاتِ ط

(۸۴ و ۸۵) «سُوْءَ الْعَذَابِ - مَالَهُ اَخْلَدَهُ ط»

«فِيْ اَعْنَاقِهِمْ - مِنْ دُوْنِ الْهَةِ»

«مَا اَغْنٰى - اُولٰٓئِكَ»

سَبَقُ (۶۴)

وَلَا الضَّالِّينَ ط

(١٦) (م ع ه ض ط) (ج)

(لا ص ل) (ص ز ق)

« ر » ولفظ مبارك « الله »

(قَرِيبٌ رَحِيمٌ كَافِرُونَ)

(وَاسْتَغْفِرُهُ أَرْسَلَ قُرْبَةً)

(بِسْمِ اللَّهِ مِنْ اللَّهِ رَسُولُ اللَّهِ)

سَبَقَ (٦٥)

(١٧) نى س ر م ل و ن

« ل » أَنْ لَا خَوْفٌ جَمِيعٌ لَدَيْنَا

« ر » مِنْ رَبِّهِمْ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ

« ي » مَنْ يَشَاءُ خَيْرًا يَرَهُ

« م » مِنْ مَّسَدٍ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ .

« ن » مِنْ نَّاصِرِينَ رِجَالًا لَا تُؤْخَذُ .

« و » مِنْ وَائِلٍ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ .

و بعد هر نون لت خور اگر یکی از حروف حلق آید، در آن حالت

خود نون خوب ظاهر معلومدار خوانده میشود، و « حرف

حلقی شش بود ای نورعین - همزه، ما و حا و خا و عین

عین » مانند :-

مَنْ أَمَّنَ عَنْهَا مَنْ حَصَرَ مِنَ خَشَى

مَنْ عَمِلَ مِنْ غَفْوَةٍ .

و غیر جاها مذکوره باخفا خوانده میشود که غنة در آن میباشد، مانند :-

مَنْ ذَا الَّذِي عِنْدَهُ .

سَبَقُ (٦٦)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۝ مُلِكِ
 يَوْمِ الدِّينِ ۝ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ۝
 اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۝ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ
 عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ۝ آمِينَ.

سَبَقُ (٦٧)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 أَلَمْ تَرْكِبْ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ۝ أَلَمْ
 يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ۝ وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا
 أَبَابِيلَ ۝ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّنْ سِجِّيلٍ ۝ فَجَعَلَهُمْ

كَعَصِفٍ مَّا كُؤِلُهُ

سَبَقُ (۶۱) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا لِفِ قَرِيشٍ ۚ الْفَهِيمُ رَحْلَةَ الشِّتَاءِ
وَالصَّيْفِ ۚ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ ۚ
الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ ۚ وَآمَنَهُمْ
مِنْ خَوْفٍ ۚ

سَبَقُ (۶۹)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ ۚ فَذَلِكَ الَّذِي
يَدْعُ الْيَتِيمَ ۚ وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ ۚ
فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ ۚ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ

چون متصل یک کلید باشد و باز از حرکت در حرکت و منفصل در مابین و کلید و باز از سه حرکت طول میابد، لهذا با این

شکاف گرفته شده باشد.

سَاهُونَ ۖ الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ ۖ وَيَمْنَعُونَ
الْمَاعُونَ ۖ

سَبَقَ (٧٠)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ۖ فَصِلْ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ ۖ
إِزْشَانِيكَ هُوَ الْآبَتُ ۖ

سَبَقَ (٧١)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ۖ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ۖ
وَلَا أَنْتُمْ عِبُدُونَ مَا أَعْبُدُ ۖ وَلَا أَنَا عَابِدُ
مَا عَبَدْتُمْ ۖ وَلَا أَنْتُمْ عِبُدُونَ مَا أَعْبُدُ ۖ

لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ۝

سَبَقَ (٧٢)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ
 يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا فَسَبِّحْ بِحَمْدِ
 رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ ۚ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ۝

سَبَقَ (٧٣)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۚ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ
 مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ۚ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ
 لَهَبٍ ۚ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ۚ فِي

جِدْهَا جِبِلٌّ مِّنْ مَّسَدٍ ۝

سَبَقَ (٧٤)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝ اللَّهُ الصَّمَدُ ۝ لَمْ يَلِدْ
 وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ۝

سَبَقَ (٧٥)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ۝ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ۝
 وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ۝ وَمِنْ شَرِّ
 النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ ۝ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ
 إِذَا حَسَدَ ۝

سَبَقُ (۷۶)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ۝ مَلِكِ النَّاسِ ۝
 إِلَهِ النَّاسِ ۝ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ۝
 الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ۝ مِنَ
 الْإِغْتِنَةِ وَالنَّاسِ ۝

(اجزاء نماز که بعد از خط این باز نماز با افعال و اقوال باید که)

(نشان داده شود)

سَبَقُ (۷۷)

اللَّهُ أَكْبَرُ ، سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ
 وَتَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالَى جَدُّكَ وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ .

سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ .

سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ .

رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ .

سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى .

سَبَقَ (٧٨)

الْحَيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ وَالطَّيِّبَاتُ

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ

وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ

الصَّالِحِينَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ

أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ .

سَبَقُ (٧٩)

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ
عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ
اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ
عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ
اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ
حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ .
السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ .

سَبَقُ (٨٠)

(دُعَاءُ بَعْدَ إِذَا نَزَلَ فَرَضُ)

اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ وَ

إِلَيْكَ يَرْجِعُ السَّلَامُ حَيَّنَا رَبَّنَا بِالسَّلَامِ
وَادْخُلْنَا دَارَ السَّلَامِ تَبَارَكْتَ رَبَّنَا وَ
تَعَالَيْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ .

سَبَق (۸۱)

همه افعال و اقوال هر نماز را یاد داریم، و این همه اقوال نماز
زبانی خوانده میشود چنانکه حرکت لب نماز گذار باید دیده
شود الا نیت که آنرا از زبانی یاد گرفته ایم، اما وقتی که
بر نماز ایستاده میشویم آنرا بدل میگوئیم که نیت فرض
است و آن عبارت از اراده دل است نه بزبان،
پس مباد آن ساقط شود، چنین است امضای
امام ربانی مجدد الف ثانی.

(سناختن بهشت و افغانی)

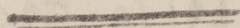
(۸۸) بت شخ ح د ر ز بن فر .

(۸۹) کانه د دنگرمزه غوینی ټوله

خاورهای کری .

خدای مو را وله ، بنه را غلاست ،

ستری مسی ، د خه شی میل لری .



(قایم مقام کتاب سال اول فارسی)
 ای احمد هر کدام این چهار فصل چند روز است
 و میل چیست؟ جناب آقا فصل بهار نود و
 چهار روز است، سی و یک روز اول آنرا حمل سی
 و یک روز دیگر آنرا ثور، و سی و دو روز آخر آنرا
 جوزا گویند؛ فصل تابستان نود و سه
 روز است، سی و یک روز اول آنرا سرطان
 و سی و یک روز دیگر آنرا اسد، و سی و یک روز
 آخر آنرا سنبله گویند؛ فصل خزان هشتاد و نه
 روز است، سی روز اول آنرا میزان،
 و سی روز دیگر آنرا عقرب، و بیست و نه روز

آخر آنرا قوس گویند؛ فصل زمستان هم هشتاد و نه
روز است بیست و نه روز اول آنرا جد، و سی روز
دیگر آنرا دلو، و سی روز آخر آنرا حوت گویند.

سابق (۸۴)

و این دو از ده ماه فصلی را بنظم چنین آورده اند:-
سرمل پس ثور پس جوزا و سرطان و اسد
سنبله میزان و عقرب قوس جدی دلو و حوت
و عدد این ماهها را بحساب یک چنین منظم نموده
لا و لا^{۳۱} ل^{۳۲} لا و لا^{۳۳} لا^{۳۴} لا^{۳۵} لا^{۳۶} لا^{۳۷} لا^{۳۸} لا^{۳۹} لا^{۴۰} لا^{۴۱} لا^{۴۲} لا^{۴۳} لا^{۴۴} لا^{۴۵} لا^{۴۶} لا^{۴۷} لا^{۴۸} لا^{۴۹} لا^{۵۰}
لا^{۵۱} لا^{۵۲} لا^{۵۳} لا^{۵۴} لا^{۵۵} لا^{۵۶} لا^{۵۷} لا^{۵۸} لا^{۵۹} لا^{۶۰} لا^{۶۱} لا^{۶۲} لا^{۶۳} لا^{۶۴} لا^{۶۵} لا^{۶۶} لا^{۶۷} لا^{۶۸} لا^{۶۹} لا^{۷۰}
لا^{۷۱} لا^{۷۲} لا^{۷۳} لا^{۷۴} لا^{۷۵} لا^{۷۶} لا^{۷۷} لا^{۷۸} لا^{۷۹} لا^{۸۰} لا^{۸۱} لا^{۸۲} لا^{۸۳} لا^{۸۴} لا^{۸۵} لا^{۸۶} لا^{۸۷} لا^{۸۸} لا^{۸۹} لا^{۹۰}
لا^{۹۱} لا^{۹۲} لا^{۹۳} لا^{۹۴} لا^{۹۵} لا^{۹۶} لا^{۹۷} لا^{۹۸} لا^{۹۹} لا^{۱۰۰}
و همه روزهای این سال شمسی را چون

جمع کنیم سه صد و شصت و پنجاه و پنج روز میشود،
پس این سال شمسی از آن سال قمری یازده
روز کلان شد.

سابق (۸۵)

ای احمد این تفاوت یازده روز را بطریق
مثال برای من دانسته کرده میتوانی؟
بله صاحب میتوانم مثلاً اگر یکوقت
چنان برابر شود که یکروز هم اول محرم و هم
نوروز باشد، از آنروز چون سه صد پنجاه و
چهار روز بگذرد سال قمری کامل میشود
ضرورت است که محرم دیگر نشود، اما چون

یازده روز دیگر هم بگذرد سال شمسی هم
 کامل خواهد شد، پس روز دوازدهم آن
 محرم، باز نوروز خواهد بود، و اسامی ماهها
 شمسی را بترکی رومی چنین آورده اند :-
 مارگشت و نیسانست و مائیس و باجریان و تموز
 هست آغستوس و الیول و دوشهرین ایوان
 بعد از آن باشد دو کانون از شهر ترک روم
 زیر اسامی چون توگدشتی شبتا طش حوت
 و ماههای انگیزی را اینچنین نظم کرده اند
 جنوزی و فروری و مارچ و اپریل و می
 جون و جولائی و آگست و ستمبر هم بدان

(سبق ۸۶)

هست اکتوبر نو مبرهم و سمبر آخیرین
 بعد ده از جدی باشد اول انگلیزیان
 و ترکان هر سال شمسی را میل گویند،
 و بنام یک حیوانی یاد میکنند و دوازده
 سال را یک دوره خوانند.

سبق (۸۷)

و نام این دوازده سال بزبان ترکی و فارسی
 بنظم اینست

لازم بحفظ

سپهان و اود و بارش و توشقان و لونی میل
 پیلان و یونت و قوی بود نامهای سال

پیشگی نسل پس تخا قوی، بیت سبب بعد از آن
 تنگوار آید آن، که شوی صاحب کمال
 سبق (۸۸)

موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار
 زین چار چو بگذری نهنگ آید و مار
 و انگاه به اسپ و گوسفند است حساب
 حمد و نه و مرغ و سگ و خوک آخر کار
 و چون در فارسی بستی از الفاظ عربی
 بهم می آیند، از آنرو معلّم در تحت حرکات آن
 گوشش میکند، پس لفظیکه بر وزن مفاعله
 باشد ما آنرا می شناسیم، بالضروره بفتح عین میخونیم

مانند: - مذاکره، مناظره، مغالطه، مدافعه
 مبادله، مناقشه، مجادله، مرافعه، مکالمه، مطالعه
 مصافحه، معانقه، محافظه، مخالفت، منافقت
 ممانعت، مشالفت، مفارقت، موافقت
 مسابقت، متابعت، مناسبت، مشابَهت
 مجالست، مجالست، مخالطت، مساعدت
 مطابرت، مداومت، مداخلت، مشارکت.

سبِق (۸۹)

اما آن اسم فاعلِ شان میباشد که بکسر عین
 یعنی بکسر ماقبل آخر خوانده میشود، مانند:
 مخالف، منافق، مناسب، موافق، مطابق، مجاب

و بسا می باشد که بموجب حرکات ،
 معنی بالکل چه میشود ، چنانکه بعضی میگویند
 که من مستحقم بفتح حاء مجهله بخيال اینکه
 صاحب حق میباشم ، آن دیگر باید
 که حق مراد بد ، و آن یکسر عین یعنی یکسر حا
 خوانده میشود و بفتح حا که او خوانده در حقیقت
 چنان معنی میدهد ، که استوارم بر اینکه
 من ملائمت حق او بر من است .

سبق (۹۱)

عنونها

برای پادشاه نویسد

تصدق حضور شوکت و نور مرام نشور علی حضرت پادشاه معظم
غازی خود شوم عرض داشت نور احمد ولد سلطان احمد
قوم علینرائی ساکن پشت رود قندمار اینک :-

برای زیر و سپهسالار نویسد

جناب عالی قدر جلال التآب مخدومی معظنی وزیر صاحب معارف

یا شرافت سپهسالار صاحب دام مجد هم .

سبق (۹۲)

برای بعضی معززین نویسد

جناب صاحبی امید گاهی مطاع معظم خا صاحب یا
 فرقه مشر صاحب (یا) لوا مشر صاحب (یا) غن مشر
 صاحب (یا) کند کشر صاحب ضاعف الله اغرائهم
 و دیگر اصطلاحات جدیده را که در آخر کتاب هذا
 اند کار نموده باشد .

برای پدر نویسد
 فدای حضرت قبله گاه معظم خود شوم ؛ تصدق حضرت
 قبله امجد خود شوم ؛ فدایت شوم .

سابق (۹۳)

برای بعضی کلانان استاد خود نویسد ، مگر کلانان
 همین عنوان بدون لفظ استاد مرقوم دارد

صاحب معظم و مطاع مکرم جناب استاد محترم خود را خادم و دعا گویم

برای کاکای خود نویسد

عم معظم بسیار شفیق محترم عطف و شفقت شیم خود را خادم و مخلصم

برای ماما نویسد

مخدوم مکرم و مطاع محترم جناب ماما صاحب راز و اشفاقم

برای برادر کلان نویسد

صاحب معظم و مخدوم محترم جناب آقا لالی خود را خادم

سابق (۹۴)

برای برادر خود، یا فرزند خود نویسد

نور چشم ارشد ارجمند، کامگار سعادتمند غلام حیدر جان

از عمر و جوانی به سرده مند باشد.

برای والدہ نویسید

جناب! اللہ ماجدہ محترمہ معظّمہ خود را خدا شوم.

برای عمّہ و خالہ نویسید

جناب محترمہ عمّہ (یا) خالہ صاحبہ مشفقہ کرمہ خود را مشتاق
و ستبوسم.

سبق (۹۵)

برای شوهر نویسید

سائر حقیقی و حافظ اصلی، سایہ بلند پایہ آن پرده پوش
ظاہری، و حامی واقعی این عاجزہ را مادام الحیات الی
یوم المات از سیر این داعیہ فدویہ شان کم
و کوتاہ نگرداناد، و از هیچ باب خصوصاً از اینجانب

پیچگونه آثار پریشانی و غبار کدوئی بذیل خاطر
 عاظم رسیده مباد، بحق حضرت محمد و آله الامجاد .
 برای طبقات مردمان از خورده الی کلان
 ارجمندا، ارجمندمن، برادرمن، برادر عزیزالوجودمن
 محترم من، محترم بنده .

سبکب (۹۶)
 برای بعضی دوستان و تعیین بعضی اشیا
 بعد و طاقه و ثوب و غیره

اخوی شفیق مهربان محبت بنیان موافقت و موافقت
 عنوان، عزیزالوجود گرام غلام احمد خان سلمه الله المنان
 موازی سه زوج بوت، و دو طاقه کلاه، و پنج طاقه

لنگی، ویک ثوب کرتی، ویک دست رختخواب،
 وده دست دیشی، ویکراس اسپ، وده قطعه مرغ
 وشتی، وچهار جلد کتاب، ویکتاب ساعت یلوانی
 پنج تختہ کلیم، وده درجن قاشق خورد وکلان، ویکت
 جام آئینه، ویک ظرف چای، وچهار دانہ قلم،
 وپنج دستہ کاغذ، وسه توپ صحن، وبلغ یکصد وپیه
 نقد کہ جہتہ تعلقات خود فرستاده بودید رسید .

سبق (۹۷)

و غلام حیدر برادرزادہ شما کہ در خدمت سرکار بود، وچہا
 رنجیریل، وده قلا دہ شیر، وسه قلا دہ سگ، وسه
 گاودشتی، وچہل نفر شتر، ودهیل تفنگ، ہشت

قبضه شمشیر، و چهار منزل خمیه، و دو قطعه الماس، و هفت سیلک
 مروارید، و ده توله مشک اذفر، و شصت ذرعه قنار و زهراتی،
 و بیست یکصد امانیه پنج شقاله، و دو دست شاهین شکاری،
 و شش ضرب توپ که متعلق او بودند از تحویلی آن فارغ گشته،
 امید است که درین وقت بخدمت بهتر از سابق مقرر شود.

سابق (۹۸ و ۹۹) در اخلاق

ای احمد علم خوب است یا اخلاق؟ هر دو خوب اند مگر موجد اینکار
 سفارش در اخلاق زیاده تر نموده، و از جمیع کارها خوبی اخلاق را
 مقدّم تر دانسته چنانکه در او آخر جوزا بده ۱۳۰۳ که چون تعلیم سپاس
 ارگ را می نمود، روزی علیه حضرت غازی بطریق عمومی فرمودند که با کبر
 مخاطبه با الفاظ درست نمودن بهتر، بلکه لازم تر است یعنی لفظ «تو»

هرگز در سخن آورده نشود، و بصیغه جمع غائب «فرمُون» و غیره
 مدعا داده شود، که الفاظ را اثر فوری زیاده می باشد، چنانکه
 مخاطبه اگر بامدعی باشد هم با استعمال الفاظ خوب احتمال
 دوستی دارد که شنیدن الفاظ دست انسان را برترحم و چون
 می آورد و الفاظ خشن و نادرست اگر در مخاطبه دوست عمل گردد
 هم او را از همان خیال خوب خود منحرف می سازد، و آخر الامر
 از آن دوست خوب خود ناخوب می شود، بنا بر مذکور عزت
 دیگر نمودن فی الحقیقت عزت خود کردن است، و این
 فرموده مذکوره علی حضرت غازی را عنوان این مقاله اخلاقیه خود
 ساخت، و نیز در باب گذران معلم هم میفرمایند که خوش
 گذرانی و بدگذرانی معلم را اکثر از غیر حاضرین او معلوم میکنیم،

زیرا معلّمیکه کار را خوب میداند و درجه را بسیار حاصل نموده
 باشد شاگردان او حتی المقدور غیر حاضر نمیشوند، هر روزه حاضر
 و بشوق تمام مشغول کار خود میباشند، اخلاق و شرافت و
 بالضرورة طبع شاگردان سرایت میکند، و شرافت و طبعیت
 انسان میباید بموجب گذران معلوم میشود، و اخلاق ضروری
 لازم التصحیح و یادداشت آن در بعض اوقات بشاگردان
 میگویم و آن اینست: - و قتیکه اتفاق مکالمه شما با کلا نایف
 بطریق شرم و حیا و چشم افکنده مخاطبه با ایشان نموده باشید
 اگر حال مقتضی دیدن بالادیده باشید، مگر در مقابل چشم چشم
 شدن بسیار مکث نکنید، و صد خود را بر صد ایشان بلند
 نسازید و در مجلس بکالا و چوب و غیره بازی نکنید.

سکب (۱۰۰)

و متوجه سخن کلانان باشید اگر چه سخنشان از فکر شما بلند تر باشد
 باز هم از قراین چیزی استنباط کرده می توانید و چیزی را زیر تار یکی
 چراغ نگذارید، و ظرف کلانتر از طاق را در طاق نهید،
 که قبل از افتادن منرا و ارجع بآب سستید، و اگر کلان چیزی را
 بخوابد فوراً بر یکجا مناسب در زیر نظری بگذارید و او را محتاج گرفتن
 نسازید و دروازه کسی را بزور زنید، و صداد دشت هولناک هرگز
 نگوید اگر چه سامعین چیز نگویند مگر این نشان نادانی منادی در دل ایشان
 جاسی گیر، و از اخلاق عوام الناس در اختلاط اجتناب نمائید چنانکه یکی
 سخن درازی را با انجام میرساند و آن دیگر با وجود شنیدن و قریب
 یک «ا» یا «بلی» میگوید که یعنی اینهمه گفته را باز اعاده نمائید، که این

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

سبق (۱۰۱)

و در خوراک با احتیاط باشید، اگر همکاسه شما انصاف باشد تحمل کنید
 که با خالی شکم خود را باز در خانه بهم پر ساختن متوانید اما در حضور
 همکاسه اگر وضع نا آدمیت از انسان بظهور رسد دل همکاسه شما
 و بغیرتی وی حمل نموده همیشه و هر جا که بیند او را بهمان نظری بیند اگر چه
 جریل شود، و لباس اضافی از قدر لازم و مناسب خجسته و هرگز ننوشید،
 که آن دروغی بی توسط زبان گفتن بعد از معلوم شدن مغرور معنی،
 دیگر را بر خود دلیر ساختن است، و هرگاه باطن و بهتر از ظاهر او
 ثابت و وقت انسان زباده گردد، و دیگران بنظر اهمیت او را بیند،
 و جنگجویی را نشان بغیرتی دانند، و تحمل را علامه غیرت شمارید بطریقه
 در مقابل هم انسان نباشد و هرگاه او را کم از درجه انسانیت یابید

و اگر کمتر از آن انسانیت یابید، بلکه فکر کرده بیک درجه باید و لایق خود را از جنگ او آری کنید

سبق (۱۰۲)

وای شاگردان در خوبی اخلاق خود بسیار متوجه و کوشا
 باشید که در پرچه امتحان، نمبر آن از ریاضی خواندن
 قرآن مجید زیاده تر است چنانکه نمبر قرآن خواندن اگر
 چهل باشد نمبر اخلاق با ضروره پنجاه گرفته میشود، تا
 بفتوای معلمین هر که هر قدر که از اخلاق ببرد، و هر که
 نمبر اخلاق را زیاده ببرد، سرگردگی فریق را او میساید،
 و شنیدن امر و صرف معلم را مهمترین جمیع فقرات
 اخلاق دانید، زیرا اگر این اساس درست نباشد، اینک
 کلمات اخلاقی چه اگر کلام طیبه سبق از بهر شاگرد خوانده شود
 هم او از ته دل نمی شنود، پس نخستین شاگرد قابل طرد باشد که فریق را

سابق (۱۰۳)

و تیکه عربی رسد بعد از ضبط و حفظ سلسله ما صیغه ها ، از
صیغه ها ماضی و مضارع هر باب جو یا شده و از سر سخن
اورا فهمانده بندی جواب میگوید .

ماضی مفتوح العین از باب ضرب ؟ ضَرَبَ ضَرَبًا ضَرَبُوا ...
ماضی مکسور العین از باب علم ؟ عَلِمَ عَلِمًا عَلِمُوا ...
ماضی مضمر العین از باب شرف ؟ شَرَفَ شَرَفًا شَرَفُوا ...
مضارع مفتوح العین از باب علم . يَعْلَمُ يَعْلَمَانِ يَعْلَمُونَ ...
مضارع مکسور العین از باب ضرب . يَضْرِبُ يَضْرِبَانِ يَضْرِبُونَ ...
مضارع مضمر العین از باب نصر . يَنْصُرُ يَنْصُرَانِ يَنْصُرُونَ ...
حرف اصلی و زاید را در علم صرف چه معلوم میکنند ،

بتدی :- چون بر وزن سه حرف (فـ عـ ل) را
مقرر کرده اند، پس هر حرفیکه بمقابل ایشان باشد
آنرا اصلی گویند، چنانکه (ضرب) بر وزن (فعل) هر
حرف آن اصلی است، وزائد آنکه در میزان هم خودش
ظاهر شود، چنانکه در (اگرّم) بر وزن (افعل) لف
زائد است .

سبق (۱۰۴)

معنی «اعوذ باللّه» اینکه پناه میخواهم بخدا «بسم اللّه
الرحیم» از شیطان رانده شده، و معنی (بسم اللّه
الرحمن الرحیم) اینکه «ابتدا میگویم بنام خدا بخشننده
مهربان» و اضافه برین در ترکیب اعوذ باللّه و بسم اللّه

بهرا نچه معلم مناسب دانسته از کتاب حامل المثنی
 ابتدائیه امانیه) با خوانده یاد داریم، و چون آخر
 ماضی همیشه برین بکفرار میباشد لهذا آنرا (بمثنی) خوانند
 اما آخر مضارع گاهی منصوب و گاهی مجزوم می آید
 از انزو (مُعَرَّب) گویند، مانند (لَنْ تَضْرِبَ
 وَلَا تَضْرِبَ) بیت :-

بمثنی آن باشد که باشد برقرار
 مُعَرَّب آن باشد که گردد بار بار

سبق (۱۰۵)

حروف جاړه عبارت ازین هفده حرف، و الفاظ
 واقع این بیت اند :-

با و تا و کاف و لام و واو و مند و مذ خلا
 رب، حاشا، من، عدا، فی، عن، علی، حتی، ^{یا الی}
 یعنی ب، ت، ک، ل، و، مند، مذ، خلا
 رب، حاشا، من، عدا، فی، عن، علی، حتی، ^{یا الی}
 و حرکات در فارسی و صرف و نحو باین نامهای یاد میشوند

فارسی	زبر	زیر	پیش
صرف	فتح	کسره	ضمه
نحو	نصب	جر، خفض	رفع

مگر در نحو تخصیص کجرف آخر لفظ دارند، از انزو و بطن چین
 آورده اند :-

رفع و ضم پیش و نصب و فتح زبر : کسر جر زیر دان و خفض دیگر

سابق (۱۰۶)

و از میان فوق معلوم شد که لفظ (الله) در اعوذ بالله
 از سبب (ب) مجرور است، و (شیطان) درین
 الشیطان از سبب (من) مخفوض، اما مجرور بودن
 (رحیم) از سبب اینکه صفت شیطان است، و صفت
 در اعراب تابع موصوف خود می باشد، و ازین تعبیرات
 اعوذ بالله اعراب بسم الله هم معلوم شد، که (هم)
 در بسم الله از سبب (ب) مجرور است، و (رحمن)
 رحیم صفت (الله) اند، مبتا بعیت موصوف خود مجرورند
 اما خود (الله) سبب این مجرور است که مانند همان
 (رسول خدا) (محبوب من) است، که در همین کتاب

خوانده شد، مگر در فارسی مضاف مجرور میباشد، و در
عربی مضاف الیه، چنانکه همین عبارت (رسول خدا)
اگر بر عربی گفته شود (رَسُولُ اللَّهِ) بکسرۀ (ه) خوانده میشود
و همچنین است (بنام خدا) مساوی (بسم الله).

سَبَق (۱۰۷)

اصطلاح کتب لغت: باب نام هر حرف با معنا بر یک

(آ) الف ممدوده (ب) باء موحده (پ) بای

فارسی (ت) تاء فوقانیة (ث) ثاء مثلثة،

(ج) جیم (چ) جیم فارسی (ح) حاء مَهْلَه (خ)

خاء مَعْجَمَه (د) دال مَهْلَه (ذ) ذال مَعْجَمَه (ر) رای مَهْلَه

(ز) زاء مَعْجَمَه (ژ) زاء فارسی (س) سین مَهْلَه

(ش) شین مجسمه (ص) صاد مهله (ض) ضا مجمه
 (ط) طاب مهله (ظ) طاب مجمه (ع) عین مهله (غ)
 غین مجمه (ف) فاق (ق) قاف (ک) کاف (گ)
 کاف فارسی (ل) لام (م) میم (ن) نون (و)
 واو (ه) های هوز (د) همزه (ی) یای تثنیه
 و معنی صفت هر یک را بهم می دانیم .

سابق (۱۰۸)

شناختن فارسی درین بنوع بعضی الفاظ از حروف آن

بهشت حرف اندانکه اندر فارسی ناید است

تا بناموزی نباشی اندرین معنی معاف

بشنو ازین تا که هست و یا دیگر - تا و حا و ضا و طا و عین و قاف

و حروفیکه در عربی نمی آیند، همین چهار حرف (چگژ) میباشد

(حساب عربی)

۳	۲	۱
احد، واحد، اثنان، اثنتان، ثلثان، ثلث.		
۹	۸	۷
اربع، خمس، ستة، سبعة، ثمانية، تسعة.		
۱۴	۱۳	۱۲
عشر، احد عشر، اثنا عشر، ثلاث عشر، اربع عشر.		
۱۱	۱۰	۹
خمس عشر، ست عشر، سبع عشر، ثمانية عشر.		
۳۰	۲۰	۱۰
تسع عشر، عشرون، عشرين، ثلاثون، ثلاثين.		
۴۰	۵۰	۶۰
اربعون، اربعين، خمسون، خمسين، ستون.		
۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰
سبعين، سبعون، ثمانون، ثمانين.		
۹۰	۱۰۰	۱۱۰
تسعون، تسعين، مائة، صد.		
۱۰۰۰		
الف، هزار.		

سبب (۱۰۹)

و ضروری آنرا بنظم چنین آورده اند

(احد) «یکی» (عشر) «ده» (مانه) «صد» (اثنان) «دو»

(ثلاث) «سه» و (خمس) «پنج» (اربع) «چهار»

ولیک (ستم) و (سبعة) «هفت» (ثمانیه) «هشت»

«نهم» (تسعة) «ده» و (عشر) «یازده»

ای احمد کدام لغتیکه یعنی آن انسان نداند در کتاب غیاث

اللغات یافته میتوانی؟ بلی صاحب میتوانم، چنانکه

لفظ (انابت) را در باب الف فصل نون میابم

مگر در اوایل فصل مذکور بسبب اینکه در فصل باز

ترتیب حرف آخر را گرفته است و منتخب اللغات

و غیر که سابق ازو بند بر روش دیگر رفته اند.

سابق (۱۱۰)

(زوايد متممة حامل الكتف)

ای احمد آنی وایدیکه درتمنه حامل المتن ابتدائیه است شما

خواندہ اید، بلے صاحب از جملہ آن یکی معماست چنانکہ

نام «طیب» ازین سبب می‌براید: نام یارم سحر

دان بیرنج * هر یکی در حساب پنجه و پنج ؛ و نام « پدر »

ازین جاصل میشود : اگر بگرداند « قبا » تا کس نداند نام وی ،

نہاید احوال بنام او بر دنی الحاکم یعنی «قبائل قتل» ابق =

۱۰۹۲۰۱ است که دو چرخد هر یک از ان ۲۰۰۴۰۲ =

»پ در می باشد .

سابق (۱۱۱)

و نام «ملک» ازین بیت خارج میگردد :-

نام یارم نود و اول حرفش نودست

حرفینش نود و اوسط او ثلث نود

یعنی م، ل، ک، = ۹۰ (م، ی، م، = ۹۰) (م، ک

= ۶۰ (ن و د) (ل = ۳۰) .

و دیگر حساب پیله ی یومیست که ماهواره

چند میشود همان است که هر پیله را یکقران گرفته فوراً

جواب میگویم .

و دیگر اندک تفاوت ماه را از روز اول آن معلوم

کردن است، چنانکه از بیست تا بیست و پنج اگر مشتبه باشیم

و آن روز چهارشنبه و اول ماه، اردو شنبه باشد،
 پس معلوم شد که آن روز چهارشنبه ۲۴ همان ماه است،
 زیرا همان روز اول ماه باز به ۸ و ۱۵ و ۲۲ و
 ۲۹ می آید .

سبق (۱۱۲)

و دیگر اینکه در هر سال بهر روز هفته که روز اول
 ماه رمضان باشد بهمان روز روز اول عید قربان هم
 خواهد بود، چنانکه اگر روز اول رمضان شنبه باشد
 انسان میداند که امسال حج اکبر است، که روز عرفه
 بر روز جمعه میباشد که خطبه عرفه و خطبه روز جمعه یکجا میشوند.
 و دیگر دستن، و نشان دادن دو فریق مخالف است

در کشتی چنانکه قصه مشهور است :-

ز ترکان چهار روز بند و است پنج

دو رومی تو با یک عراقی بسنج

سه روز و شب و یک بهار و دو لیل

دو باغ و سه زاغ و یکی چون سهیل

دو میخ و دو ماغ و یکی هیچ و دو د

زن نه شمردن بفتد جهود

که ۱۵ نفر مخالف و ۱۵ نفر مسلمان در یک کشتی نشسته بودند

و آن کشتی طوفانی شد، بادشاه و وزیر هم در آن بودند

وزیر بیک طریقه در شستن ایشان تصرف نموده بادشاه

فهماند، او حکم کرد که از فلاخا شروع نموده آدم نهم را

در دریا انداخته بروید، چنان معمولد اشتند، هر ۱۵
مخالفین در دریا افتادند.

حال ما بعد از مختلف یعنی هر قدر مخالف و هر قدر موافق
و بهر شماره که بفرمایند در یکدایره نشانده میتوانیم، و بهمان
عدد معین جمیع مخالفین را در دریا می اندازیم، پس از بهر
اجرای چنین امر آسان مبت ساختن چه ضرورت.

سابق (۱۱۳)

(مقدمه علم هندسه)

نقطه: عبارت از آنچه زیر نیست که محض چشم دیده شود
درازی و بویچه نداشته باشد، خط: اینکه دراز می محض
داشته باشد، و بویچه نداشته باشد پس کوتاه ترین

خطوط واصله مابین و نقطه را خط مستقیم گویند همچنین —

و خط، گرد پرکار بر استدیرو نامند، و نقطه

مابینی آنرا «مرکز» و خطیکه از مرکز بآن خط مستدیر رسد

باشد آنرا نصف قطر خوانند همچنین؛

و علم کنند سه غیر از این دو قسم مذکور خط یعنی

از خط کج و همچنین سی و سه خط دیگر



سطح اینکه: هم بر داشته باشد و هم درازی، یعنی

دو طرف داشته باشد، هر دو ی آن برابر باشد یا مختلف

پس خطیکه هر قدر خطوط مستقیمه از هر طرف بران برآیند،

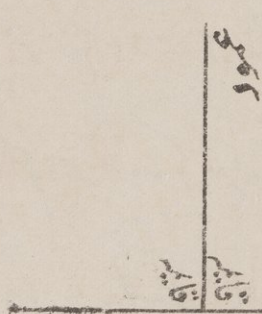
همه وجود هر یک بآن سطح بچسبند آنرا سطح مستویه

خوانند و اگر نه چنین باشد آنرا غیر مستوی گویند.

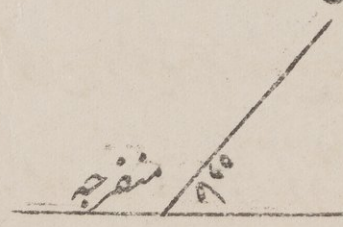
مسبق (۱۱۴)

جسم اینکه سه طرف داشته باشد، یعنی هم بر، و هم
 درازی، و هم لگی، پس اگر بر یک جسم شش سطح مربع احاطه
 نموده باشند آنرا مکعب گویند، مانند «طاس تخت نزد»
 و هرگاه بر یک جسم یکچنان سطح مستدیری احاطه نمود
 باشد، که در مغز آن جسم یکچنان نقطه یافتن ممکن باشد
 که هر چند خطوط مستقیمه که از آن نقطه بآن سطح مستدیره
 برآورده شوند، آنهمه با هم برابر باشند آن جسم را کره
 گویند. و زاویه عبارت از آن تیزی سطحی است که از
 تلاقی دو خط مستقیم پیدا شود چنانکه یک خط بخط دیگر برسد
 و هر دو یکخط نشوند، پس آن کنج تیز سطح، که از ملاقات

این دو خط پیدا شود آنرا زاویه گویند، پس اگر یک خط دیگر چنین
بافتد که آن دو زاویه که از دو پهلو به آن پیدا شوند هر دو

برابر باشند، هر که آنهارا
زاویه قائمه و آن ایستاده را عمود
گویند، این چنین 

و هر گاه یکی از این دو زاویه خورد یعنی تنگ و دیگر
فراخ باشد، خورد را حاده، و

کلازا منفرجه خوانند، این چنین 

سابق (۱۱۵)

پس هر خطی که خطوط مستقیم بر آن احاطه نموده باشد آنرا
مستقیمه الاضلاع گویند، و کمتر از سه خط مستقیم بر سطح

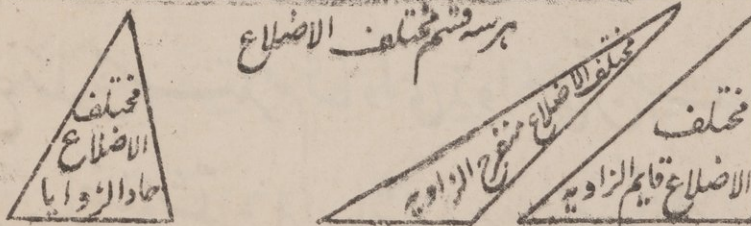
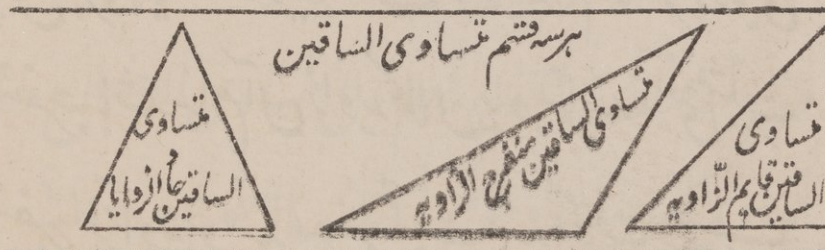
احاطه کرده نیستوانند، پس سطحیکه خط مستقیم بر آن
 احاطه نموده باشد، آنرا مثلث گویند، و هر خط آن را ضلع
 خوانند، و هر مثلث از روی اضلاع ازین سه قسم بیرون
 بخوابد بود، که هر سه ضلع آن برابر، یا دو از آن برابر دیگر،
 و یا هر سه مختلف باشند، قسم اول مساوی الاضلاع و دوم
 مساوی الساقین، و سوم را مختلف الاضلاع خوانند، و
 چون زاویه هم ازین سه قسم بیرون نیباشند که قائمه باشند
 یا منفرجه، یا حاده، و در شکل (۳۲) مقاله اول اقلیدس
 ثابت شده که هر سه زاویه هر مثلث برابر دو قائمه است،
 پس اگر یک زاویه مثلث قائمه باشد دوی دیگر آن بالضرر
 حاده خواهند بود، که آن هر دو چون جمع شوند برابر یک قائمه باشند

لِهذا آن مثلث را بنام آن یک زاویه کلان یاد میکنند
یعنی مثلث قائم الزاویه گویند.

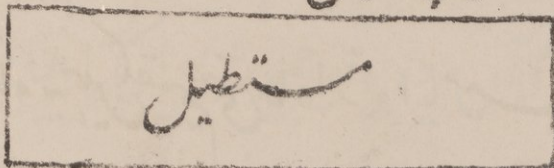
سبق (۱۱۶)

پس هرگاه یک زاویه مثلث از قائمه هم کلانتر بوده یعنی
متفرجه باشد بنام آن زاویه کلان یاد نمایند، یعنی مثلث
متفرج الزاویه خوانند، و نیز ثابت شده که تساوی
اضلاع مثلث مستلزم تساوی زوایای آن است
یعنی اگر هر سه ضلع مثلث برابر باشند، هر سه زاویه آن هم
برابر یکدیگر خواهند بود، پس هر زاویه آن برابر $\frac{1}{3}$ قائمه
باشد، بنابراین که در مثلث تساوی الاضلاع از روی
زاویه همین بقیسم یعنی حاد الزاویه می باشد و بس.

و هر کدام متساوی الساقین، و مختلف الاضلاع از روی
زاویه هر سه قسم قبول میکنند اینچنین :-

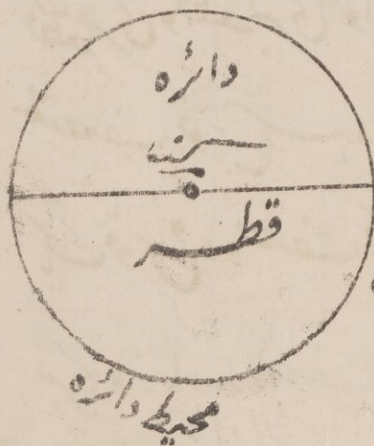


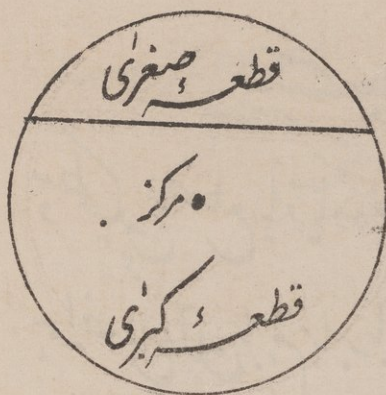
و سطحیکه چهار ضلع بر وی احاطه شود و چهار زاویه آن قائمه باشد پس اگر
هر چهار ضلع آن با هم برابر باشند آن را مربع گویند،
و الاستطیل خوانند؛ اینچنین :-



سبق (۱۱۲)

وسط یک پنج ضلع یا زیاده بران احاطه نموده باشند هرگاه
 همه اضلاع آن با هم برابر باشند، آنرا مخمس و مسدس
 و سبع و ثمن و تسع و معشر گویند، والا ذو خمسه اضلاع،
 و ذو ستة اضلاع، و ذو سبعة اضلاع، و ذو ثمانية
 اضلاع، و ذو تسعة اضلاع، و ذو عشرة اضلاع خوانند،
 و سطحیکه یک خط گرد پرکاری بران احاطه نموده باشد، آن
 سطح را دایره گویند، و آن خط را پرکار یا
 محیط دایره و نقطه بایستی ویرامرکز
 آن دایره خوانند، اینچنین





و محیط مستقیم که از یک طرف

محیط برآمده و بطرف دیگر وی

رسید باشد و هرگاه بر مرکز نیم گذشته

باشد آنرا قطر گویند و الا ورنه خوا

و آن حصه محیط که از یک طرف و تر

تا طرف دیگر آن رسیده آنرا

قوس گویند و دو حصه آن دایره را

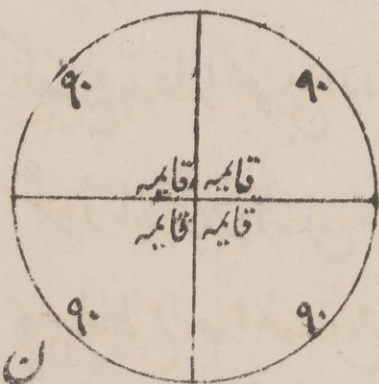
قطعه صغری و قطعه کبری خوانند، و خطیکه از منتصف و تر تا

منتصف قوس رسیده باشد آنرا سهم گویند، و سطحیکه

یک قوس و دو نصف قطر بر آن احاطه نموده باشد

هرگاه زیاده از نصف دایره باشد آنرا قطاع اکبر گویند

والا قطع اصغر خوانند چنانکه در اشکال فوق مسطور است
 هرگاه بکنیم مستقیم بر خط ^{سابق (۱۱۸)} مستقیم دیگر تقاطع بر قوایم نماید
 البته بر آن نقطه تقاطع چهار زاویه قائمه پیدا شوند، اگر
 آن نقطه تقاطع را مرکز ساخته بیک بُعدی دایره بر آن
 رسم کنیم، دهن هر قایمه را البته ربع آن محیط گرفته باشد
 پس چون محیط دایره را به «۳۶۰» قسم مساوی متقسم
 میسازند، و هر قسم آنرا درجه گویند



و ربع عدد مذکور «۹۰» میشود،
 لهذا هر زاویه قایمه «۹۰» درجه

گویند اینچنین :-

و چون هر معلم را لازم است که در کثرت کار با مطابق مبتدیان

شهر آرا بتدیان خود را تعلیم نمایند، لهذا باید از راه
وروش آنها بخوبی وقف باشد :-

سابق (۱۱۹)

(نطق ابجد خوانان شهر آرا)

{ در روز جلسه آخر ثور ۱۳۰۰ شمسی در باغ شهر آرا بحضور
اعلی حضرت غازی و جمیع اعیان دولت و سفرا اجنبی }

شهرزاده محمد عزیز جان :- اگر چه از هر که عرض خود زبانی
گفتن و مدعا را بخوبی ادا نمودن لایق و سزا است،
مگر از ما ابجد خوانان هر حرف را برگ و ریشه شناستن
و هر لفظ را جدا نمودن و خود نوشتن، و از روی
رقیمه خود خواندن، باید و زیبا است، لهذا بقرار نگو

معمول داشته معروض میداریم.

شاهزاده عبدالواحد جان :- پار سال اینوقت اکثر
مانفری حرف ناشناس صرف بودیم، و حال
بر نوشتن فقره مشتمل بر الفاظ مشکله اقدار داریم، کیفیت
نوشتن هر لفظ را از بانی بهم گفته میتوانیم، و امتحان خوانند
را در ضمن خط شکسته میدیم.

شاهزاده حشمت الله جان :- از جمله نفری اومی ما اولاً خود
غلام محمد جانست، که پسر وزیر صاحب معارف
میباشد، پار سال اینوقت هم را از دال
نمی شناخت، و حال از نفری اوسط فریق
خود ما شمرده میشود، و چون این تعلیم ابتدائی بطریق

بازی و ساعت تیرتیریت، از انزو و در خانه همیشه در پیوست
وقت مکتب میباشیم، و حال از بهر امتحان دادن بهم ما همه
حاضر میباشیم.

سابق (۱۲۰)

عبدالله جان :- اینهمه از توجهات یابری کات علیحضرت
غازی خلد الله ملکه، و از رونق افزائی جناب وزیر صبا
معارف است، که این چراغ طرز جدید تعلیم ابتدائی، حال
در هر شهر و هر سمت و هر دلا روشن با ضیاست، لهذا
اولاً موجد اینکار، و باز ما همه درینکار لا غرض میباشیم
ازین سبب معروض خدمت میداریم، بیت :-
ایمنج آواز ما از شاه هست : گرچه از خلقوم عبدالله هست

سبق (۱۲۱)

مکالمه قدرت الله جان و شاهزاده عبدالکریم جان
 قدرت الله جان :- انسان که برترین مخلوق است، و احکام
 الهی بروی بسیار، پس فرض اول چیست ؟
 عبدالکریم جان :- فرمانبرداری و اطاعت کلانان خود
 کردن، اگر انسان بکفت کلان خود نکند، و بحرفه گوش
 نگیرد پنج بنای مسلمان را یاد گرفته نمیتواند .
 قدرت الله :- کلان کیست ؟

عبدالکریم :- والدین و پادشاه، و افسر یک از طرف
 پادشاه بر سر مقرر میباشد، چنانکه در نوقت معلوم است .
 ق :- کلانان خود را بچه ترتیب باید که اطاعت کنیم ؟

ع. - چنانکه حرف معلم خود را گوش کرده، و آن عمل نمایم،
 هرگاه درین اثنا، کاکا صاحب بیایند باید که با معلم خود
 بحرف شان گوش کنیم، و آن عمل نمایم، و اگر درین وقت
 جناب و زیر صاحب تشریف فرما شوند، باید که ما همه همراه
 کاکا صاحب ایشانرا متابعت کنیم، و اگر بعد ازین حالت
 اعلی حضرت غازی، تزلزل اجلال فرمایند، باید که ما همه متعلما
 و استادان کاکا صاحب و جناب و زیر صاحب ساکت
 شد، نطق و امر اعلی حضرت را گوش کنیم، و بعمل آریم.

سبق (۱۲۲)

ق. - امیرپادشاه رانا چه درجه بجا آورده باشیم؟
 ع. - تا اینکه اگر افسر ما، یک نفر از ما را بمقابل یکصد نفر مسلح

امر کند، بشوق تمام با نطفه کوشش کنیم، هر چند که
 مرگ یقینی در آن باشد که در چنین مرگ حیات ابدی خود را
 میدانیم، که نام ما به نیکی بر صفحه روزگار باقی ماند، و مرگ
 بر روش انسانیت فی الحقیقت زندگی با عزت است،
 و زندگی برخلاف انسانیت عار و خجلت، و چون این همه
 جبار تهاب ما از برکات توجهات علحضرت غازی
 ماست، پس لازم که ما همچنان فداکار دولت باشیم.
 شانزده عبد الغفور جان :- که کستان فریق مذکور است،
 مضامین فریق خود را بیان میکند.

چون آن ابجد خوانی مشهور پهل روز که الفاظ اضافت در
 میخوانند و فقره اول حساب را مینویشتند، حال بیت

پنجره رسیده، و از فریق اعلا س ما بجده خوانان
 شهر آرا یکسال و یکماه بشود، که در طرز جدید تعلیم ابتدائی
 میباشیم، بنا بر آن در نام ابجد خوانی خود پرو غرام لازم
 مدت مذکور خود را قطع نموده کارهای اضافی بر آن
 نیز میکنیم، و در هر مضمون امتحان هم میدهیم، و فهرست
 کل مضامین با این قرار است :-

سابق (۱۲۳)

اول، قرائت با تجوید، و آیه خورده از وسط قرآن مجید.
 دوم، دروینیات، وضو کردن و نماز خواندن.
 سوم، در حساب جمع و ضرب و تقسیم.
 چهارم، اوزان فعل ماضی مضارع، و هر پنج سلسله

کتاب کتابا کتبوا، هوها هم، وغیره الی آخره.

پنجم، ترجمه و ترکیب اعوذ بالله، و بسم الله، بقرا حرف و نحو.
ششم، در خط نوشتن الفاظ مشکله با انواع ممکنه، مانند تحسر.

ششم، در خط نوشتن الفاظ مشکله با انواع ممکنه، مانند تحسر.

١٠

بهفتم معنی بعض الفاظ مروجہ اینوقت، مانند، صرف نظر
فرموده بودید، تشریف آوردید، ممنون شدیم تشکر

فرموده بودید، تشریف آوردید، ممنون شدیم تشکر

هشتم، خواندن خط شکسته، مانند چراغ برقی و هر چه بنویسد.

نهم، نوشت و خوان بقرار حساب ایجد مانند، پادشاه

غازی احمین ۱۲۴۳۱۵۱۷

دہم، معما، بنام طیب، و ملک، و بد، و آنچه متعلق

بحساب ایجاد باشد.

یازدهم، کیفیت سال شمسی و قمری و ماههای هر کدام

و زیادت یا زده روز سال شمسی بر قمری و ثبوت آن.

دوازدهم، در هندسه، داشتن زوایای سه گانه، مربع

و مستطیل، و دایره و قطر و نصف قطر و مرکز آن.

سیزدهم، بعضی عنوانها، برای پادشاه و وزیر و پدر

و غیره.

چهاردهم، مدعای خود را بقلم ظاهر نمودن.

پانزدهم، در رسم، رسم برگ، و ناک و غیره.

و باید که هر معلم امتحان فریق خود را بقرار گفته کتبان،

فریق مد نظر داشته باشد.

سبق (۱۲۴)

تفصیل مضمون بفهم فہرست مذکور

الفاظیکہ حال در مردم شہرت یافتہ، و از شخص اعیان
 بر موقع دست شنیدہ میشود کہ انسان را در مغالطہ می اندازد
 و او را خیال خوانندہ میکند، و ما از بہر آن یاد گرفتہ ایم
 کہ بسخن کلانان خود بدانیم

صرف نظر گردانیدن نظر	اعتراض
----------------------	--------

اصطلاحی، در گذشتن	تغزینی الیہ، مشارالیه
-------------------	-----------------------

تقدیر، اندازہ کردن، اصطلاح	ترقی و تمدن، آن ترقی کہ بسبب
----------------------------	------------------------------

قدر کردن	ہم شہرت حاصل شود، اصطلاح
----------	--------------------------

تثقید، سرہ کردن، اصطلاحی	تمدن، شہری شدن
--------------------------	----------------

مخلص صمیمی، مخلص خالص . بیکدیگر نمودن .

استکفاف، تنگ عار . تبادل انظار، رد و بدل نظر .

تکلیف، وقار و کین اصطلاحی سکوت . استتعال، بریکقرار بودن .

جدت، تیزی، و تیزی مزاج . جدت، نومی .

تثبیت، چنگل زدن . تیاتر، تماشا .

بر علیه، برخلاف . موزه خانه، عجائب خانه .

فعالیت، اثر کار خود را بکمال . آثار عتیقه، نشانه های کهنه .

خوبی ظاهر کردن . قوماندان، افسر نظامی .

مد نظر، در از نظیر، اصطلاحی . وجدان، حس انصاف .

مقصد داشتن . پوتیک سیاست، چل و حرکت .

تعاطی افکار، اظهار فکرهای خود را . ایالت، بالکسر سیاست نگاه داشتن .

سبقت (۱۲۵)

تصادف، مواخار، دن، دود، اهمیت، کلافی و بزرگی.

چارشمن، اصطلاحات، اتفاق، متعبد، ذمه بردار.

ناگهانی، نشر، پراکنده گی، نشریات.

(عاجل، آجل) (درو، دیر) مانده، اخبار، و آثار مطبوعه.

موتی، عارضی، توزیع، تقسیم.

عادی، عادت گیر، اصطلاحات، غرام، اندازه کار.

سپورت، رابدار،

(معمولی) بسته خانه، داکخانه.

ایگان، مفت، تنویر، نورانیت، وصفادان.

اضاعه، ضایع کردن، هتل، جاس ناخوری.

حیات، دریاقتها، جو، منع، کسرا قبول نکردن.

سبق (۱۲۶)

(تکرار الفاظ مذکوره در ضمن فقرات مکالمه فیما بین)

(فریق‌ها و کا کا)

مُبتدعی - صرف نظر از ما فرموده اید، تشریف بیاورید
ممنون میشویم، تشکر میکنیم.

کا کا - بودن من در اینجا مقویست، بر علیه شما نیامدم
اکنون معافی میخواهم که درین فریق دیگر امتحان بگیرم، و بحر
زود وقت خود را با اینگان اضافه نینمایم، و تبریک میگویم
شمارا که حیات شما از استفاده مضامین خود خوب
اضافه گردیده، اعاده و تکرار آنرا همیشه لازم دانید،
بالفعل از قرار امتحان خیالات شما را تقدیر نموده، به تعجیل

باز نمبر وار بحضور جناب وزیر صاحب تقدیم خواهم نمود .
 بمدی . عرض را اهمیت بنید ، اعتذار را جا میکنم که تا هر مضمون
 خوب حفظ ننمایم ، بجناب معزنی الیه تقدیم نفرمایند ، چه اگر از ما
 لطفی بخواهند ، مباد از زوایات مشارالیه نیز اوار توینج و تهدید گردیم .

سابق (۱۲۶)

کا کا . جناب مدوح هرگز شما را توینج و تکذیر نمیکند
 افکار مقدس شان دایما خوانان شرف و کامیابی جمیع
 اطفال معارف است ، که کار آمد ترقی و تمدن همین اولاد ما
 وطن است ، و چون خدمت معارف را بر اصول است
 متحمل و متعهدند ، ازین سبب اطفال صغیر را بر کبیر ترجیح
 میدهند ، و دایما در تنویر افکار شما میکوشند ، حتی

در خصوص یک رساله بنام (معرف معارف) همراه
یکبار از وزارت حلیله معارف بهم بر عموم توزیع میشود.
م. - اگر جناب شما مخلص صمیمی خود یعنی این بنده عاجز را
بجناب جناب وزیر صاحب کما به وجه معرفی فرمایند،
و بکدام خدمت نهایت ادنی مأمورم دارند، هیچ
استنکاف از آن ننمایم، و مطابق پروگرام آن
با انجام رسانم.

سابق (۱۲۸)

ک. - منکره باینگونه مسائل دعاهای غیر لازم، بنابر آن
مقتضی را که حسب لیاقت خود را اشتغال نمایند،
در این تکرین و قناعت را نشان باید داد و استبداد نمیباید،

و استند عاقبت مجتهد بطرد سیم انجامد، و مؤجلاً
از کم قوتی علمی منجر باستغفایم گردد، حدید المنراج نبیاً
بود، و در هر کار تشبیهات با عملیات آن باید نمود، تطبیق
و تعدیل و موازنه و مقایسه علم با عمل باید فرمود،
که تحصیل عهده بزرگ ثبوت فعالیت است در آن،
بن راقدا هم در ملازمت آن، اگر چه بعض اوقات
انسان از حسن تصادف به ارجع عالیه میرسد، مگر
اینگونه ترقی را قیمت و عتبار نیست.

م. - در آن عرض، مدعا و نظر من اطهار اطاعت بود
نه استند عا ملازمت، و گرنه ملازمت در پوسته خانه
و موزه خانه آثار عتیقه و تلفون، و تلفراف بر آبنده

موجود است، مگر همه وقت تعاطی افکار، و تبادل
 انظارِ نوجوانان حریت خوانان درضا این مکتب
 علمی بدرجۀ محیر العقول بوضعیت لارم، و استقلال
 فوق العاده است، حتی که جدت و جدیت شایان
 دران ظاهرینمایم.

سابق (۱۲۹)

ک، طبیعی بخین حیات قابل تقدیر است، زیرا
 کسانی که از لذت علم واقف هستند، تیار و هوشیار
 دوست میدارند که در اینجا ادب و تهذیب می آموزند
 مردمانیکه فریشتن قدیم پویان و عادت گیراند
 میخواستند که بدون تعلیم هر که ام، یک قوماندان بزرگ

باشند، البته وجدان عالی باینگونه اوضاع
اجازه نمیدهد، و از چنین پولٹیکها بی معنی و سیت
فروشها غیر از خجالت نتیجه نمی براید، زیاده
چه ابرام رود .

سابق (۱۳۰ و ۱۳۱)

(دستن اندازه زمانه)

چون شناخت اوقات صوم و صلوة واجب است
بدستن طلوع و غروب آفتاب است، لهذا باید
دانست که شمار روز عبارت از یک شب و یک روز است
یعنی از هر وقت که اول آن را بگیرد تا همان وقت که
یک شمار روز کامل شود، چنانکه اگر از غروب آفتاب

امروز ابتدا آن گرفته شود تا غروب فردا یکشنبه روز
 میشود، و این زمانه ابدا و همه جا بیک قرار است کم و
 نیاید شبیه روزها از هم دیگر خود نمیشوند، اما شب
 روز با هم تفاوت میکنند که گاهی روز کلان شود
 و گاهی شب، الا در آن شهر و جا مانیکه بر کمر زمین
 واقع البتہ در آن شب و روز ابدا با هم برابر میشوند
 و در غیر آن تفاوت میکنند چنانکه در وطن عزیز ما، روز
 اول حمل با شب خود برابر میباشد، و روز دوم
 آن قدر است از آن کلان شود یعنی اندک از شب
 داخل روز نمیکرد، و یومیہ بهین حال روز افزون شده
 میرود، تا آنکه روز اول سرطان نهایت کلان شب

و شب آن بجال خوردی میرسد، و این روز را «اطول
 النّهار» گویند، بعد از آن کمی شروع میکند یعنی
 روز دوم سرطان از روز اول آن کم میباشد که چیزی
 از آن داخل شب گشته میباشد و یومیّه همین حالت پیش
 تا آنکه در روز اول میزان روز آنقدر کم میشود که با شب برابر
 میگردد، و روز دوم آن از روز گذشته کمتر میشود که چیزی
 از آن داخل شب میگردد، و این حالت یومیّه زیاده شده
 میرود تا آنکه در اول جد روز نهایت خوردی و شب آن
 بجال درازی رسد که آنرا «شب یلدا» گویند بعد از آن
 باز روز شروع بکلافی میکند که چیزی از شب تحت
 تصرف خود می آورد، تا آنکه در روز نوروز باز شب روز

باز هم برابر گشته و همانحال اول عودت نماید و سال
دیگر شروع گردد .

سابق (۱۳۲)

بنابر مذکور شبها روز، که جمیع آنها در همه جای شبها روزها
در تمام سال با یکدیگر برابر اند آنرا به بیست و چهار حصه
مساوی قسمت نموده اند، و هر حصه آنرا ساعت گویند،
و بجهت نماندن و هر ساعت را شصت حصه نموده هر حصه
آنرا دقیقه گویند، و هر دقیقه را با شصت حصه کرده هر حصه
آن را ثانیه نامند .

و چون تساوی شب و روز در تمام سال در دو شب و روز
اول محل و اول میزان است، و در جمیع ایام باقیه سال

بجز کمترین در همه جا با هم تفاوت دارند، لهذا از نصف
 روز تا نیم شب دوازده ساعت و از نیم شب تا نصف
 روز دیگر هم دوازده ساعت است که جمله (۲۴) شود
 و این حالت در هر شب و روز و همه جا در تمام سال با هم
 برابر است و در طلوع و غروب، تفاوت هر روز هم
 خوب معلوم میشود، بنا بر مذکور ساعتها را چنین برابر کرده اند
 که از نصف روز تا نصف شب دوره خود یعنی دوازده
 ساعت را کامل مینماید، پس در روز نوروز کابل بلکه
 در تمام دنیا طلوع هم برشش و غروب هم برشش پنج میشد
 فردا آن طلوع کابل بر پنج ساعت و پنجاه و نه دقیقه
 و غروب آن برشش ساعت و یک دقیقه میباشد که یک دقیقه

از ابتدا و یک دقیقه در انتها از شب گرفت کل این روز دوازده
 ساعت و دو دقیقه شد فردا طلوع بر پنج ساعت و پنجاه و
 دقیقه و غروب بر شش ساعت و دو دقیقه میباشد
 روز سوم طلوع بر پنج ساعت و پنجاه و هفت دقیقه و غروب
 بر شش ساعت و سه دقیقه میباشد که جمله این روز
 دوازده ساعت و شش دقیقه است همچنین این حالت
 پیش میرود و گردش میکند، چنانکه مطابق تفصیل مذکور
 درین سه جدول الی آخر سال مفصلاً مرقوم است خوب
 بوشش کنید.

سبق (۱۳۳ و ۱۳۴) مرقوم است

تعداد روزهای هر سال و در ششهای بامینی بالا بطریق رفتار مستوی

یعنی از طرف دست است بجانب چپ رفته ساعت و دقایق طلوع
 هر روز آن در دو قطار بالا، و ساعت و دقایق غروب آن در دو قطار
 پایان مسطور است، همچنین است حال ثور و جوزا در دو جدول دیگر
 اما تعداد ایام سرطان در مثلث آمینی پایان بطریق
 معکوس مرقوم است یعنی از طرف دست چپ بجانب
 راست میرود، ساعات و دقایق طلوع هر روز آن
 در دو قطار بالا، و ساعات و دقایق غروب آن در
 دو قطار پایان مرقوم است همچنین است احوال اسد
 و سنبله در دو جدول دیگر :-

جدول طلوع و غروب آفتاب

جدول اول

حل

۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۶	سنت
۴۲	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۹	وقت
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	ایام
۱۴	۱۶	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	عت
۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	وقت

میزان
تث

جدول دوم

۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	عست
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	وقت
۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	ایام
۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	عست
۴۹	۴۸	۴۷	۴۶	۴۵	۴۴	۴۳	۴۲	۴۱	۴۰	۳۹	۳۸	۳۷	۳۶	۳۵	۳۴	وقت

عوترب
جونا

جدول سوم

۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	عشت
۴۴	۴۵	۴۵	۴۴	۴۲	۴۲	۴۱	۴۹	۵۰	۵۱	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۵	رقیقہ
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱	ایام
۱۴	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۰	عشت
۱۶	۱۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۵	۵	رقیقہ

توس

برافق و ارسطو کابل

سُنبله

نیمه جدول اول

۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
۲۷	۲۸	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳
۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶
۳۳	۳۲	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷

حوت
اسد

نیمه دوم

۴	۴	۴	۴	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۰	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۷	۷	۷	۷	۷	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶
۴	۳	۲	۱	۰	۵۹	۵۸	۵۷	۵۶	۵۵	۵۴	۵۳	۵۲	۵۱	۵۰	۴۹

دلو
سرطان

نیمه سوم

۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴
۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷

جکدی

و تعداد ایام میران همان تعداد حمل است مگر ساعات و دقائق
 طلوع یومیۀ آن در دو قطار پایان که قریب آن است نشان
 میدهد، و ساعات و دقائق غروب آن از دو قطار بالا
 که بعید از آن است گرفته میشود، همچنین است احوال عقرب
 و قوس در دو جدول دیگر.

اما تعداد ایام جد همان تعداد سرطان است مگر ساعات
 و دقائق طلوع یومیۀ آن در دو قطار پایان که قریب آن است
 نشان میدهد و ساعات و دقائق غروب آن از دو
 بالا که بعید از آن است گرفته میشود، و ساعت خود را خصوصاً
 توپچی کابل و هرات که آنهم تقریباًستفق العرض کابل معلوم میشود
 در وقت طلوع یا غروب برین جدول برابر باید نمود.

سیکبق (۱۳۵)

و همچنین در شهرهای دیگر مانند قندار و مزار شریف
 و غیره، هر گاه در سه ماه حمل و ثور و جوزا اکثر روزها در
 وقت طلوع و غروب آفتاب ساعت خود را دیده و
 هر روز آنرا در قلم آورده و سه ماه باقی نصف شمالی را بطریق
 تنزل از آن پیدا نموده، و شش ماه جنوبی را بازاری ازین شش ماه
 شمالی بطریق تقابل معلوم کنند، چنانکه بمقابل هر روز شمالی
 شب جنوبی، و شب آنرا روز جنوبی دانسته جدول
 آن شهر را بسازند عین تحقیق دانند، و الا اطول آن شهر
 آن شهر را پرسیده و یا خود معلوم نموده بر تناسب اینجد و
 کابل در سه ماه اول سال وقایق ترفع را دانسته و

نه ماه دیگر را باز از آن حاصل نمایند نیز ممکن است، و تفاوت
از آنست که اگر سه دقیقه بلکه بدو هم نخواهد بود، مگر با لکل اعراض
و اجمال نباید نمود، که فرق ده دوازده دقیقه را مردم خود
و بیگانه هم حس میکنند، و بر آن اعتراض نمایند، چه جای تفرق
اجنبیه با شنده اینولا .

و اوقات صلوة خمسہ را فوق کابل تقریباً ازین قرار است :-
که ظهر بعد از زوال شروع میشود، و عصر دو ساعت
قبل از غروب، و شام بعد از غروب، و خفتن بهشتاد دقیقه
بعد از غروب، و صبح یکصد دقیقه قبل از طلوع شروع
میکرد و بر خود طلوع اختتام میدیابد و بغير صبح و پیشین
که درین خود فرجه دارند باقی نیمه حاصل اند چنانکه شروع

لاحق ختم سابق است پس برآمدن از تقریب و رسیدن
 بتحقیق اینکه اول هر وقت را از بهر نماز ده دقیقه بعد از وقت
 معینه دانسته، تا نماز پیش از وقت گذارد نشود، و از
 بهر صوم ده دقیقه قبل از ان می انگاریم، چنانکه در یک روز
 معین نماز را برنود دقیقه قبل از طلوع میگذاریم، و صوم
 همان روز را یکصد و ده دقیقه قبل از طلوع میداریم.

فی الجمله داستان ملای علمی

هر چند بتدی در املائی خطی هیچ غلط نکنند و در املائی علمی
 «طریق» را «تریق» بنویسد هم خوانده میشود، مگر
 حتی المقدور الفاظ مشهور کثیر الوقوع را خوانده و بهنوشت
 هم تکرار نماید، تا هم آواز را با هم غلط نکند، و هر یک

از الفاظ ذیل را بقرار لازم بنویسند و از معنی آن بهم بداند:

ت

تخت، تاج، تنور، تقدیر، تیار، شتاب، رستگان،
اقدار، جهته، شفقت، خدمت، شرافت، سعادت،
شهادت، متاع .

ط

طاقت، طلب، طریق، طفل، طشت، طلا،
چطور، سطح، سطرنج، قطار، مطلب، شروط، ساقط،
ضابط، رابط، مطاع .

س

ساقی، سخی، سجده، سفیر، سعید، سوال، سطر، مسجد

جسم، جسد، حد، حباب، مست، رسول، حواس،
نفس، تحسین، هوس، خرس، رئیس، خسیس.

ص

صدف، صد، صدق، صادق، صلاح، قبصر،
صراف، مصاحب، حرص، صندوق، مقصد،
قصاب، شصت، رخصت، نصیحت، رقاص،
عاصی، خاص، خواص، مخصوص، قمیص، حامل،
فضاحت، صواب.

ش

ثبت، ثانی، ثالث، ثروت، ثابت، جنابت،
بحث، جثیت، عجت، مثال، ثواب.

ز

زمین، زشت، زکات، زجر، زخم، زحمت، مزد،
 مزور، غم، خزان، روزانه، رزق، مغزول، عزرائیل،
 قرمز، زواره، زایر، زیارت، زولانه، حرز .

ذ

ذهن، ذیمن، ذکر، ذاکر، ذقن، ذیقعه، ذوالقرنین،
 ذوالقدر، عذاب، بذر، نذر، عذر .

ض

ضامن، ضعیف، ضرور، ضرر، حاضر، حضور، قاضی،
 راضی، همضم، فاضل، حضرت، قرض، عرض،
 مرض، عضو، غرض .

معظم، ناظر، ظلم، ظالم، ظاهر، نظر، عظمت، نظر،
ظریف، عظیم، مظلوم.

چیز وقت مانند «اوو الکدیر» نیز صرف باید کرد،
یعنی استاد غلط بگوید، و مبتدی صحیح بنویسد.

عنوانها حرفی "لایحه تخفیف عبارت

القاب" که درین عصر سعادت

امانی بر روی کار آمده

(و ما همان کتابچه را مطابق اللفظ درینجا درج مینمایم)

۱- عبارات القاب عموم و ذرا و ماورین ملکی و صاحب منصبان
نظامی، و ارباب رتب ملکی افغانستان، در جمیع میکا

بجایف نوشته می شود یعنی فقط بتحریر حرف اول لقب الکفا
ورزیده میشود .

القاب مأمورین وزارت

۲- القاب صدر اعظم افغانستان [جناب عالیقدر
جلالتاب] است .

که در مقابل آن [ج ، ع ، ج] مفهوم القاب شایسته است .

۳- القاب عموم وزراء افغانستان [عالیقدر
جلالتاب] است .

که فقط در مقابل آن حرف [ع ، ج] مفهوم القاب
فوق را نموده کنایت میکند .

۴- القاب مدیران مستقل [جلالتاب] است .

که در مقابل آن تنها حرف [ج] کافیست .

۵- القاب معین مستشاران وزارت [عالیقدر صدارت] است .

که در مقابل آن حروف [ع ، ص] کنایت میکند .

القاب نائب الحکومه و مأمورین ملکی

۶: - القاب نائب الحکومه ما علی العموم [والاشان جلاله القاب] است.

که مخفف آنرا [و ن ج] باید نوشت.

۷: - برای حاکمهای اعلیٰ [عالیجاه عزت و صداقت همراه] نوشته میشود،

که در مقابل آن [ع، ع، ص] کافی است.

۸: - القاب حکام کلان [عالیجاه عزت همراه] است.

در موازی آن [ع، ع] کفایت است.

۹: - برای دیگر حکام [عالیجاه اخلاص همراه] نوشته میشود.

که مخفف آنرا [ع، ا] باید نوشت.

۱۰: - القاب علاقه داران [اخلاصمند] است.

که در مقابل آن تنه حروف [ا] کفایت میکند.

۱۱: - برای مدیران خوانین و معتبرین روشناس [صداقت همراه]

نوشته میشود.

که در مقابل آن تنها از حرف [ص] القاب فوق فهمیده

میشود.

القاب قضاء

۱۲- براس قاضی القضاة [جناب فضیلت آّب] نوشته میشود.

که در برابر آن [ج، ف] کافی است.

۱۳- القاب عموم قضاة افغانستان [فضیلت آّب] است.

که فقط در مقابل آن تنها حرف [ف] کفایت است.

القاب صاحب منصبان نظامی

۱۴- برای نائب سالار [عالیشان عزت و شجاعت همراه] نوشته میشود.

که در مقابل آن از حروف [ع، ع، ش] مفهوم القاب

فوق میشود.

۱۵- القاب فرقه مشر [عالیشان شجاعت همراه] است.

که در عوض آن حروف [ع، ش] نوشته میشود.

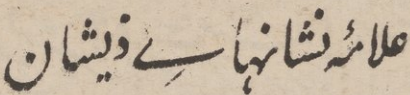
۱۶- برای لوا مشر [صداقت و شجاعت همراه] نوشته میشود.

که در موازی آن [ص، ش] باید نوشت.

۱۷- القاب غنچه مشر [حمیت مند است].

که در مقابل آن تنها [ح] کافی است.

- ۱۸- القاب کند کشر [شجاعت مند] است .
 که مخفف آن را تنها حرف [ش] کفایت میکند .
- ۱۹- القاب تولیشر [غیرت مند] است .
 که در برابر آن فقط حرف [غ] کفایت است .
- ۲۰- القاب بلو کشر [بسیار لطمه دهنده] است .
 که تنها در مقابل حرف [ب] باید نوشت .
- القاب ارباب رتبه ملکی
- ۲۱- برای رتبه اول [جلالتاب] نوشته میشود .
 در مقابل آن تنها حرف اول لقب و علامه رتبه او [ج، اول]
 مفهوم لقب و رتبه او میشود .
- ۲۲- القاب رتبه دوم [عالیقدر] است .
 که در برابر آن حرف اول لقب و علامه رتبه آن [ع، ۲] تخریر شود .
- ۲۳- رتبه سوم القاب آن [غزتآب] نوشته میشود .
 که در موازی آن فقط [ع، ۳] که حرف اول لقب و علامه رتبه آن
 است کفایت میکند .

- ۲۴- رتبه چهارم [عزت مند] نوشته میشود .
 و مقابل آن حرف اول لقب علامه رتبه او [ع، ۴] کافی است .
 علامه نشانها  و نشان
 ۲۵- در فراین مکاتیب مخفف حروف اول نشای : المرألی، المرألی،
 سردار علی، سردار عالی، نوشته میشود .
 ۲۶- نشان [المرألی] از حروف [ا، ا] نشان مفهوم میشود .
 ۲۷- و مقابل [المرألی] [ع، ا] نشان کافیت .
 ۲۸- در برابر [سردار علی] [س، ا] نشان کفایت میکند .
 ۲۹- در موازی [سردار عالی] [س، ع] نشان باید نوشت .
 ۳۰- اگر برای بعضی اشخاص از دور رقم نشانها مذکور و یا اضافه بر آن اعطا
 و احسان شده باشد در فراین مکتوبات علامه یک نشان و لا آن نوشته شود .
 ۳۱- در فراین مکاتیب عرفی که در خارج و داخل مملکت افغانستان نوشته شود
 و مقصد سانسیدن صاحب نشان باشد هر قدر نشانرا دارا باشد لغتاً همه مرقوم
 میشود مثلاً صاحب نشان المرألی و سردار عالی و استقلال استور و وفا و غیره .
 ختم شد کتابچه تخفیف القاب

هو

حصه سوم

در قانون نوشتن متعلقه ابتدائیه امانیه
که بعد تجربه آخری بر شخص اروپائی و نیز بعد تعلیم عسکری با تغییرات
بطبع رسیده

روز اول چون متدی شامل کار خط این روش شود، اولاً هشت
طرف تختیه یا کاغذ را با دو بیا موزاند، و همچنین کمان برآمده و کمان
درآمده مانند گردن جیم، و بدن دال، و گرد چپه، و گرد راسته مانند
دامن جیم و سین و گردش قلم چنانکه قط قلم جلی را مطابق کدام
خطی گذشته و باز چیز منحرّف داشته، و بر سمت همان خط برود
فرق بر آمدن خط جلی و خفی و متوسط را از ان بیان نماید، اینهمه را

خود تقریر کرده، و خود ثبوت رسانیده باشد، از بتدی نخواهد
 بعد از بهر اطفال خورد سال گرفتن قلم و کاغذ و شستن را
 آموخته بگوید که در دو نقطه متصله اولاً نقطه دست چپ و باز
 از دست راست نوشته میشود، چنانکه اول آن   
 این را بنویسم، و نقطه سوم گاه بالا و گاه پایانی رسم میگردد
 همچنین      
 بنویسم، و نقطه سوم گاه بالا و گاه پایانی رسم میگردد
 شماییز نوشته باشید و چون حال قانون چنان گرفته شده که از رو
 اول، نوشتن را بر خواندن مقدم میدارند، چنانکه تا اول شکل
 حرف را بتدی درست ننویسد برای او نمیخواند، بنابراین
 در نوشتن مفردات بلکه در تحریر هر حرف بهمه الف هم بتدی
 قبل برین درست شده، مگر از بهر خوشخطی دینجائیز هر دو مشق آن نوشته شده.

مشق مفردات

ا ب ج د ر س س ص ط ع ف
ق ک ل م ن و ه ی .

(قاعده اول)

در یک لفظ هر حرف بطرف چپ خود بسته میشود غیر « ا د ز ر ث و » .

په پستو ژ به

په یوه لفظ کې هر حرف و ه کیږه خواته تاړ کېږي غیر

« ا د ز ر ث و » .

(قاعده دوم)

هر کافیکه بطرف چپش الف یا لام باشد چپ نمکدار نوشته

میشود .

په پښتو شرب

هرکاف چی دچپ لاس و خواتی الف یا لاموی
چشمکداړنوشته کیږی .

(قاعده سوم)

« بن ی ت پ ث » و ټیکه در آخر نباشند اینها
خانه گویند فرقت بنقطه مشود .

په پښتو شرب

« بن ی ت پ ث » چی په آخر کی ندوی
خانه ی بولی پروکی په ټکی کیږی .

(باید که هر لفظا قسام سه گانه ذیل که هر حرف همراه « ای و » یا تغایر^ط)

(بحسب اقسام ممکنه خود بنویسد)

آ با جا سا صا طا عا فا کا لا ما نا .
 بی جی سی صی طی عی فی کی می ہی .
 بو جو سو صو طو عو فو کو مو هو .

(سلسله اشکال مختلفه بعض حروف چون)

(در حقیقت فهرست مشقها مابعد میباشد، لهذا)

خوبی این سلسله مستلزم خوبی مشقها)

(مابعد است)

بر پیر جام جم جنت جزا صد سرود حاضر
 ناظر علم عقل بعد فکر کار کرد مہر ماش
 رسم میر ہدایت ہشیار بہ بہتر .
 الفاظیکہ بحروف مفردہ در ذیل ہر مشق مابعد نوشتہ شد

اگرچه بے توسط استاد بتدی هم بسته کرده میتواند
مگر آن اثر نمیدهد، که بی چشم دید حروف از زبان استاد
بجای هر لفظ را بجا آورده، بعد نوشته باشد.

(الفاظ مخفیانه)

«مشق ج»

جد جل جا جک

خ دا، اج ل، ج ام، ش اخ ک،

نجد نخل نجا نچک

ب خ دا، ب ج ل، ن ج ار، ر ن ج ک،

عر بکر

چ راغ، ج راب، ن ج راب، ب خ ر،

گردن آن بالا میزد
ماضی «مطلق»

قضی کردگی مذکور.

با «ر»

با حرف جیم

نج جی جم

ح اج ی ، ح م ، ح ج ام .

جت جس جس جط جج جف

جق جقا جکا جن جو جه جها .

درخت ، ح ق ارت ، یچ وچ ه ، رخ شش ،

خ ف ، ح ف اک ار ، خ ط جن ، راج ع ،

راح ت ، ح ه ان ، یچ ک ارد .

مشق س

شد شل شا شک

ش دی ار ، رش ک ،

« شخ شی ششم شها »

بجا کل حرف باقیه
جیم جنت

با د و لاک

با د و لاک

شده، شهادت، روسی، چرسی، رسم

سرخ اوت، سرج اده، سرج ر

شش، شو، شق، شه

رس، رسن، شه، شق

شخص، شط، شع، شف، شقا، شکا

شکار، سقا

ششت، سرشش، شش

سرشت، ششم

مشق

شاش، شش، شش

شش، شش، شش

با «هون»

با «ضطعکا» مختلف با «شش»

با «خجی»

شش، شش، شش

مشق ع

عد عل عا عک

ع دل، ش ا غ ل، ع ا ر، ع ک س،

ع ب ع ج ع ر ع س ع ص ع ط

ع م ع ف ع ق ع ق ا ع ک ا ع م ع ن ع و
ع ه ع ه ا ع ی .

ا ع ج ا ز، ش ا ع ر، و ا ع ط، غ و غ ا .

مشق بعا

بعا نعت ن ع ج ا بعد ن ع ر ن ع ش ن ع ش

بعض ب ع ط ب ع ع ب ع ف ب ع ق ب ع ق ا ب ع ک

ب ع ک ا ن ع ل ن ع م ب ع ن ب ع و ب ع ه ن ع ه ا ب ع ی

عین علم یا « دلالک »

ش ع ر ، و س ع ت ، ج ع ف ر ، ش ع و ر .

مشق ف ق

ق ه ب

فاقت ج قد فر فر نس قص قط قع

فوق نقا فک نکا قل قم فن فوقه قها فی .

فسخ ر ، ق دم ، ف ر ق ، ورف ش ، ق ص ر اب ،

ق ط ا ر ، ف و ج ، س ا ق ی .

مشق بقا

بقا نقب نفع نقد نصر نفس نقش

نقص نقط نفع یقف یفوق یقما یفاک

یفاک نقل نغم یغن نقوتفه نقها نقی .

ش فسق ت ، س ف ر ، ق فل ، ع ص ف و .

مشق ک ل
 کالاکب لب کج ل ج که له کر لر کش
 لش کشش شش کص ل ص کط لط
 کع لع کف لف کق لق کقا لقا لک
 ککا لک لکا کل لال کم لم کن لن کو لو
 که له کہا لها کی لی .

متعلق ک

کار، ک اف ر، ک ج ا، گ ژ دم، ک ف ار،
 گل اب، ک ل ه دار .

متعلق ل

غل ام، دول ت، ل ش ک ر، ل ط ف، ش ل غ،

ج ل غ و ز ه ، ق ل م ، ا ل ل ا ه .

مشق م

م د م ل م ا م ک

م د ا م ، م ل ک ، ع م ا ر ت ، م گ ر .

م م م ه ا م ج م ر م ی

م خ ل و ق ، م ه ا ر ، م ح م د ، م ر د م ،

ن ا م ی .

م ت ث م س س م ص م ط م ع

م ف م ق م ق ا م ک ا م ن م و م ه .

ر ح م ت ، ش م ر د ، م ش ر ق ، م ص ل ح

م غ ر ب ، م ک ا ن ، د ش م ن ، م و ش ، ع ا م ه .

تیم اش با ده دلاک

تیم هزاره بجوی

تیم هزاره باقی حروف

مشق

دل با دل

زاده، اهل، عاشم، آهک .

«دایه با دلاک»

هم بهما هیچ هر هی

راهه، رجرت، رگ اه، م اه ی،
م ت .

«دایه با دلاک»
«مهری»

هش هشش هص هط هع

هق هقا هکا هن هو هه .

ه وادار، ه ضم، ده ن .

«هشیار باقی حروف»

مشق بهما

بها بهت نهج نهبد نهز نهس نهس

بہص بیط بیع بہف بہق نہقا نہک
 نہکا نہل نہم نہن پوپہ پہا ہی .
 شہادت ، طہارت ، عہد ، شہد ،
 شہریار ، گہر ، صہر ، قہر ،
 شہسوار ، سہم ، شہور .

(رقعہ بحروف متصلہ)

واقعہ سبق ۲۶ کتاب ہذا یعنی
 «مشفق کرام من» الی آخرہ ، مگر بدون الف لام
 در ضمن الفاظ متعدّدہ اور ابفہاند ، بعد «و السلام»
 باو بنویسد .

اولاً این خانہ مانند دہن مورچہ ، وجوہ

و بن آن نشان داده شود

• • •

(سلسله یکنحانگی)

با بستن کج بد برشش بشش بص بط
بع بف بق بقا بک بکا بل بم بن
بو به بهانی •

بعد یک یکلفظ از رقه ۲ «مهربان نایب حبا»
الی آخره واقع سبق ۲۹ کتاب مذکوره مبتدئ فوشته با^{شد}
(سلسله دو خانگی)

بیاست پنج پند پر پیش پیش نبض
بیطار تیغ نیف تیق تیقا بیگ بیکار

بیلیم بین بنو بنه تنها نبی .

بعد رقعہ ۳ متعلقہ سلسلہ مذکورہ واقع سبق

۳۶ و ۳۷ « برادر گرام مرین از شفقت دینی بلکه از

الفت بنی نوعی بیطاقت شده » الی آخره گفتہ

مبستدی فوشته باشد .

« فہماندن محض »

« از خلق و گردن حروف کہ آن گردن یادمانک آن باز بخانه »

« حساب میشود »

سر سر ، صر صر ، ہر ہر ، ہر ہر ، کر کر ، ار ،

چر چر ، قق قق ، بق بق ، عو عو ، بو بو ،

مر مر .

(نوشتن خج و این دو بیکردمان بعینه نوشتن خانه اول)

ط .

رقعه ۴ بالفاظیکه یکخانه درین دو حرف دارد، و اینکار از
سلسله دو خانگی گرفته میشود، یعنی «ارجمند
عبدالباقی کبطان» الی آخره واقع سبق (۴ تا ۴۴)
کتاب بذار گفته و مبتدی مینویسد.

رقعه ۵ بالفاظیکه دو خانه درین دو حرف باشد، و اینکار
از سلسله سه خانگی گرفته میشود، لهذا بعد از مشق
«پنیر، پیش، بین» یک یک لفظ را از رقه
پنجم واقع سبق (۴۴ تا ۴۷) یعنی «عالیجان
محمد حنیف خان» الی آخره گفته و مبتدی مینویسد.

رقعه ۶ بالفاظیکه سخانه در اول لفظ باشند «محبت
 بیان سیادتیناه» الی آخره واقع سبق (۵۱)
 کتاب هذا گفته بتدی نوشته باشد.

رقعه ۷ بالفاظیکه چهارخانه در اول لفظ باشد
 «نجا بتینا ما چون میدانم» الی آخره واقع سبق
 (۵۲) کتاب هذا گفته بتدی نوشته باشد.
 و اگر صدخانه در سر یا در کمر لفظ بنهند

طریق تفصیل نوشتن آن بحال

آسانی در کتاب باشد

خواهد آمد.

* *

*

الفاظیکہ احتمال آمدن آن در امتحان هست

حضور، کیفیت، مقصد، امتحان، اینچنین،
 شمشیر، خنجر، شیخون، مستعد، غضنفر،
 استیش، سبیش، مشهد، میمنه، کلکته،
 قسطنطنیه، بمبئی، بمبائی، هیہات، تتبع،
 استقرا، منجیق، منتقل، مضمره، استشاق،
 استجا، استہزا، استمداد، تخینا، مستہجن،
 مستحسن، نستعینک، سکنجین،
 از اقسام ممکنہ ہر یک از مانند الفاظ ذیل پر سید و تیر آورد
 شہ شجاع ۱، شہسوار ۲، ششی ۲،

بنشستند ۳، شمشیر ۴،

این نقش (ببینید) بموجب تغییر نقاط ۱۵۵۵۲
رنگ قبول میکند، زیرا:

$$۱۵۵۵۲ = ۲ \times ۶ \times ۶ \times ۶ \times ۶ \times ۶ \text{ میشود.}$$

و ازین تجربه آخری معلوم شد که چون
بخانه بندی رسد ورقعات را شروع نماید کار هر روز
را تکرار نماید و یا کار امروز را فردا یا زبانشان
مکرر نماید.

رباعی مشق که جامع جمیع اقسام
آنخرونی است

که با انواع مختلفه می آیند
و براس بهین مدعا ساخته شده

ز بعد حمد خدا نعت سروری گل کرد
که بهتر از همه مخلوق و خضر راه هدا است
براه بخاطر پرورش میکوشم
که رافع علم عفو و صدر روز جزا است

(ماتن خسته شد)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قایم مقام کتاب دوم و سوم فارسی
که شرح متن سابق الذکر است
تعلیم نوشت و خوان حساب از قول امبتدی
بقرار پر و غرام هم سفره

ای احمد تعلیم خواندن را بمبتدی امی کرده میتوانی ؟
بلای صاحب میتوانم و آن چنانست که قبل ازین
بر روش همین ملز جدید اولاً بمبتدی حرف شناس
میشد، بعد از آن آواز دانه میگشت، و حال در ضمن
آواز دانه حرف شناس میکرد، بلکه اینکار بالکل

صورت نواختن را نموده که نظر باؤل، خوبی آن بدو چند
 رسیده، و آن چنان است که چون بر دو کندک ارگ
 فی روز دو ساعت کار نموده میشد، و آن زیر نظر
 اعلی حضرت غازی بود، در اول شروع کار فرمودند
 که از بهر نبرش شناسی تفنگ دریشی و غیره، عدد نویسی را
 بر نوشت و خوان مقدم کرده شود، همچنان معمول
 گردید، در دو هفته اکثر فریقها چنان شدند که تا ایلبار
 را چند سوال مشکل کرده میشد در هیچ صغیر غلط نمیکردند
 چون همه کسان بودند، و جمله باریکها را بر دو باخت
 بخوبی میدانستند از آن رو عدد نویسی را بر زودی یاد
 گرفتند، و هر چند که از سبق خواندن خائف و استخواندگی

شدن خود نهایت نا امید بودند، بعد از دانستن عدد
 نویسی که هر کس با حیرت تمام تحسین شان مینمودند از بهر
 خوانندگی هم دلیر گشتند، باز آن وضع بیچارگی ازیشان
 دیده نشد که بدین شکسته و وضع بسیار مظلومانه
 میگفتند که از برای خدا من خواننده نیستم، بخدا
 اگر من خواننده شوم، و باندک مدت در کار نوشتن
 خوان هم از اکثر بهتر گشتند، بنا بر مذکور تقدیم حساب
 عموماً، قانون کلی طرز جدید گشت مگر اطفال خرد سال
 تا «۹۹» نوشتن آن میشاید که اگر حساب بانی را
 تا صد در خانه یاد گرفته باشند، بیک روز نوشتن آنرا
 یاد میگیرند، اگر چه در پروگرام امضا فرموده مختل و زرا

مدت آن یکسال است و الا بسه روز در مکتب میتوانند :

(ببین تفاوت ره از کجا است تا کجا)

پس الدین را لازم است که اطفال خود را حساب زبانی
تا یکصد نشان بدهند، بعد از سال مکتب بدارند
و آنرا نشان لیاقت مکتب فرستادند و نشان دهند، بنا بر
حساب را مقدم میداریم اینچنین :

معلم :- از هر نقطه که انسان یکخط را راسته خارج میکند
بالضرب یکی ازین هشت طرف ذیل خواهد بود اینچنین :

و یا بطریق کمان برآمده باشد اینچنین « - »

و یا بوضع کمان درآمده مانند این « د »

و یا بقسم گرد بسته گردچیه خواهند بود اینچنین

« س » « گ » پس اینخط خور و پایان لبر رفته که یکنیش دارد،



و مانند الف می نماید یک « ۱ » است و اینکه دو نش
 دارد، و سر آن مانند اول بی می نماید دو « ۲ » است
 و شما اولاً یک را بطرف چپ کاغذ خود از بالا شروع
 نموده تا آخر کاغذ بسمر هم بیارید اینچنین « ۱ » تا من
 بیستم که نه بسیار دراز و نه بسیار کوتاه باشد، چون از هر
 کدام کل فریق دیده و اصلاح آن گرفته شد و از پهلوی
 به پهلوی نوشتن ازین سبب احتیاط می کنم که آن خوانده میشوند
 و هر کدام آن بده چند از دیگری تفاوت دارند و حال
 وقت آن نیست .

حال دور اینز بهمن قرار مرقوم دارید، یعنی بعد از
 اصلاح گرفتن تقریباً پنجاه تایی آنرا بسمر مرقوم دارید

نه پهلو پهلو تا هم خوب و هم زود نوشته باشید بسبب
 اینکه در حین سوال باز فکر شما مشغول صحت میشود
 بخوشحالی آن فرصت نداشته باشید، و دوی کل
 فریق را چون دیدم اکثر اینچنین «م نوشته بودند
 که در حلق آن یعنی در فصل بی و الف اندکی کاغذ سفید
 مانده بودند اینک بر تخته سیاه کلان من بنویسم
 تا کل فریق ببینند، و زبانی هم میگویم که آن بی خور در
 چون بنویسد در آخر اندکی بالای س برابری برده، بعد
 قلم را در همان بالای ردگی خود واپس پایان برابر بیارید
 تا هم بی و هم الف آن صاف و راست بیاید، هیچ
 سفیدی در بین آن ننماید و تقریباً چار یک الف آن

بالا بنماید اینچنین « ۲ » و سه باز سه دندان دارد
 چنانکه سر یک دور را پوره کرده بعد دوی دیگر را بآن
 متصل میسازید « ۳ » و این سه را هم تا پنجاه کرت
 سر بر مرقوم دارید

و شش هم چون مثل دوی سر چیه است یعنی سر دو
 از دست راست شروع شده چنانکه در اصل
 بفارسی « دو » نوشته شده بود بعد از سرعت
 قلم میرزا، دُم دال، بو او، چپیده اینچنین « دو » شد
 و یومیه صاف نوشته این شکل « ۲ » مردجه را اختیار نمود،
 اما در شش اینخیال راست نمی آید و مانند دوی سر چیه
 مینماید اینچنین « ۶ » و چون شما بالفعل خواننده هستید

بعد از چند روز از کیفیت «دو» واقف میشوید لهذا
مال همین قدر کافی است که سر از جانب راست
شروع میشود و سر شش ۶ از چپ .

و چهار بجز یک الاشته بالای آن که چون کمان
برآمده خورده می‌شود باشد اینچنین «-» بعد همه آن
بموسط خطوط مستقیمه اختتام می‌یابد، چنانکه از نوک
چپ کمان مرسومه بجانب راست برابر قلم نقطه
میرود که از الاشته بالا هم چسبیده می‌گذرد، بعد بر همان
جایی که رفته بود قلم واپس می‌آید، و از موقع اتصال
بقدر راست برابر رفته بجانب چپ برابر می‌گذرد،
و از اینجا چنانکه در دو یک الف نمائی متصل میگشت

در اینجا نیز بهما تقرر تحریری یا بد اینچنین «ع» و این را
 نیز پنجاه کرت بعد اصلاح مرقوم باید داشت، بعض
 مردمان چار را اینچنین «ه» مرقوم میسازند
 مگر شما بقرار اول معمول داشته باشید.

و در پنج اولاً یک خط خوردی را بطرف چپ پایان
 میبرد، و از اینجا شکل سه را در خیال گرفته دندان اول
 آن جایی که خط اول با خور رسیده همان است، و دندان
 دوم آن بمقابل مبدأ خط اول بالامی شود اینچنین «د»
 و دندان سوم چون خواهد که بالا شود از اینجا بخط مستقیم
 بمبدأ وصل میگردد، و من حیث المجموع چون برگ
 توت مینماید اینچنین «ه» بعد از اصلاح پنجاه کرت

مرقوم دارید، که این سخت هم است و بدانکه از یک
 تا پنج همه از دست راست مرقوم میگردد، اما بعد از آن
 جمله از دست چپ تحریر می یابند، چنانکه در شش
 قبل برین دانستید که از دست چپ شروع میشود
 پس هفت و هشت همین است که هر دوی آن چون
 دو کاسه راست مانده شده بود تا زمانیکه در هر کدام
 هفت هفت پا و روغن بود هر دو راست و در
 نشسته بودند اینچنین « ۷۷ » و قتیکه در کاسه
 دوم یکپا و دیگر افتاد لنگر کرد چپ شد اینچنین
 « ۸۷ » گشت تا بنشانی لنگر بعد از سالها
 فراموشش ننکیده که چپ شدن هشت از لنگر درست است

نه هفت پس هفت همان است که اولاً بخط مستقیم
 چپ پایان رفته خوردی مرقوم داشته بعد همان
 اندازه خط مستقیم دیگر را بطرف راست بلکه بالندگی
 میل بجانب راست بالا آورده باشید همچنین «۲»
 و این را نیز بعد از اصلاح پنجاه کرت مرقوم دارید ،
 و در هشت هم اولاً خط جانب چپ آنرا بطرف
 راست بالا برده بعد همان اندازه بجانب راست
 پایان بیاورید ، و چون دین دو عدد هفت و هشت
 اکثر مبتدیان هر دو ضلع آنرا بطریق کمان نوشته میکنند
 لهذا اصلاح هر کدام آن را بخوبی گرفته تا هر دو ضلع آنرا
 بقدر خط مستقیم نوشته ، البته زاویه حاصل شده

از دو خط مستقیم، بی اختیارانه تیز می آید این چنین
 « ۸۷ » و هشت را نیز پنجاه کرت بنویسید،

و نه نیز از طرف چپ شروع میشود الا اندکی
 از اول آن که بطریق چپ برابر میرود، بعد بطریق
 کمان برآمده مرقوم داشتیم چون مجازات مبدأ
 رسد پایان برابر بیاورید تا بان ملاقی گشته و صاف
 از آن بگذرد یعنی شش مبدأ معلوم نشود این چنین
 « ۹ » و این را نیز بعد از اصلاح پنجاه کرت مرقوم
 دارید، بعد همه را یعنی از یک تان را چهار پنج کرت
 مرقوم دارند تا هم خوب هم زود مرقوم گردند،
 بعد از داکمه، اولاً بتدیان را فهمانده بعد میسریم

که پنجاه چند داکه است تا او بگوید پنج، هشتاد چند است؟
 و چهل چند؟ و شصت چند؟ و دوه چند؟ و نود چند؟
 و سی چند است؟ بعد بر عکس این میسریم چنانکه چهار
 داکه را چه گویند؟ و هفت داکه را چه؟ و دوداکه
 چه؟ تا هر جواب را صاف و درست گفته باشند.
 بعد گویم هر یک از این مفردات تانه که یاد گرفته‌اید
 چون نوشته و بر جانب راست وی صفر بگذارید
 همانقدر داکه شود چنانکه ده اینچنین «۱۰» و این
 چست «۲۰» بتدی میست، همچنین الی آخره
 و بعض جاها مغالطه داده می نویسم این «۵۰» بتدی
 هفت، معلوم چرا این صفر بیج اثر در آن نگذرد

بقدری فی سبب اینکه بر جانب چپ وی افتاد
 و حساب مانند خط هندوی از جانب چپ شروع
 میشود و از جائیکه شروع شود بجانب راست میرود
 بر جانب چپ وی باز اجازه نوشتن نیست و اگر
 صد صفر بر چپ وی نوشته شود آنرا هیچ اعتبار
 نباشد و بر جانب راست وی که نوشته شود
 آن نوکروی باشد که بان درجه وی بلند میشود، بعین
 نوکرداران من سوال کرده میروم، و او نوشته میکند
 بعد میگویم که حال ما و شما از یک تانه نوشتن آن را
 دانستیم، و همچنین داناکه ما را از ده تا نود، و حساب
 بسیار در مابین دودا که می باشد مانند پنجاه و یک

و پنجاه و دو، تا پنجاه و نه، و آن چون دو جزو دارد
 یکی داکه و دیگری قس در اضافه، مانند چهل و هفت
 پس اولاداکه آن یعنی چهل را بنویسیم پنجمین «۴»
 بعد صفر آنرا خراب میکنیم، و بجای آن هفت
 یسنگاریم، تا هم جای صفر را بگیرد و هم هفت خوانده شود
 اینچنین «۵» اما در مابین ده و بیست
 چون در تلفظ فارسی بی قانونی آمده چنانکه عدد خورد
 اولاً بر زبان می آید مانند چارده و غیره
 لهذا آنرا خورد کلان کار گفته میشود، مگر شما
 باین گفته زبانی بازی نخورید بالضرورة اولاده را
 بشمارید که کلان و نو کردار است، بعد از آن

بجای صفروی اضافی وی را تخریدارید، بنا بر مذکور اول
 چند سوال مراجع ابهامی زبانی بگوئید، بعد از آن
 هم نابدست شما می بینیم که واقعی ده را مقدم میدارید یا
 سیزده؟ بقدی اول ده را می نویسم بجای
 صفروی باز سه را مرقوم میدارم، معلم پانزده
 با همچنین از یازده الی نوزده همه را یکبار زبانی می پرسم
 باز جواب تحریری از وی میخواهم، تا خوب درست
 شود بعد از قسم ۳۴ و ۷۹ و ۴۳ و ۵۲ و ۱۷
 و ۴۰ و غیره بسیار می پرسم که تا غلط نکند از ابتدای
 حساب تا نوشتن این ۹۹ براس کلانان
 کار دو ساعت است و خوردن آن سه روز میکنند

و در پیرغرام انجمن معارف داخل آخر کتاب هذا این
 کار دو ساعت را یک سال امضا فرموده اند.
 روز دوم یکصد، و دوصد، را الی نهصد نوشته
 میگویم که این ما دو نوکره میباشند، و درجات
 یکا دما صد اراهم درین وقت نشان میدهد هم بعد
 میگویم از صد ما، یعنی از یکصد تا نهصد، هرگاه یک
 دوالی ۹ زیاده شود آنرا پیره دار و الا گویند
 بسبب اینکه بعد از نوشتن صد ادر درجه دما
 پیره دار می نشینند، بعد قد را ضافه آن در یکا مرقوم
 میگردد، مانند «۴۰۲» و «۴۰۷» و غیره
 الی «۷۰۹» و اگر پیره دار نه بشینند، سه درجه

پوره نمیشود، و بشنیدن لفظ صد، تکمیل سه درجه
 برمالا لازم میگردد، و اگر در درجه د تا د که بنشینند
 مانند ۳۱۴ و ۶۰ و غیره اثر انوکروالا گویند
 خود آن هر دو درجه را میگیرد، یکی را بنفس خود و
 دیگر را بنوکرخود، و هرگاه هر سه درجه عدد گرفت
 صفر در آن، هیچ نیاشد اثر اینروالا، گویند
 مانند ۸۱۲ و ۳۲۵ و غیره ایند احال من بیاد
 میسرسم شما خوب فکر کرده باز جواب را گفته
 باشید بخصد و ششش؟ بتدی پیره دار
 والا، معلم سه صد و چهار؟ بتدی پیره دار والا
 معلم - بفتصد و چهل؟ بتدی - نوکروالا

بهشت صد و پنجاه و سه؟ بتدی پروالا، معلوم
 یعنی سوال های بسیار را از هر قسم آن میکنند تا در جواب
 زبانی هیچ غلط نکند، بعد جوابها را تحریر از ایشان
 میخواهم و آن آسان است روز سوم هم در اینجا توقف
 و تکرار نموده تا سئوستان فریق هم خوب شوند،
 روز چهارم گویم این سه درجه را که یاد گرفتید این را
 فقره ساده گویند، و کل فقرات چهاراند و هر
 فقره آن پنجاه و سه درجه دارند باین نامها
 یاد می شوند اول فقره ساده، دوم فقره
 هزار، سوم فقره ملیون، چهارم فقره
 بیلیار یا پختین.

فقرة ساده	فقرة هزار	فقرة مليون	فقرة مليار
• • •	• • •	• • •	• • •
هزار	هزار	هزار	هزار

پس در هر فقرة که عدد، سیج گفته نشود ضرورت است
 که سه صفر نوشته شوند چنانکه یک عددی در هزار
 بگویم، و در فقرة ساده، سیج نگویم فقرة ساده
 بالضرورة حق سه صفر دارد که در آن گذاشته شود
 چنانکه سایی گوید بیست و پنج هزار باید که همان ۲۵
 امونته را نوشته و فقرة ساده سه صفر بر کرده
 شود اینچنین ۲۵۰۰۰ و همچنین است ۶۰۲۰۰۰
 و ۱۴۰۰۰ و ۳۰۰۰۰ و ۴۰۰۰۰ و

۸۰۰۰ و ۹۳۰۰۰ و غیره پس چند سوالی
 از قبیل مذکور میکنم یعنی در فقره ساده، هیچ نمیکوم
 تا از بهر آن سه صفر گذاشته باشند، بلکه سوالها
 بسیاری میکنم تا در نوشتن فقره هزار خوب
 دلیر شوند، بعد از آن گویم که حال در فقره ساده هم
 عدد میگویم و از فقره هزار تا چند بار فقط چهار هزار
 گویم، و هر فقره چون سه درجه دارد، و سه را
 هم در اینجا چهار هزار بند کرده لهذا گاهی دو پیرودار
 میشود چنانکه گویم چهار هزار و هفت؛ شما باید که
 از بهر درجات خالی آنها صفر را گذاشته در مرتبه
 یکا چون هفت گفته شده آنرا بنگارید اینچنین

۴۰۰۷ و پنجمین ۴۰۰۲ و ۴۰۰۹ و ۴۰۰۸ و ۴۰۰۱

مرقوم دارید بعد از آن دماغ آنرا هم پر میگویم

چنانکه ۴۰۲۵ و ۴۰۸۳ و ۴۰۹۰ و ۴۰۰۱

۴۰۶۷ و حال فقره ساده را پیره دار و الا

میگویم اینچنین ۴۰۶ و ۴۰۲ و ۴۰۹ - و

۴۰۹ و حال کل فقره ساده را پر میگویم،

۴۰۹۳ و غیره حال در فقره هزار هم زیاده

از چار میگویم که در نوشتن فقره هزار قبل برین

تیار شده بودید، و در فقره ساده حال

دلیکشتید پس در هر دو فقره هر چه بگویم باید درست

نوشته کنید اینچنین ۴۰۶ و ۴۰۲ و ۴۰۰۱ و ۴۰۰۳

و غیره و غیره بنا بر مذکور عدد اول را خواه از هزار اسأل
 بگوید و یا از میلیون و بیلیار، آنرا سر بند سوال گویند
 و در آن اختصار دارد که یک درجه از آن فقره سر بند
 گوید یا دو یا سه اما در پایان تر آن هر فقره حق سه درجه
 دارد نه چهار شود، نه دو، آن سه درجه را بهر چه میگیرد
 بگیرد بعد از آن سوالها سه زیادی درین فقره
 میکنم روز پنجم هم درینجا توقف میکنم،
 روز ششم سر بند را از فقره میلیون میگیرم روز
 هفتم از بیلیار بعد از آن تا دوسه روز تکرار میکنم
 تا در عدد نویسی هرگز غلط نکنم روز یازدهم سبق
 شروع میکنم اگر کسی گوید که متن سبق سبق تقسیم

یافته و شرح بر روزها منقسم شده، بلکه در اکثر روزها تصریح
 بعد و سبق آن روز هم نموده، که معلّم از کار هر روزه خود بخوبی میداند
 پس آن اعداد، دیگر واقعه در اول بعضی سطور تن از بهر حسیت،
 جواب اینکه اعداد مسطوره از بهر آن شخصی است که در کدام جا
 تحسین کتاب بسیار، اما این را نموده گوید که درین موقع تفصیل
 بهتر آنجا نموده بود، لهذا مطابق این عدد در اینجا یافته
 فوراً همان تفصیل را می بیند چون خوب تعمق کند بخوبی این
 قایل میشود چون استاد کار را همان قنار گرفته شد که
 یومیّه موجب اینکار برانشخص اروپائی که لفظ فارسی را نهایت
 اندک میدانست کار نموده لهذا ما یومیّه مطابق آن عرض میکنیم
 خواه بیکر و دو سبق خوانده شود و یک سبق بده روز، مگر قنار

اندازه کار نوشت و خوان

در ضمن ایام

روز اول

دست چپ خود را چپ بر تخته سیاه و کلان حروف
 نویسی بطریقی میگذارم که همه انگشتان آن با هم بسته باشند
 مگر ابهام و سبابه آن از چهار دیگر جدا بوده چنانکه
 مابین آنها شکل « یا » را نشان بدهد اینچنین 
 بعد از کنار دادن اخلی آن از سبابه گرفته تا سبابه
 بخطی بقلم سفید رسانیده دست خود را پس میگیرم، تا همان
 شکل مطلوب یعنی اینچنین بی نقطه « ما » بماند و همیشه یا را

مأمور نوشتن آن نموده میگویم که آخر اینکه سبق نیست
 هر کدام شما در زمان خوردی بجای بازی کرده اقسام
 چنین خطها را نوشته اید حال که خیر؛ نقشه برگ توت و غیره
 اشیا را هم نوشته میتوانید، من میگویم که شما فوراً
 چون یک نقاش خوب باشید مگر اینقدر میتوانید که شناخته
 شود که این برگ بید است یا برگ توت .

بعد، اصلاح هر کدام را بار بار گرفته همه بتدیان نقش
 مذکور را بدرجه خوشخطی برسانند بعد گویم اگر خط مذکور
 یک نقطه پایان داشت بر هر دیوار یا تخته و کاغذ که ^{مستند}
 آنرا «پا» بخوانید، و اگر بالا داشت آنرا «تا»
 بگویند و چند کرت این هر دو را مرقوم دارید

اینچنین «یا نا یا نا یا نا» بعد از تکرار
 تحت راصاف نموده تا چیزی بران نه بینند، و میگویم
 کاغذ را بر خود را چپه نموده همه شما محض «نا» را
 مرقوم دارید که «یا» اصلاً با آن نباشد، چون همه
 شان درست مرقوم دارند، بعد گویم که حال محض
 «یا» را بنویسید، چون همه شان مطابق به دیگر
 تحریر نمایند، میگویم که یکجوره را یاد گرفتید، جوره دیگر
 آن اینکه اول آن، دو نقطه زیر خود دارد، و آندیکه
 بالای خود؛ اول آنرا «یا» و دوم آنرا «نا»
 خوانند، و در نوشتن دو نقطه، اول از دست چپ
 و باز از دست راست نوشته میشوند، که خوب آنرا

باز بقلم نوکدار اینچنین دوم اول خواهید نوشت
 بقلم پشیل نمیشود، چون چند کت تحریر دارند، بعد
 امتحان این جوره را هم بقرار جوره سابقه میگیریم
 و بقرار مذکور در جوره سوم که یکی سه نقطه پایان،
 و دیگر سه نقطه بالا دارد نیز معمولی داریم، مگر
 در باب نقطه سوم میگویم که هرگاه سه نقطه در پایان
 آنحرف خواستی بود نقطه سوم در جای خالی
 پایان آن دو نقطه اولی مرقوم میدارند چنانکه در
 «پا» است، و بقلم نوکدار اینچنین دوم اول
 و هرگاه بالا آنحرف خواستی باشند سوم در جای
 خالی بالا دو نقطه اول ترقیم مییابد چنانکه در «شا»



دیده میشود بقلم نو که از اینچنین خواهد بود
 بعد هر شش حرف مذکور را برای شان نوشته
 در خواندن آن نیز، تیز میسازم، و گاهی یک یک
 بے ترتیب مینویسم، تا بخرد دیدن خوانده باشند.

بعد از آن این شش حرف دراز مذکور را جوره جوره نوشته
 زیر هر جوره کوته آواران آزارم قوم میدارم اینچنین

بانا یا تا پاتا

بن بی ت پت

و گویم که بالا آن همان بودند که هر یک بدین باز،
 و آواز دراز، خوانده میشدند، اما در زیر آن که شش
 دیگر و هر یک در مقابل خود مرقوم اند، نیز بقرار

بالاس خود را خوانده میشوند، مگر با آوازه های کوتاه
 یعنی «بَن مِی ت پَش»
 حال اول آنرا چنین مرقوم میدارید، که قلم را چون بگذارید
 اندکے چپ پایان آورده، بعد چپ برابر خوب
 دراز نموده، بعد اندکے بالاس برابر برده باشید
 اینچنین «پ» بموجب اصلاحات مکرر چون
 همه بتدیان خوب درست شوند، بعد «ل» را
 برای شان نوشته گویم که بقدر نیم الف پایان
 برابر آمده در آخر آن گرد است را مرقوم داشته
 بطریقیکه دهن آن اندکے تنگ بوده و مقطع آن
 از مبدی وی اندکی پایان باشد اینچنین «ل»

و «ی» را برابر شان نوشته گویم که اول
یک کمان برآمده خورد ویرا نوشته بعد اندک بطرف
چپ برابر برده بعد گرد راسته را مرقوم دارید ،
چنانکه در آخر اندک بطرف گردن آن میل داده
چون برابری گردن رسد قلم را بالا نمائید ، بعد اصلاً
مکرره چون همه درست شوند ، در باب سه حرف باقیه
گویم که هر که ام آن مثل اول ایشان است ، آنرا نیز
بنویسند ، و باز مختلف میخواهم و ایشان نوشته باشند
و در خواندن آن نیز بقرار شش اول تیز میسازم ،
بعد هر دو قطار شش حرف دراز ، و شش کوتاه
آنرا بقرار مسطور فوق نوشته و یکمعلم را شاگرد خود ست

گویم اینک قطار بالا: یک، دو، سه، چار، پنج، شش، و قطار پایان نیز همچنین و هر یک بمقابل بالا خود است پشت خود بطرف تخته، و رو بطرف فرق ایستاده باشید، هر حرف را که بنحوانم شما از آواز آن دانسته، از قرار قطار و شمار آنرا نشان داده باشید، چنانکه «پا» بتدی ساختگی، در قطار اول حرف پنجم، من، «ن» بتدی ساختگی در قطار دوم حرف دوم، من، «ت» چون آن بتدی ساختگی عجمانی جواب میگوید، لهذا دل یک بتدی واقعی تنگی میکند بر بتدی ساختگی سبقت نموده میگوید در قطار دوم حرف چهارم، بعد همه جوابها را بتدیان

اصلی میگویند و ساختگی ساکت میشود، و این سوال و جواب
 قدری دراز نموده تا آنکه هر حرف را بزودی گفته باشند
 بعد تخته را پاک نموده گوئیم «با» مبتدیان :- قطار
 اول حرف اول، من :- «می» مبتدی :- قطا
 دوم حرف سوم، من :- حال این هر دو چیز را قدر
 بسته و نزدیک میگوئیم «بای» و شما مرقوم دارید
 آدم متمول را با اصطلاح ترکستان «بای» گویند
 «بایی، بایی» صدا دارم، و ایشان همه درست
 و مطابق هم دیگر مینویسند.

من :- آفرین همه شما هم خوب و هم زود نوشتید
 حال چیز دیگر است مرقوم دارید «پایی، پائی»

بزودی مینویسند بلکه بعضی هم از ادو نقطه دیگر داده
 پیش میکند تا زود نویس معلوم شود، همچنین هر یک از
 الفاظ « بات، نان، نامی، تاب، یاب
 تاب، تان، تات، پان، پاپ »
 را گفته و معنی بعضی را نیز گفته و ایشان بجمال خوشی نوشته
 میروند، و میگویم که میدان تنگ است، چون شما
 در یک دور و نزدیک حروف را زاده یاد بگیرید، میدان
 فراخ میشود، الفاظ معنی و ضرب بسیار پیدا میشوند .
 چون اینکار را من و احمد نام مهدی تعلیم یافته طرز جدید
 تعلیم ابتدائی مد جواب سوال شما عرض کردم
 که شما فرمودید که این تعلیم را شما هم بدیگری کرده میتوانید

و من گفتم بے اینچنین میگویم و اینچنین میکنم در حقیقت بمان
 که موجود اصلی، از اوّل روز بد تا به رساله شایسته نای
 تعلیم میداد، و کلّ وقت آن بهم دو ساعت بود (۴۵)
 دقیقه آن بر شناختن این سه قسم شاگردان :-

خواننده نا نویسنده، حرف شناس محض، امّی صرف،
 و نزدیک نشان دادن امّی محض، و دور داشتن اعلی،
 و من قلم ندارم، و من کاغذ ندارم گفته، و همه را سامان
 تعلیم رساندن گذشت.

در یک ساعت و پانزده دقیقه باقی کلّ کار مذکور نوشت
 خوان کرده شد، جمله نهایت خوش و امیدوار کامیاب
 گشتند و خود او از همه خوشتر بود که کار فکر کردگی

همان شب او بود، که لیل پنجم شب ۵ قوس ۱۳۰۳ بود
 و در روز آن چنان اثر خوب بے مشاهده نمود، اگر چه
 مستیدان هفتاد، هشتاد نفر بودند، مگر معلمین هم
 پنج شش نفر بودند، و معلم خوب بر قطار کانا خواب تیاره
 بود، و سبوقین چون می آمدند، و «زه او س را غلم»
 میگفت در جواب «فوزه خه و کم» می شنید،
 و فوراً بیک معلم خوب بے که از بهر اینکار مقرر بود سپرد
 میشدند، تا شور و شغف نداشته باشند.

و چون سه روز قبل بران کار تدریس شان شروع شد
 مشغول حساب بودند اکثر شان فقره ساده یعنی تا
 «۹۹۹» یاد گرفتند، و از آن حال شان معلوم نمود،

که در بین خود مذاکره در حساب میکنند خوب شان
 ما خوب خود را بهم درست ساخته میتوانند، مگر شوق شای
 زیاده بنوشت و خوان الفاطنه، و نا امید می هم
 از آن دارند .

و این فکر جدید که من در باره این همزبانان خود نموده ام
 که نوشتن شکل را بر خواندن آن مقدم میدارم ،
 انشاء الله اثر خوبی میبخشد، چنانکه در روز اول باز
 بر نوشتن بعضی الفاظ مقدم میگردند، لهذا امضا
 برین نمودند، که بعد ازین قانون بهمین باشد که بعد از
 یاد گرفتن فقره ساده حساب که شناختن نمبر سلح
 و سبق، و صفی بران موقوف است، بالضرورة

کار نوشت خوان شروع شود، که اینقسم رفتار در کار
 نوشت خوان تا حال نبود، محض از خوش نصیبی رساله
 شاه‌ی درینوقت خنمود، و نهایت شوق آور
 بتدیان است که بهمانروز اول اقتدار خود را برنوشتن
 الفاظ متعلقه حروف همانروز خود، مشاهده مینمایند
 و نیز گفت بلکه بعد از آن قانون را چنین گذاشت
 که چون در روز اول زیادت حروف از بهر سعت
 میدان الفاظ لازم است لهذا جمیع حروف هم‌آواز
 در آخر کل، کار کرده شوند، پس چون اینکار تقریباً
 بیکساعت شد، لهذا باید که دراز و کوتاه چهار حرف
 « د ا و ا ر ا ز » را نیز درین روز کار نمایند

تاما از مانند الفاظ ذیل از مبتدیان خوا
نوشته کرده توانند، اگر چه بعضی از ان بلامنتی
هم موافق نیستند مگر درینوقت با که ندارند، و
خواندن چون از نوشتن ضرورت است لهذا یک دفعه
در قطار بالا گفته «پا» که ام است و «نا» و غیره
و غیره که ام است، مبتدی انگشت نام ساخته باشد
چون در این هیچ غلط نکنند.

بعد این چیت و این چیت را گفته و مبتدی خوان
باشد، و مطابق مذکور در قطار دوم نیز معمول دارد،
بعد هر دو قطار این چیت این چیت گفته تا هیچ
غلط نکنند، بعد یک یک از الفاظ ذیل گفته

و آنها نوشته باشند :-

بای، باب، تان، تاش، تاپ، پای، نان،
 یایا، نانا، یار، شمار، باز، باد، داث، ناز،
 یاد، تار، پامی، تات، پاو، باران، تاوان،
 تاروان، پاونان، بازار، نان وای، بات،
 تاتار، بادار، باردار، دانا، نایاب، پکارار،
 دار باز، ناشاز، رازدان، بازوان، باردان،
 زارا، پای واز، دارا، بادپای،

و نیز معلمین را مخاطب ساخته گفت که مدّ عا درین دست
 ماندن و خطّ در بین و انگشت بردن محض فهماندن
 شما بود، که یعنی تا آخر اینکار موقوف بعد الف باید

که نام هیچ حرف را معلّم نگیرد، تا آخر حرف را همه بتدیان
خوب بنویسند بسبب اینکه قصه مشهوریست که:-

شخصی وقت صبح روز برف از خانه و قریّه خود برآمد
بقریّه دیگر روان شد در اثنا راه یک سگ
زرد را دید که خیال حمله بروی ارد، بران سگ
قریّه خود یا از ان قریّه دیگر خیال کرده نهایت قهرش
آمده که تو چگونه بر من خیال حمله داری، بموجب قوت
زیادیکه داشت بر سگ حمله نمود، از گردن و چنان
محکم گرفته و بر زمین بالیدن و زانو در شکم و سینه و
زدن گرفت که در چند دقیقه او را کشت، دران قریّه
دیگر واقف شد که این سگ بنود بلکه گرگ بود، هر چند

که رنج زیاد بر او مستولی گشت، مگر چون آن کشته بود
 ضبط خود نموده، وضع دلیرانه بقلم داد، که یعنی اگر زنده بودم
 چندین این چنین را خواهم گشت؛ این مبتدی هم اگر بداند که
 این آن است که چند سال پیش ملا رفتم، و چندین لبت
 کوب از دست پدر خوردم، و یک حرفی از آن شناختم
 آخر الامر عقیتم و ناخوان باندم، تا اینکه سپاهی شدم،
 دین پیری چگونه میتوانم، فوراً بر چرخ نشدن خود
 قسمهای میخورد، اما وقتیکه او را از دست کشته و نوشته بیند،
 که کشتن آنرا آخذ صاحب مرحوم و هم نمیتوانست، بسیار
 خوش میشود و دلیر و شایق شده میرود، و چون اینکار بالکل
 جدید است، لهذا تا آخر موقوف بعد الف خودم کامیکنم

تا بعد تجرید اطمینان داخل طبع نموده شود، و چنان کرد،
 سپاهیان هر روزه زیاده شده ^{رفته} چون پروانه بران میخیزند
 پس اگر چه دینکار نسبت بآن چهل روز چهار ساعت
 ده دوازده روز فایده خواهد بود، مگر سپاهیان
 ارگ یومیته دو ساعت کار میکنند و نیم ساعت شان
 در جمع آوری حاضری میگذرد و هفت سه روز شان بسبب
 تفنگ پاکی و جمعه و غیره معطل میباشد، البتة این ده
 روز شان بسطه میکشید و آن درازیرا دلیل ناکامی
 خود میدانست، و حال ناخواب آنها هم گرم آمده در روز
 اول خود را کامیاب می بیند، و این محض از تفصیلات
 خداوندی، و توجهات اعلی حضرت غازی بود، که در

(جرگه گلان) گویا بحضور کل افغانستان تشکر
 ازینکار فرموده بودند، که حق تعالی بفحوا اب آیه شریفه
 «لَئِنْ شِکَرْتُمْ لَا زَیْدُنْکُمْ» این قوت مقناطیسی را
 درینکار ودیعت فرموده، حال گفته میتوانم که وطن
 عزیز ما آباد شد، که ذکر و اناش شان عموماً نویسند
 و خواننده میشوند، زیرا معلمین آن نیز تجربه کرده شد
 که نوجوانان جدید پنج جماعت پاس کردگی معلمین گما
 دعواس افزونی نتوان نمود و مقابله با درجه دار
 قدیمی خواستند همان بود که بیست و پنج بیست و
 پنجاه ناخوان بهر که ام شان داده شدند بعد از دوسا
 امتحان بهر هفتاد و پنجاه بنوشتن دوسه لفظ گرفته شد

آن دوفر جدید از درجه دار قدیم بهتر آمدند، ده ده
 رویه تنخواه هر کدام جدید افزوده شد بسیار خوش شد
 پس حال چون اینکار یک عظمت نهایت فیشایافت
 چنانکه در تمام دنیا هر جا که زبان فارسی باشد اقتباس
 از اینجا خواهند نمود، لهذا اینجامه دراز را بجز چنین پادشا
 که علیحضرت غازی باشد هر که پیوشد خود را خود شهنشاه
 میکند، و ظاهراً هست که همه وقت از شوق و تربیت
 پادشاه همه مأمورین در یک کار کوشش میکنند
 و کمال جدیت خود را در آن نشان میدهند و نتیجه خوبی را
 از آن حاصل میدارند و قتی که بانجام رسد، پس اصل
 و کمینده آنکار، صاحب دولت و کار فرمای آن باشد

و چون درین وقت اینکار با تمام و اختتام رسید لهذا
 حال به «طراز امانی» در تعلیم ابتدائی
 موسوم گردید.

بنابر مذکور امید بخداوند است که از کمال مرحمت
 و کوشش این پدر تا جد ارعیت پرورمان بزودی
 این پرده غفلت و بیخبری از چشم جمیع ملت شان
 برداشته شود تا کورکورانه عصا خود را بر سر دوستان
 و غمخواران خود نزنند، و از حالات دنیا بدینند،
 که دول متهمه در چه خیال اند، ترقی و تمدن چیست و
 ما چگونه در غفلت رفته ایم، و ببرکت علم و بیداری
 چگونه رستگاری حاصل میشود بلکه خودش

مرجع امید دیگران میگردد، و از نتیجه بد مال جهل و
 نادانی و بے وقوفی خائف شوند، اطلاعات
 و هدایات و وقوف از مال حال و اجتناب از شر آن
 بے رہنمائی یک سر کرده و منتظم نمیشود، چنانکه
 ادارهٔ هیچ خانه بے سر کرده و کلاسه صورت نبند
 و از اوضاع این مایهٔ اعظم افغان معلوم است
 که این شخص خود پرست و نفس پرور نیست، که مایهٔ
 عیش آدمی و خود غرضی و خود پروری اول شکم است
 و روزی خود اینداعی رفته و بروقت نان اطلاع
 آمدن من رسید مرحمت فرموده خواستند، و
 پهلوی خود جادادند مشغول اکل نان گشتیم

گمانی شدم که نان با پشاهی است البته درین یکذایقه و مساله غیر
 خواهد بود، هر چند مزه کرم بهان قسم طعم بود که عموم ملت بخیه و
 بخورند تعجب کرده با خود گفتم که با نفس نفیس خود چنین
 کفایت شعار، و دروزارات چنان نان خوبه مقرر
 فرموده اند که در خانه خود، مسیب بی دندان ازین بهتر بخورم
 و با این احوال خود دعوا ولایت هم نمیکند، و حتی در باب
 هر امور از همه باب توجه خود را بدرجه کمال مبذول
 حالشان فرموده و میفرمایند، پس معلوم شد که خیالات
 بس بلند دارد و آن خیالات خود را پیش بردن بجز تخیل عمومی
 دیگر از اعلی السویه نمون هرگز نمیتواند، و عالم ساختن ملت را اکثر
 پادشاهان هرگز نخواهد که مدعی شخصی شان از نادانان خو گرفته
 میشود و او انقدر بر علم عموم شان ساعی است که انسان

{ صفحه ۱۷۰ و ۱۷۱ بعد این در اینجا بعد طبع کتاب بی تعداد داخل گردید بسبب اینکه
جزو روز اول است، اما طبع ثانی و داخل تعداد باید بوده و بعد از صفحه ۲ متن بهم با این مطالب

[illegible]

هر چند چون تبحر به زیاد میشود کار خوبتر صفا یافته میرود، لهذا بقدر
صفحه سابقه صرف هم آواز باید که در اخیر کل کار کرده شوند تا یومیه میدان الفاظ
فراخ شده رود، و موجب فرحت مبتدی گردید باشد.

و دیگر اینکه جوره هر حرف هر جدول چون بمندی نوشته شود، فوراً دو سه لفظ آنرا با و باید نوشت
مثلاً چون تحریر «ما، م» را یا دیگر الفاظ «مان، مار، یام، نام» با و مرقوم گردد.

اما ضبط خواندن الفاظ بعد از فراغ تحریر حروف واقع هر جدول کار نموده باشد،
 با آسانی میخوانند بسبب اینکه رحمت انانیدن اینکه حرف موقوف یکچنان آواز میخواند میشود
 که یکی از حرکات سه گانه در آن محسوس نگردد و خود او شنیده شود که ایجاد صوتیه هم محض برای
 همین یک کار بود، حال با کمال محوشد، بسبب اینکه نوشتن مقدم گشت و آن مستلزم
 غیر است یعنی استاد باید که کلفظ را بگوید تا بعد می نوشته کند لهذا از زبان استاد خود بخود خواندن
 آن یاد گرفته میشود، و بخواندن اضافت دار چون برسد، بگوید که اضافت عبارت از میل
 یک چیز است بچیز دیگر از روی معنی چنانکه اگر «کتاب» از «احمد» باشد گفته میشود که

حیران شود، خداوند میداند که هر چند بچشم عیب بینم خیر
 یافته نمیتوانم، و بخیال خودم چنین میرسد که هر شخص اندک
 منصف اگر زمام پادشاهی را بدست خود داند بعد از
 خود هر چند فکر کند، نه پدر خود را پادشاه خواهد ساخت
 و نه پسر خود را، بجز او احدی را مقرر نمیکند، و الا درین ^{سطح}
 کتاب هیچ مدعا خوشامد ندارم، و نه درین تحریر خود
 یکچنان تعریف کرده ام که از آن خوشامد معلوم شود
 و هیچوقت حتی المقدور از سخن حق نگذشته ام اگر رسیدم
 سکوت کرده ام، لهذا اینها را این ساعت از انصاف خود گفته ام
 ما بعد را خبر ندارم بجز اینکه خیالات موصوفه مدوحه
 او بی استقلال و دوام وی بر همین حال موجوده

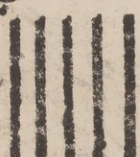
پیش نیرود؛ حال بر اصل سخن و مدعا خود روم.
 چون کتاب هذا در زیر طبع بود که این کار جدید رخنه
 لهذا (۱۰) جوره کاپی مساوی (۸۰) صفحه از اندازه
 کار نوشت و خوان الی روز نهم جدید تحریر یافت،
 سابق نوشته گئی آن مسترد گشت.

روز دوم

گفت این شش بی نام «طا» که بعد از دست نوشتن شما
 باز احوال آن گفته خواهد شد، مرقوم دارید؛ آنها اینگونه
 و معلمین اصلاح میگرفتند، و نیز گفت هر که درست نویسد
 و معلم تصدیق آن نماید بیکار نشیند، تا زمانی که حرف
 دیگر شروع میشود، تکرار آنرا نموده باشد، تا در تحریر آن

مانند میرزا پنجه زود نویس گردد، و چون الف ایشان
 می شناختند لهذا گفت که یک سخن از یادم رفته بود و در
 اثنا بکار هم قصه ندارد، از انزو شما همه این لفظ را
 چند کت بگوئید باز معنی آن را من میگویم «متوازی متواری
 متوازی» بعد از تکرار متدیان و صحت تلفظ آن گفت
 خط متوازی عبارت از چنان خطی است که دوری آن
 از خط دیگر در همه جای یک اندازه باشد چنانکه دوری
 این خط من از کنار بالا یا کنار پایان این تخته در هر جا
 یک اندازه است و دوری این خط دوم باز از
 خط اول نیز یک اندازه است، این هر دو خط با هم
 متوازی میباشند اینچنین

===== پس

کشش «ب» نیز باید که با کنار بالا، یا پایان تحت
 و کاغذ متوازی باشد، و غیر متوازی آن است که نه چنین
 باشد مانند این دو خط که پایان آن با خط بالا خود متوازی
 نیست اینچنین  و الف باز باید که
 با کنار راست و چپ تحت متوازی باشد، چنانکه
 اینچند الف را من اضافه از اندازه لازمۀ شان منویم
 تا تو از می آنرا خوب بدانی اینچنین  بار
 مذکور باید که الفها کل اینخرو فیکه با و از دراز خوانده میشوند
 یا کنار راست و چپ تحت یا کاغذ متوازی باشند
 و همچنین دو الف نام این نقش «طا» با هم
 خود متوازی باشند.

چون همه شان درست نمودند، بعد همان «تای»
 دیروزه را برای شان نوشته گفت این را بخوانید
 همه آنها صاف صحیح خواندند، بعد پهلوی آن
 «طا» را نوشته گفت این را هم طابق آن بخوانید
 که این هر دو بیک آواز خوانده میشوند همچنان
 بعمل آورده اند، بعد گفت چون من بگویم که «تای» را
 مرقوم دارید شما خواهید گفت که آن دو قسم است
 ما چه خبر داریم کدام آنرا شما میخواهید، از آن
 حروف هم آواز را بصفت فرق داده میشود چنانکه
 اول را :- «تای نقط دار» و دوم را
 «طای خنجر دار» گویند .

بعد « ط » نوشته گفت این نقش را نیز مرقوم دار
 همه شان زود و صحیح نوشتند زیرا دانستند بلکه بعض
 بهمان وضع قدما رزم رزم گفتند که این پیاده آن است
 و گفت که این را با آواز کوتاه یعنی « ط ط »
 خوانده باشید بعد « ت ط » را نوشته
 گفت که این را نیز « ت نقطه دار » و
 « ط خنجر دار » گفته باشید، مگر آواز کوتاه .
 بعد گفت این شکل بی نام « سا » را مرقوم دارید
 که دو دندان اول آن تیز، و دندان سوم آن
 کند است، بعد از آن دامنک آن چون « با »
 بلکه قدری فراختر از آن مرقوم میگردد، بتیان

نوشته و معلمین اصلاح آنرا گرفته تا اطلاع همه
معلمین رسید که درست شدند.

بعد گفت این نقشه دیگر «سا» را بنویسید
بمندیان گفتند که آن حرف پیش ازین چه بود که همه
نوشته و شناختیم، او گفت شما این را نیز مرقوم
دارید بلکه یکی دیگر هم است، چون از نوشتن هر سه
آن فارغ شویم، بعد کار هر سه را باز یکجا میگویم.
بعد این نقش «صا» را نوشته و تحریر آن را بمندیان
خواست همه شان نوشته، و اصلاح گرفته و اطلاع
درست شدند شان داده شد بعد گفت این «ثا»
را بنویسید، همه شان متفق اللفظ خواندند، بعد سه

شکل نو آموخته را در عقب آن قطار نموده اینچنین:
 «ثا ساسا صا» و گفت، هر کدام شما
 مطابق آواز اوّل شان که حال خواندید بخوانید
 بلا توقف خوانند، و گفت که اینها را نیز بصفت
 فرق باید داد چنانکه اوّل را «ثا می نقطه دأ»
 و دوم را «سای دندان دار» و سوم را
 «سای کشدار» و چهارم را
 «صای چشم دار» گویند.

بعد «س» را نوشته گفت که دندان اوّل این تیر
 و دوم آن کند، و سوم آن بقرار زاویه قائمه، یعنی
 چون کنج این تخته تیز است و در برابر آوردن این کنج

خوب هوش کنسید که بعضی متبدیان را کند میسازند
 و چیزی کاغذ سفید در آن میگذارند اینچنین «س»
 مینویسند و این نهایت مضراست زیرا بعضی حروف
 دیگر نیز همین جزو دارند، باز همه آنها چنین مینگارند بعد نیم
 الفک باریک خوروی را نوشته آخر آنرا بگردانسته
 اختتام داده و دهن آنرا اندکی تنگ آورده چون
 برابر می وسط نیم الفک رسید قلم را بالا کنید
 اینچنین «س» و کشید آنرا بطریق کمان دراز
 مرقوم داشته تیزی آخر کمان مزبور را بقرار مذکور
 فی السابق تحریر داشته و همچنان با اختتام رسانید
 اینچنین «س»

و چشم حرف آخر را با دایم مرقوم دارید، چنانکه بعد گذشتن
 قلم بجانب راست بالا رفته و در انجا دور داده قلم را
 باصل مُبدَأ رسانیده بلکه صاف از انجا هم اندکی گذشته
 و دامن انرا چون در دو حرف سابق با انجام رسانیده
 باشید اینچنین «ص» و در کل حروف سابق
 و لاحق تقریر با کار دست یکجا بود، بعد چهار آن را
 قطار اینچنین «ث س س ص»
 نوشته گفته همه را بقرار اول که آنرا یاد دارید بخوانید
 همه شان بیک زبان معمولداشتند، و نیز گفتند که
 فرق بصفات شان همان است که دانسته اید، مگر
 خود شان با وازهای کوتاه کوتاه خوانده باشید.

بعد این نقش « و ا » را مرقوم داشته گفت این
 کمان درآمده خوردیر خوب وزود مرقوم دارید، اگر چه
 دم آن بقرار ماهی پرک نوشته میشود یعنی اینچنین
 « و » مگر حال تعلیم نسل این نازکیها بجا آورده نمیشوند
 برای یک وقتی از بهر پیش منی شما گفتیم معموله
 بعد گفت این شکل را بر هر دیوار، و تخت، و کاند چون
 ببینید آنرا « و ا » خوانده باشید .

و حال تنها این « و » را مرقوم دارید، اینچنین
 کردند، گفت این را با آواز کوتاه خوانده باشید خوانند
 بلکه قبل از امر آمدند کور چون روش کار را دانسته
 بودند خودشان میخواندند .

بعد گفت در جمیع حروفیکه در از نوشته شده بودند
 و با و از در از خوانده میشوند همان بود که کوتاه و از آن
 بالف بسته شده در از خوانده میشد چنانکه در حقیقت
 همان ب در از ی بالف بسته شده یعنی چنین
 «با» بود، و در چنین در از ی دی هیچ
 سودی نبود، خورد آن بموجب نفاط همین کار میدید
 لهذا این شکل «با» را اختیار نمود، و همچنین است
 کل حروف در از نای سابقه که بالف بسته شده اند
 الا «وا» که بسته نشده بسببش اینکه جمیع حروف
 بطرف چپ خود بسته میشوند الا هفت حرف
 که یکی از آن جمله همین «د» است و کل آنها را

تأفروا انشاء الله خواهید شناخت .
 بعد از آنکه این حرف « وا » را نیز بقدر سابق
 خود مرقوم دارید، الا آنکه سر این را کرد و کلام ساخته
 باشید، و چون قلم پیش در بین سر آن سوراخ پیدا
 میشود اینها بعد از اتمام وی سوراخ آنرا پر نمایند
 چنانکه قلم سفید من نیز بر تخته چسبین مینگارد، بعد از آن
 باز سوراخ آنرا پر میکنم و این نیز از جمله آن بهفت
 حرف است .

نوشتند، و اصلاح آن گرفته شد، و اطلاع درست
 شدندشان رسید، چون دانست که دو حرف
 باقی اینجا یعنی « را را » را از سبب کمی وقت

نمیستوانم، لهذا از الفاظ متعلقه همان دو حرف
 مرقومه گفت «یا» را امید ایند گفتندی گفت
 نوشته کنید «یاد» همه شان زود و خوب
 نوشتند توپ زده شد بدیدان گفتند تا یک بج
 هم ما کاری کنیم، او گفت من نمیتوانم و لفظ دیگر ننویس
 میگویم «یاد» همه شان زود و صحیح نوشتند بعد
 گفت «پاو» که همین سنگ کابل است، همه شان
 زود و خوب نوشتند.

روز سوم

«را» را نوشته گفت اینهم از همان بیفت حرف است
 که بطرف چپ خود بسته میشوند، تکرار اصلاح نموده

و اطلاع درست شدند نشان رسید بعد گفت که
 این « را » خوانده میشود، و کوتاه او از ان این است
 « ر » چون از دراز او از خود در صورت فرقی نداشت
 فوراً نوشتند، گفت این را « ر » خوانده باشید
 هر دو قسم آن از تحت پاک نشد بوند، لهذا یک یک نقطه بالا بر
 هر کدام آن گذاشته اینچنین « را » گفت بالا را
 « را » و پایا را « ر » خوانده باشید حال این
 هر دو قسم را بنویسید نوشتند و اصلاح گرفته درست
 شدند، بعد یک یک ازین اشکال سه گانه « ذا ضاطا »
 مینوشت و بتدیان را نامور نوشتن آن میداشتند
 آنها چون بدان بی نفاط آنرا قبل ازین تحریر داشته

بودند. لهذا با نقاط آنرا نیز بزودی خوبی نوشتند.
 بعد در اول آنها «زا» را نوشته اینچنین «زا و ا
 ضا خطا» و گفت همه را مطابق اول آن بنویسید
 حسب الامر معموله داشتند، بعد گفت فرق ایشان
 نیز بصفات است چنانکه اول را «زای سرتیز»
 و دوم را «دای کب» و سوم را «ضای
 چشمه دار» و چهارم را «ظای خجردار» گویند
 بعد کوتاه آواز از این شان یعنی «ز و ض خط» را برآ
 بتدیان نوشته مأمور تحریر آن نمودند بتدیان بزودی
 و خوبی نوشتند، از بسببیکه بی نقاط آنرا قبل ازین
 نوشته بودند، و با آواز کوتاه همه را یکسان خواندند

بعد یک یک از الفاظ: - یاد، بار، باز، ناز
 یاد، یار، تاب، تار، پاو، دامی، وای
 ذات، ران، دان، زار، ساز، را
 او میگفت چنانکه حرف اول را به همراه الف گفت
 و اندک توقفی بر آن نموده بعد موقوف آن را میگفت
 بار دوم آن توقف را کمتر از اول نموده و باز بقرار
 معمولی صد امید داشت، و اکثر ایشان بلا غلطی مرقوم
 میداشتند، مگر در لفظ «ذات» گفت که
 «دینجا» ذ «کپ است نه سرتیز، و هر وقت
 در هم آواز معلم شما اطلاع خواهد داد، تا آنکه از کثرت
 کار و تکرار باز خود شما آنرا بشناسید.

بعد نقش « کا » را نوشته گفت، چون قلم را
 بگذارید اندکی طرف راست برابر رفته بعد گذراسته
 خوردیرا شروع نموده چون برابری بمبدأ برسد
 اینچنین « ۵ » بعد الف را چنان صاف بالا کنید که
 بمبدأ آورده، و از آن هم صاف بگذرد، بعد آن خط
 دیگر مؤرب را که آنرا مرکز گویند از چنان جایی شروع
 نمائید که هیچ طرف کاغذ متوازی نباشد، بلکه میل بتوازا
 هم نداشته باشد و بکنج چشم وی برسانید اینچنین
 « کا » و بتندی آنرا مأمور نوشتن آن داشته
 بعد رستی آن گفت که این را بر هر تخته و کاغذی بنویسید
 « کا » بخوانید .

و اینکه مانند «اب» چپیده اینچنین «ل»
 و باز از یکجای مناسب مرکز آن شروع شده و بمبدأ
 آن رسیده، کوتاه آواز آن است «ک» بخوانند
 مرقوم دارید، بعد از اصلاح گرفتن اطلاع درست شدند
 شان رسید: بعد یک یک مرکز دیگر بر همان توشه
 های سابقه خود افزوده گفت اول «کا» و دوم را
 «ک» بخوانید و این را نیز بنویسید، خوانند
 و نوشتند.

بعد این نقش «لا» را نوشته گفت الف نمای
 اول را چیزی کردن داده و قلم را پس نموده الف
 دیگر را از برابری مبدأ آن شروع نموده، متوازی

با اول قریب با آخر کردن اول برسانید بطریقیکه
 اندکی تیزی از کردن اول معلوم شود اینچنین «لا»
 همه بتدیان نوشتند، و اصلاح گرفته و درست
 شدند، بعد گفت این نقش را هر جا که ببینید «لا» خوانند
 باشید، و کوتاه آواز آن همانست که یک الف
 درازی را نوشته آخر آنرا مانند «ن» یا نجما
 رسانیده باشید اینچنین «ل» نوشته و اصلاح
 گرفته و اطلاع درست شدند شان رسید.

و در هر کدام این دو نقش «ماه» اول سر آن را از
 قرا قلم نو که در دست مینمود یعنی دور جای بر قلم
 خط میبرد، و میگفت که بعد از شروع حصه دوم، باز القلم

های نئی بشما داده میشود، بعد سوراخ باین آن را
 پیریمود بعد شا، شا، را نوشته گفت همان
 «سا-سا» یکه یاد دارید نوشته کنید مگر سه نقطه
 بالای آن گذاشته «شا-شا» خوانده
 باشید و کوتاه اوزان این نیز مطابق کوتاه اوزان آن
 مگر سه نقطه بالای خود دارند «شش-شش»
 خوانده میشوند، هر چهار را یک دفعه مرقوم دارید نوشتند
 و اصلاح شان گرفته شد، بعد گفت که این شکل «را»
 همان است که یاد دارید، سه نقطه را بالای سر آن
 نوشته آنرا «ثرا» خوانده و نوشته باشید، نوشتند
 بعد گفت کوتاه اوزان آنرا که «ثر» خوانند نیز مرقوم دارید

بعد گفت حال چون به هفت حرف منفصله موعود را
 شناختید لهذا بگوئید :- قاعده اول :- در حفظ
 هر حرف بطرف چپ خود بسته میشود غیر «ادذر زرو»
 و اولاً اینقد حفظ کنید، ادذر زرو، ادذر زرو، تا
 آنکه حفظ شد بعد جزو اول آنرا تکرار نمود بعد یکجا کردند فوراً
 حفظ شد، بعد یک یک از الفاظ متعلقه حروف
 امروز یعنی :- کار، گاو، کان، گاز، کا کا،
 لالا، ماما، بابا، کالا، بالا، لای، لاک،
 لام، لات، مار، مات، ماش، مال
 شان، سال، شام، پاک، پاک،
 بال، بام، باش، نام، تاک، یال،

ناک، سال، شام، دال،
وام، دار، دام، رام، زاد، راز، وار
میگفت و بتدیان مینوشتند، و در باب هر یک
از «کاکا، لالا، ماما، بابا» زبانی گفت این را
میتوانید، بتدیان میگفتند بلی، بسیار خوبی، و
نوشتن آنرا نمیخواست است چون بلفظ «لاک» رسیدند
توپ نیم روز گفت بس.

روز چهارم

از همان لفظ «لاک» گرفته الی آخر الفاظ مذکوره را
بآنها نوشتند، بعد گفت که این شکل مشت نمایی
«ح» حساب را بطریقی مرقوم دارید که ضلع اول آن

دراز، و دوم آن قدری خوردتر از آن، و زاویه آن
 کند و قدری فراخ باشد اینچنین «ح» بعد نوک
 آخر آن را قدر راست بالا برده قلم را بر همان راه
 رفته و پس بجای اول برسانید تا یک نوک تیزی
 برای آن حاصل شود بعد گرد راسته را شروع
 نموده و قوسیکه بمبداء ملاقی شود نصف گرد راسته
 دانسته نصف باقی ویرا بعد از آن تکمیل داده بعد از
 هر رسم باقی شان بالای برابر رفتار نمایند
 اینچنین «حا» نوشتند و اصلاح هر یک گرفته
 شد تا خوب درست گردیدند، بعد گفت این شکل را
 هر جا که دیدید «حا» بخوانید «حا» یعنی در حلق

«حاحا» تا آنکه در خواندن آن هم درست شدند.
 بعد گفت اگر یکقطه در زیر داشت آن را «جا» و اگر
 بالا داشت آنرا «خا» گفته باشند حال هر کدام
 که خواستم باید که تنها همانرا مرقوم دارید چنانکه «جا»
 همه مبتدیان مطابق میگیر نوشتند، بعد گفت
 «خا» باز مطابق یکدیگر ارقام دادند.
 بعد گفت اگر سه نقطه پایان داشت آنرا «چا» خوانند
 باشند «چا چا چا» و این در مانند «چای
 چلم، چرس» و غیره بسیار استعمال میشود
 بعد هر چهار آنرا قطار نوشته و در تحت آن کوتاه
 آواز آن آنرا نیز تحریر نمود اینچنین :-

جا چا حا خا
ج چ ح خ

خواندن هر یک را چون از قرار قطار و شمار ایشان
خواستند دست خوانند، بعد گفت نوشتن
این کوتاه آواز ان شان مشکترین حروف است
اما بعد از نوشتن نوک خورد چپ بالارفته، اگر سر آنرا
با کنار بالا، یا کنار پایان تخته متوازی بیاورید، هیچ
اشکالی ندارد اینچنین «— — —» مرقوم
دارید نوشتند، اصلاح گرفته و درست شدند
بعد گفت از قشهای آن بچنان کمان برآمده را مرقوم
دارید که برآمدگی آن چون برابر یعنی محاذی نوک اول

آن گرد و آید پنجاه و هفت « ۷۷ » بعد گرد و چید شروع
 نمایند چنانکه بر محاذات حلق آن اختتام باید بخشن
 « ح » نوشتند و اصلاح گرفته و درست شدند
 و گفت که سه حرف آن همانست که بنقاط تفاوت دارند
 بعد یک یک ازین الفاظ :-

جان، جای، جار، جام، جال، جای
 چاپ، چار، چال، چاک، حال، خان
 خار، خال، خاقم، باج، تاج، کاج
 راج، واخ، کاخ، شاخ، میگفت
 و اکثر ایشان بلا غلطی هر قوم میداشتند، چون
 بلفظ جای رسیده از آنها هم نوشتند، توپ

نیم روز گفت بس

روز پنجم

اگرچه پروز گذشته بعد لفظ «چامی» همه الفاظ
متعلقه اشکال «ح، ح» کار نشده بود، مگر گفت
اصل و اساس بر تعمیر اولاً جمع آوری گل و خشت و دیگر
مساله است بعد از آن سبب بردن عمارت آن آسانست
لذا اولاً باید که نقوش حروف را با انجام رسانیم
بنابران این شکل «عا» را نوشته گفت اول
کمان برآمده خور و برامرقوم داشته آخر آن را بجانب گرد
چپ اندکی میل داده قلم خود را پس کنسید اینچنین «ع»
بعد بمقابل مبدأ شکل «با» را با اندکی فراخی شروع

نموده چون بنوک مقطع نقش مرقومه اول برسد
 صاف از آن گذشته با انجام رساند انجمن «عا»
 مرقوم دارید، نوشتند، بعد اصلاحات مکرره اطلاع
 دست شدند شان رسید بعد گفت این شکل را
 در هر جا که دیدید «عا» بخوانید، و اصلاح خواندن
 شان نیز گرفته شد.

بعد این شکل «ع» را نوشته گفت که همان برآمده
 خورد بالای آن بقرار «عا» است، مگر از منتهای
 آن یک نقطه در زیر آنقدر کم کنیم نقطه بجانب راست
 پایان برده بعد قلم خود را پس کشید انجمن «ع»
 بعد الاشته پایان آنرا دورتر، و پایانش را از محاذات

نوک الاشبه بالای آن گرفته و از اینجا کمان برآمده
 کلانی را شروع نموده و بطریق آویخته که برهنه است
 آن نقطه خورده و از اینجا گذشته بمجاذات مخف
 آن یعنی به برابری پس سر آن رسیده بعد نوشتن
 گرد چپ را شروع نموده با انجام رسانیده باشید
 اینچنین «ع» و این با و از کوتاه یعنی «ع»
 خوانده میشود، بعد یک نقطه را بالای سر هر کدام گذشته
 گفت حال یکی را «ع» و دیگری را «ع» خوانند
 باشید هر دو را چند بار مرقوم دارید نوشتند
 و اصلاح شان گرفته و درست شدند .
 بعد این نقش «فا» را نوشته گفت سر این

همانست که مانند « و » است که آنرا یاد دارید،
 و گردن آنرا قدری بجانب راست پایان میل
 داده بعد مانند « پا » بلکه قدری فراختر از آن
 نموده باشید، نوشتند، و اصلاح شان گرفته و
 اطلاع درست شدند شان رسید، بعد گفت
 این را هر جا که بینید « فا » خوانده باشید.
 اما این نقش « ف » که مانند اول نوشته میشود، مگر
 گردن آن بجانب الف زرقه بلکه « ب » را بنویسید
 نوشتند، و اصلاح گرفته و اطلاع درست شدند
 شان رسید.

بعد بر همان مرقومه سابقه « فا » یکنقطه دیگر را اضافه نمود

گفت اگر چنین را دیدید آنرا «قا» خوانده باشید،
 مگر کوتاه آواز آن در بدن هم پسری تفاوت دارد
 چنانکه این قلم، بجانب چپ برابر نمیرود بلکه گرد راسته
 مینویسد اینچنین «ق» و این را «ق» خوانده
 باشید مرقوم دارید، نوشتند و اصلاح شان گرفته
 و اطلاع درست شدند رسید.

بعدین نقش «ما» را نوشته گفت اول آن چون
 «ما» است، مگر الف آن نیم الف است
 و بجانب راست بالا آنقدر میل کرده که بحاذات مبداء
 رسیده بعد واپس همانقدر بجانب چپ بالا رفته،
 و باز بجانب راست بالا میل نموده مثبتهای آن

محاذی با ابتدا گشته اینچنین « ما » مرقوم دارید
 نوشتند و اصلاحات شان گرفته و اطلاع درست
 شدند شان رسید، بعد گفت هر جا که این را ببینید
 « ما » خوانده باشید نه « عا » و « حا » که در حلق
 خوانده میشوند در یخرف نفس از ناف شروع میشود
 اینک « ما ما » اصلاحات آواز شان
 نیز گرفته شد تا همه درست گشتند، بعد این نقش « و »
 نوشته گفت در تحریر اینخرف چون قلم بر کاغذ مانده
 شود بطریق پر قلمی بجانب راست برابر میسرود
 که بقلم پس آن پر قلمی شان ادا نمیشود پس برای شما
 آسان است، و بعد از این گرد آستانه شروع شد

بامبد اطلاق میگرد و اینچنین « ه » مرقوم دارید نوشته
و اصلاح شان گرفته و اطلاع درست شدند شان
رسید بعد گفت این کوتاه او از آن است هر جا که بینید
این را « ه » خوانده باشید ،

بعد این نقش « آ » را نوشته گفت این در حقیقت
دو الف است اینچنین « ا » بلکه اول آن الف
نیست همزه است بسبب اینکه خوانده میشود و
آوازی از خود دارد ، و الف او از نداشته میباش
هر حرف سابق وی دهن باز میشود و آن حرف دراز
خوانده میشود مانند « با جا کا » پس چون نوشتن
دو الف را پهلوی هم تا خوب دانستند از آن

الف و قوم را بالای هر الف اول خوابانید و اینچنین
 « آ » و آنرا الف مدوار گویند، و این مدآن مانند
 « ب » نوشته میشود مگر قدری کوتاه و آخر

« ب » بالا میرود، و درین همانقدر پایان می
 افتد و مانند کنیش خوردی مشابه میگردد و اینچنین
 « آ » مرقوم دارید، نوشتند و اصلاحات مد
 شان گرفته شد و اطلاع دست شدند شان رسید
 بعد گفت هر جا که این را ببینید « آ » خوانده باشید
 « آ » بدین باز،

بعد گفت کوتاه آن این است « ا » که « آ » خوانده
 میشود، و این چون خوانده میشود بهمین سبب همزه است

بصورت الف نوشته شده .

بعد این هشتش حرف مذکور امروزه را نوشته
و کوتاه هر کدام آنرا نیز در تحت آن نگاشته اینچنین :-

ع ا غ ا ق ا م ا

ع غ ف ق ه ا

و گفت هر کدام را که من بخواهم شما اولاً قطار آن را
گفته و باز بقرار شما، خود او را نشان داده باشید و گفت

« ما » بتدیان گفت در قطار اول حرف پنجم

اینچنین دیگر و دیگر و نیز گفت که حال هر دو قسم کوتاه

و در از الف با، خلاص شد، حال یک یک

از الفاظ متعلقه سبق امروزه را میگویم شما نوشته

باشید تا هر جا که رسیدیم و ازین الفاظ :
 عام، علاج، عار، غار، خاص، باغ،
 نراغ، فال، قاش، قاب، قاست
 مان، های، ماو، ان، اب، اش، ار
 اه، اخ، باف، ناف، طاق، اواز ما
 چون لفظ « مان » را نوشتند صدای توپ
 نصف النهار رسید همانست که چیزی از الفاظ
 متعلقه سبق و بیرونه شکل « حا » مانده و چیزی
 از امروز گفتیم فردا البته همه را کار خواهند نمود .

روز ششم

گفت اگرچه از الفاظ سبق پیریزه و از ویروزه شما
 بسیار مانده مگر اصول هر قسم حروف تا حال گفته
 و نوشته شده، و آخر باز همه الفاظ متعلقه کل حروف
 که در اوائل متن آمده بنویسیم، بالفعل بهتر آن می بینیم
 که اصول ناخوب را پنجه نکنیم، بلکه نوزده لفظ ذیل که
 اشکال جمیع حروف دراز، و کوتاه در آن آمده نوشته
 کنیم چنانکه هر کدام را بعد از درستی لازم پنجاه پنجاه
 کرت نوشته بعد الفاظ واقع اوائل کتاب متن را
 که تقریباً دو صد لفظ است از ابتدای «اب کتاب»
 گرفته تا لفظ «شما باش» که ختم است میرسانیم

که تکرار قبل از حصول حسن آن گویا خراب را پنجه
 میکنیم بنابراین یک یک ازین الفاظ نوزده گانه را
 گفته بلکه بعد از گفتن و بجا آوردن مبتدی بجای آن را
 خود او خوشخط بر تخته کلان نوشته، و در آن حالت، نقصان
 و اجتناب از آن را بیان نموده، بعد ایشان بنویسند
 و معلمین اصلاح آنرا میگیرفتند، هر که خوب میشد
 او را میگفت که تخمیناً پنجاه دفعه دیگر بهمین خوبی مرقوم
 دارید، و همین دندانه دار الفاظ ذیل را دندانه دار
 کششدار آنرا کششدار میخوانستند، تا هر دو قسم
 آنرا خوب پنجه نموده باشند، لفظ «تاج» را
 نوشتند، توپ زده شد، و آن الفاظ این اند: —

آب، باد، ماش، فاش، شال
 ساز، چای، صاف، خاص، تاج
 کار، گاو، عام، دلغ، مان، ماه،
 داک، لاک .

روز نهم

۹۰ لفظ باقی آن «۱۹» لفظ را بقرار مذکور
 دیروز بختدیان نوشته و اصلاح گرفته و تخمیناً اینجا
 دقت تکرار نموده شد، بعد از آن سطر بندی بقراریکه
 در روز نهم میاید باندازه مناسب اینجا بیان شد .
 بعده دو ازده از عبارات دو لفظه مانند، یادار
 بازار، پاد چای، بانها گفته و نوشته شد، چنانکه

یکی از مبتدیان را ایستاده نموده معلم میگفت :- با دال
 مبتدی :- بی الف ، دال ، الف ، ری ، معلم :-
 بسته و نایسته ، مبتدی :- بی الف بسته ، دال
 جدا ، الف ، جدا ، ری ، جدا ، و بعضی که حروف را
 بالکل نمیشناختند ، تا چندی بقرار « ب ن می »
 که بقانون حال آموخته بودند میگفتند یا ساکت می بودند
 و الفاظ را خوب مینوشتند ، بعد از چهار پنج روز نام گرفتن
 حروف با دیگران یکسان شدند ، و پس از پنج شش روز
 از آن یکی همه شان مینوشتند ، بعد لفظ دیگر و مبتدی
 دیگر جواب را بر تفاضای آن لفظ میگفت همان بود
 که تو پ بس گفت .

روز هشتم

از ابتدای «آب، ثاب» واقع اوایل متن این
 کتاب گرفته تا در عبارات دو لفظ به «پار، سال»
 رسیدند که توپ نیم روز صدای پس نموده، و سرشته
 در باب هجا و غیره بقرار دیروز بود.

و فردا اکثر الفاظ باقیه را بقرار مذکور کار نموده، و چون
 باضافت دار رسید گفت که باضافت عبارت
 از آن کسره ایست که در بین دو لفظ آید و آن وقتی باشد
 که شی اول اندوی معنی میل بشی دوم کرده باشد، چنانکه
 اگر کتاب از احمد باشد گفته میشود که «کتاب احمد»
 مدعا بر آخر لفظ اول کسره آوردن است چنانکه اگر

«چراغ» از دیگری باشد و آن لفظ دیگر را نگویم
 هم «چراغ» گفته میشود پس هر لفظی را که باضافت
 از شما بخوابم شما اینچنین بخوانید معلم: - قلم، بتدی قلم،
 معلم درخت، بتدی: - درخت، معلم: - آسمان،
 بتدی: - آسمان، معلم آفرین یعنی آسمان خدا، چنانکه
 «تاج شاه» می بینید که اضافت را بر جیم آوردم
 که آخر لفظ اول است، و هر بار اینچنین خواهد بود
 بعد از بجا می نوشتند تا آنکه بلفظ «شاه باش» رسیدند
 بعد همین تقریباً دو صد لفظیکه از قلم ایشان برآمده
 و سابقاً بر ورق دیگر طبع شده آن اوراق را بکل نشان
 داده یک یک را بخواندن یکدو سطر از آن امر نمود

ناخواننده و ناخوان نشان معلوم شدند، بعد از آن
 از ناخوانان نشان فریق علیحده بسته که آن ورق توسط
 یک معلم بایشان ضبط میشود، و از خواننده فریق
 جداگانه ساخته و حصه چوبدار را برای نشان آویخته
 از دانا ندن اصل و زاید حروف گرفته هر کیفیت را
 بفصاحت تمام گفته تا نوشتن حرف همراه « می »
 که تقریباً شش هفت ورق است رسانیدند اگر کدامی
 در فریق خوب کندی نموده بفریق پایان میرود، و اگر
 در فریق پایان ذکاوت خود را به ثبوت رسانید
 باین فریق می آید، و این حالت تا سه روز جواز دارد
 بعد از آن تنزل قبول میشود و ترفع نمیشود بسبب اینکه

معلم پایان میگوید که دین سه روز من اورا ختم
از قدیم نبود .

این کار امروز اگر چه بد و روز مگر همه اینکارها در جمع روز
هشتم است ، بسبب اینکه اندازه سبقها بر روزها
چهار ساعتی گرفته شده ، و در عسکر دو ساعت کار میشود
که از بهر این هشت روز ، شانزده روز بکار بود و همچنین
در ما بعد هم بقوت اینکار نوافاده بسیاری میکند
چنانکه در اکثر جاها همان کار چهار ساعتی درین روز دو ساعت
خواهد شد ان شاء الله تعالی .

ختم شد کار نو بر آمد که موازنه یا کل طرز جدید میباشد
بسبب جلب قلوب مردم مایوس

روز نهم

چیزی وقت را در بجا آوردن او از بعضی حروف
 که فسر ق آنرا اکثر مبتدیان نمیتوانند مانند
 «ه ح ا ع» خرج میکنم بتوسط الفاظ ذیل
 در اول و آخر یک دفعه خود خوانده بستدی بانگشت
 نموده باشد و باز من اشاره بآن لفظ نموده
 بستدی خوانده باشد و الفاظ آن این است :-
 ماش، عاش، حاش، اش
 شاه، شاع، شاح، شاد
 و در باب سطر بندی میگویم که کمر این حرف :-
 و در روز و بر خط مسطر آورده می شود

و کشت کب ف ت و د امن
 این دامن داران پایان آن می افتد
 اینچنین :-

س س ص ع ق ل م
 ان ی و این سه حرف خور و و خط ه ه
 بر خود خط می آورند و لفظ مرکب از
 حروف بسیار را از چنان جا شروع
 میکنند که ماقبل آخر آن بر خط مسطر
 بیاید چنانکه در لفظ مرکب از «خ ن
 ج ر» جیم بر خط مسطر بیاید اینچنین چنانچه
 و هر نوشته را از نوشته دیگر مفرد

باشد یا مرکب بقدر یک قط قلم
 دور نموده باشند و عموم کُتّاب را
 اطلاع این که قرب و بعد حروف در
 سطر بندی معنوی محسوب است
 چنانکه این «دروازه» را انسان
 نمی شناسد که «دروازه» است
 و در تحریر آخری بقرب و بعد لازم خود
 لفظ مذکور زنده شده و هر سطر را از سطر
 دیگر خوب دور شروع کرده باشید
 که از روز اول بهر قدر که کار نموده شود
 همان عادت انسان میگیرد و چون

در اینجا بحث سطر بندی بود، لهذا
همه آن را تحریر ننمودم مگر برای مبتدیان
هر کدام آن را بر موقع لازم میگویم بعد اگر ممکن باشد
کاغذ خط دار را برای مبتدیان میدهم والا بر همین
کاغذ ساده؛ سطرهای نوشته خود را راست
آورده باشد، چون کار نویافته با انجام رسید
لهذا از ابتدای روز نهم الی آخره همان پر
تعلیم یافته «طرز امانی» تعلیم ابتدائی تقصیر
نمیکند.

روز دهم

در هدایت دوم اصل وزاید هر حرف را گفته
 و مطابق کتابتین الی حرف بهمه «می» که تقریباً
 شش ورق است. فصاحت تمام
 میرسانم، چنانکه در هدایت سوم قدر اصلی وزائد
 هر یک را نشان میدهم و این که سین کشیدار
 جزو زایده از قسم کردن و دامنک هیچ ندارد
 و همه حروف قد زاید از آخر دارند الا «می»
 که سر آن زائد است، و این سر را از بحر آن
 برای یای مغر و مقرر کرده اند که ملتبس نشود،

بقاف اینچنین «واق» و دریای آخری بعض
 الفاظ که مانند سروی معلوم میشود آن سروی
 نیست بلکه کردن و یاد امنک حرف سابق وی
 میسب باشد چنانکه در «جی» کردن جمیم است
 نه سربایمی تخنیه .

هدایت ۴- عین ابتدائی و هن باز و غیر ابتدائی
 سربسته میباشد .

۵- فی ابتدائی سربسته و غیر ابتدائی سوراخدار
 می آید .

۶- قاف در ابتدا و انتها سربسته و در مابین
 سوراخدار نوشته میشود .

قاعده اول، در یک لفظ هر حرف بطرف چپ
خود بسته میشود غیر «ا د ذ ر ز و» .

(۷) قاعده دوم هر کافیکه طرف چپش الف
یا لام باشد چشمکدار نوشته میشود .

(۸) فرق چهار قسم از هر کدام «ه ج م» .

(۹) حروف مرتبه بترتیب «ابتثی» باین ترتیب

مخارج از لب تا ناف .

(۱۰ تا ۱۱) حروف عربی معری از چهار حرف «چ پ گ ژ» فای.

(۱۲ تا ۱۸) قاعده سوم «ب ن ی ت پ ث»

و قتی که در آخر نباشند اینها را خانه گویند

فرقش بنقط میشود .

واقسام خانه بهمراه هر حرف،
 هر الف نمائیکه بطرف چپ بسته شده باشد
 لام است نه الف اگر مرکز بهم داشت لام هم
 نیست کاف است.

(۱۹) حروف مہملہ و فرق آن در حالت ترکیبی.
 (۲۰) حروف معجزہ ترتیب نقاط او لا با لا نقاط
 داران و باز پایان نقاط داران و اینکہ
 دو نقطہ پایان بحزب، دیگر هیچ حرفی ندارد.
 (۲۱ و ۲۲) آواز دانی بموجب ہر سہ آواز
 خورد و کلان، و اینکہ (۳) در حقیقت د و الف
 است اینچنین (۱۱) بعد الف دوم را بر سر

اول خوابانیدند .

(۲۳) « ۵ » آخری میگوید ما قبل مرافقه بخوان .

(۲۴) هر حرف بهمه الف خواندن اگرچه سابق

شده مگر تکرار آن هم نقصی ندارد .

(۲۵) موقوف بعد الف را با و میخوانم، اینکار

هم قبلترین یکدفعه شده .

بعد خواندن هر حرف بهمه « می » درست نمودن

وسه قاعده لازم الحفظ خط که در ضمن آن می آید،

نیز بهمین روز هر یک را بر موقع خود دانسته ایشان

نموده، و هم حفظ شان مینمایم بعد خواندن هر حرف

بهمراه « می » را بطریق یای سخن میخوانیم

یعنی متبذیان هم میخوانند، بعد مشق آن را که جمله ده لفظ
 شروع مینمایم تا هر جا که رسیدیم و آنرا که مشق دوم
 مرکبات مینامند این است (بی) این لفظ که
 یکخانه همراه «ی» است خودم بموجب نقاط شش
 رنگ نوشته کرده بعد میگویم که این خانه مثل دال
 در مفردات آموخته خود نوشته کنید، مگر بعد از اتمام
 دم آن کردن «ی» شروع میشود، و آن را هم
 یاددارید، بعد پنجاه کرت این لفظ «چاپی» را بنویسید
 (جی) چون جمیع این لفظ همان جمیع مفرد است،
 و در آخر کردن آن کردن «ی» شروع میشود
 و آن هر دو را یاددارید، لهذا باید که خوب مرقوم

دارید. و این قسم جمیم را جمیم جم، گویند، و بتغییر نقاط
 بچهار قسم ساخته میخواهم، بلکه هر لفظ را بعد از
 دانستن بموجب نقاط تغیرات لازمه آنرا در
 پیش روی ایشان میدهم تا در خواندن آن دلیر
 باشند و این لفظ «کاجی» را اینجا کرت مرقوم داید
 و این جم همانست که در مفردات تحریر شده و در اینجا بمنتها کردن
 (سی) درین لفظ دو دندان اول آنرا تیز
 نوشته بعد از آن کی بطرف چپ پایان آمده، و همانقدر
 باز بالای برابر رفته از آنجا بطریق کمان برآمده
 آمده، بعد کردن یا، را با آن بسته نموده باشید
 پس کمان برآمده در اینجا بعوض دو چسبیده آمده

یکی دندان سوم سین و دیگری دامنک آن، و این
 لفظ «کاشی» را پنجاه کرت بنویسد و چون با یومیه
 قدم بر قدم موجد مجرب اینکار رفتار نمایند، لهذا
 حال روز دهم ختم میشود.

روز یازدهم

(صی) کمان پایان چشم وی چون از مجده
 قدری بجانب بالا میل داده بعد باز کمان برآمده
 مطابق مسطور در «سی» الی گردن یارسانیده
 و بانجام میرسانند، که این کمان برآمده عوض از
 دامنک ضاواست و این لفظ «عاصی» را پنجاه

کرت بنویسید و در هر جا از عبارت «مشق کنید»
همین بجا که کرت منظور دانید .

(طی) در نوشتن این لفظ بعد از ختم «ط»
فورا گردن یا را شروع کنید، تا خانه پیدا نکند
از آنرو قدری از طای مفرد در اینجا تفاوت دارد،
زیرا چون قلم بجانب پایان چشم وی شروع
کند، صاف بطرف چپ پایان میرود، لهذا گاهی
بمبدانارسیده مرقوم میگردد و اینچنین «طی» .

(غی) درین لفظ گردن عین مفرد چون باخرسد،
گردن یا، بان ملحق میگردد و این را عین عقل گویند
و لفظ «باغی» را مشق کنید .

(فی) درین لفظ سر ویرا مطابق حالت افرادی
 آن ساخته و گردن او را مطابق «بی» بانجم
 رسانده بعد گردن یا را با آن ملحق بدارید، و لفظ
 «شانی» را مشتق کنید.

(کی) درین لفظ بعد از ختم الف نمای آن گردن
 کاف را اندکی بجانب چپ پایان میل داده
 بعد گردن «ی» را با آن ملحق بدارید، و مرکز کاف را
 از جای مناسب شروع نمائید چنانکه در حالت
 افرادی آن دانستید لفظ «پاکی» را مشتق کنید.
 (می) درین لفظ اولاً قلم تقدیر یک نقطه بطرف
 چپ پایان میرود بعد اندکی از آن حالت بجانب

بالا حرکت نموده، و از اینجا بطرف راست بالا
 می آید، چنانکه کنار بالای همان نقطه مرسومه را
 گرفته باشد چون بیکد وجه لازم برسد، و سپس
 قلم میگرد، و نصف پایان همان نقطه اولی را
 با خود گرفته طرف چپ پایان می آید، و اینحال آن
 بشمار است نمیشود، الا آنکه یکدفعه بعد از رسم
 نقطه اول چپ این نقطه چون قلم بطرف رقرار است بالا
 شروع نماید کنار بالای آن نقطه را با خود بگیرد و با سوراخ
 مانند اینچنین «ح» و این سوراخ در شکل حیم «جزا»
 باشد پس بی سوراخ اینچنین «می» باشد
 این را میسم مبرک وید یعنی مشابه شکل مبرک گشتراست

و باید که هم بی سوراخ و هم سوراخدار، آن را درینجا
یاد بگیرید، تا از غم جمیع جزایم فارغ شوید و لفظ «خامی»
و «خر» را مشق کنید.

(ماهی) درین لفظ بعد از دندان دوم «سی»
باقی آن اینچنین «هی» را مرقوم داشته بعد
ملاحظه نموده هرگاه مبدأ آن تیز نوشته شده بود
انرا قدری کند بسازید بلکه از ابتدا کند شروع
نموده باشید بعد از ختم آن یک مرکزک را از
چنان جا شروع نمایند که نوک تیز آن محاذی وسط «ه» آن
باشد اینچنین «هی» و این لفظ «ماهی» را مشق
کنید، و مشق هر حرف به همراه «می» را بنویسند

موقوف بعد «ی» از آن مقدم میدارم که ایشان
 ندانند که این حرف مثل «او» نیست که طرف چپ
 خود بسته نمیشوند بلکه بسته میشود مگر اینوقت با آن را
 نوشته کرده نمیشوایم که آن بخانه بندی تعلقات
 بعد از ختم مشق ده لفظ مذکور موقوف بعد «ی»
 بانهاده بسته نموده میگویم که اغلب «ی»
 اشاره میکند که حرف ما قبل را بکسر بخوانید و
 صورت خود یا ی واقع اول لفظ یا وسط آن را
 حال خوب نمیشناسید پس هر جا که دو نقطه را
 پایان دیدید، آنرا «ی» دانید، چنانکه در هر کلام
 این الفاظ «این، پیر، بین، عید، شیر»

سیر» ظاهر است و همه الفاظ آن را با آنها
 میخوانم، بعد سست آنرا در لفظ «شیر» دانسته
 ایشان نموده میگویم اگر سخت خوانی همان است که
 خوردنی است آدم او را در چای و غیره میخورد،
 و اگر سست خوانی خورنده است او آدم را
 میخورد و بعد الفاظ سست و پراپان با میخوانم، و نیز
 با آنها میفهمم که بایستی، همان کسره است مگر دراز
 خوانده میشود مانند «شش، شیر» که بعضی آن
 حیوان درند است اما در سخت از همان کیفیت
 کسره کی میراید چنانکه انسانی بیل را چقور میزند مانند
 «شیر» یعنی شیر گاو، و کوسفند. و الفاظ واقع

شش ورق آن این است :- مینی، چینی، بینی،
 زیبا، حاجی، خالی، خامی، خاکی، پاکی، ماهی
 چابی، داک، چاپی، شاهی، جالی، آبی، قاضی
 غازی، راضی، نازی، بازی، ساقی، کاری
 باقی، جانی، کانی، چارپایی،

(متعلقه موقوف بعد از ثانی)

نیم، دین، سیم، این، فیل، کین، ریش
 پیچ، کیش، تیر، نیز، خیر، بیجا، بیراه،
 یکار :

روز دوازدهم و سیزدهم

اولاً میگویم که چون اکثر «واو» میگوید که ما قبل از
پیش بخوان لهذا این سلسله چنین خوانده میشود: **او، یو، جو،** الی آخره مگر **واو** سخت میخوانیم و در خوا
آن، آنها با ما مشایعت مینمایند، و بموجب نقاط
هر لفظ آنرا باقسام ممکنه نوشته و میخوانیم.

بعد الفاظ موقوف بعد از آن را با ایشان میخوانیم و در
فرق سخت و مست آن میگویم که مست آن
باز همان ضمه است و قیتکه در از شود میدانیم که در اینجا
«و» هم است مانند «نوش» اما در سخت

آن، آواز، از همان حالت ضمگی بپراید باز مانند
 بیل چپور زده خوانده میشود مانند فرق «نور، چور»
 و کل سلسله را از سر بواوست خوانده بعد موقوف
 بعد است آنرا بایشان میخوانم، و همچنین الفاظ متعلقه
 آن از شش ورق بایشان میخوانم و آن این است
 الو بالو، غوری، بوری، جوری، کوری، «دوبی»
 مودی، خوبی، چاقو، یابو، جانو، خانو، شارو،
 شیرو، نیکو، بیگو، زیبو، لیمو، خوب، کوتب،
 دور، فاروقی، خاموشی، نابجوری، ناخوبی، صباو
 لاهوری، ماهوتی، نابودی، چوپانی، جولانی، بولا
 طوفانی، پوشاکی، خوراکی، کوتاهی، طوطیها، بوریها

غوریها، بیارو، خوبها، شور بازار، سومان، قالین
 بالین، بارود، فانوس، ماشیخانه، بارانه
 فالیز، کاریز، صابون، مارون، روباه، کوتاه.
 بعد مشق یازده لفظ «بو، جو، سو» را با پیش
 شروع میکنم و این را مشق سوم مرکبات گویند.
 (بو) درین لفظ اولاً بقدر نیم الف نوشته میشود
 بعد اندکی بجانب چپ میل میکند که خانه همان خط خورد
 افتاده است نه آن نیم الف استاده بلکه آن
 نیم الف دیوار آن خانه است و بر آن خط خورد و باریک
 باز سر و او سوار میشود، نه او پنجه چنانکه بعضی متبدیان
 بگله می آویزانند و چنین «بو» را مرقوم میدارند

و حال اینکه آن خط خور و بار یک باید که در هر یازده
 لفظ آن بخلق و اور سیده باشد نه بکله او بعد این
 لفظ «یونانی» را پنجاه کرت مشق کنند .
 (جو) این مطابق همان حجم «جام» است الا اینکه
 در آن نوک اول آن دراز شود و عیشود که
 بسینه خود متصل میگردد، چنان بنماید که اسپه
 سیند خود را میخاراند، و درین این نوک بسیار
 بخورد و تر قحیم می یابد که هرگز بچیزی متصل نمیکردد، و درین
 لفظ جو «و» زیر حجم نوشتن بهتر است که خوب
 غنچه بنماید و این لفظ «سوی» را مشق کنید .
 (سو) هر سه دندان این سنین را نیز ساخته و دامنک

آن را قدری بجانب چپ برده بعد « و » را
بالای آن مرقوم دارید و این لفظ « سومان » را
پناه کرت مشق کنید .

(سو) این سین کشیدار چون دامنک ندارد ،

لهذا آن حد اخر علی ویرا چون خط باریکی دانسته
و او را بران سوار کنید و « شوخ » را مشق کنید .

(صو) و نیلفظ دامنک آنرا چون دامنک

سین دنداندار دانسته « و » را بران سوار

نمایید ، و « صور » را مشق کنید .

(طو) بینیک آنرا قدری پیش برده بعد و او

بران سوار نماید و لفظ « طوطی » را مشق کنید .

(ع) دین چون باز عین عقل آموخته مفردات
 شما است، مگر گردن ویرا بطرف قفا سے او،
 آورده، و او را بران سوار نماید و مشق لفظ
 «غوری» را لازم دایند.

(ق) دین لفظ نیز سر و او را در زیر سرقاف
 آورده با شمشیر تا غنچه بیاید، و لفظ «فولاد» را
 مشق کنند.



(کو) این لفظ مطابق «بو» نوشته میشود مگر
الفان کامل است نه نیم و مرکز آنرا از یکجای
مناسب شروع باید کرد، و لفظ «کولی» را
مشق کنید.

(مو) یکدفعه بطریق نقطه آموخته قلم را برده بعد از
اتمام آن واپس قلم را در آن نقطه چنان
بیاورید که نوک بالای قلم با آنجا تماس کند که در ابتدا
نوک پایان آن بود، و از اینجا بطریق همان برآمده
قدری گذشته و واپس پایان آمده، بعد و او

بران سوار شود و این لفظ « خاموشی » را مشق
کنید و این را میم میگویند .

(اهو) مانند سین دندان دار مفرد شروع
نموده بجای دندان سوم آن و او را سوار نمایند
مگر دندان اول آنرا هم کند شروع نموده باشند
و شعشعه آن یعنی مرکز آنرا از جای لازم باید انداخت
و این لفظ « اهو » را مشق کنید و این را « ه »
هشیا میگویند .

(الفاظ متعلقه « ه » آخری از شش ورق)

خاله ، ناله ، دیوانه ، دانه ، پاره ، شانه ، لاله ، کاسه ،
کوزه ، موزه ، جوره ، توشه ، گوشه ، کوچه ، گوره ، غوره ،

شوره، چونه، سینه، کینه، جیره، بیره، نیمه، تیشه،
 میله، زیره، ریزه، ساقه، قیبه، باغچه، میخچه، کیسه،
 پوستینچه، و در آخر این روز سیزدهم حصه دوم
 یعنی سبق حق حی را نیز شروع کرده میگویم
 چون دو حرف را من با و از فتح معین سازم مانند
 «ح ق» شما اول انرا بهمان اواز گرفت
 بران دوم بنید یعنی «حق» بگوید چون بگویم
 «ش ل» شما بگوید «ش ل» و چون
 من بگویم «ح ر» شما بگوید «ح ر» همچنان
 چون لفظی را خود گفته و هم خودم دوم انرا بخور اول
 بسازم بتدیان دلیر نشیند در باقی روانی خواندن

آن از من نمیخواهند، خود ایشان میخواهند
 بعد از هر سبق مذکور شروع کرده گویم چون هر حرف
 آنرا بخشیم خود می بینید البته تعیین آنرا از من نخواهید
 بلفظ «تو» چون برسیم میگویم که این را بقرار قدیم
 بخوانید و بلفظ «دل» چون برسیم اولاً این
 اطلاع را میدهم که هر لفظ چون بفتح معنی ندهد بکسره
 بخوانید مانند «دل» هرگاه بکسره هم معنی ندهد
 باز بضم بخوانید چنانکه در الفاظ «شش کن» باز
 دانسته میشود، و چون بلفظ «که چه» برسیم میگویم
 که هر کدام این دو حرف را بکسره سخت بخوانید
 چنانکه از آن برسان معلوم شود، چنانکه گویی

« که بود چه گفت »

روز چهاردهم

از ابتدا تا انتها به سبق اولامعنی انرا گفته چنانکه
 « حق می » یعنی خدا زنده است « من تو
 وی کی » من و تو او نیستیم یعنی دوام نداریم
 « ای دل شد مد بس شد » ای فرزند
 من شد و مد حالا بس شد « رو دو » برو بدو
 خوش باش « پس مش کن از دوشی هر یک
 بر حد کو سر سر رس نه » پس هوش کو از دو حرف
 هر یکی را بر جای خود خوانده سر را سر بخوان نه رس

« از چپ چپ به » که از چپ خواندن چپ
بودن بهتر است « که چه » یعنی که را میگوئی
و چه میگوئی من تیار هستم

بعد فقره فقره سبق مذکور اولاً خودم بچنان
لحجه میخوانم که معنی هر فقره خوب در آن معلوم بوده
و شنیدن آن بر سامع خوب بیفتد بعد فقره فقره
انرا پنج پنج گرت بایشان خوانده و باز تا انتها
پنج گرت کل سبق را خوانده تا خوب ضبط شود
بعد الفاظ متعلقه انرا نیز از شش و آن این است
جد، جر، خد، خر، زو، زر، شد، سر، مهر، بد،
یر، ید، اسلم، اکرم، انور، سرور، شلغم

جلعوزه، کشمش، کلچ، پوپیه، تنگه، وردک
 زردک، شبنم، گندم، ارزن، مردم، بلبل
 بلبل، رفتن، گشتن، متقل، حلوا، سرما
 سردار صاحب، نصوار، مردار، اصحاب
 سرباز، احمد جان، بیورخان، میوه، زردالو
 شفا، شور بازار، انسان، حیوان، شیطان
 جوکار، سوداگر، زرگر، مسگر، دولت، جرمن
 جرمن، جستر، منتر، مطلب، مقصد، مفتی، منکر
 شاید، حاضر، خجری، صغیر، منظم، معلوم، مقصود
 خیبر، کبطان، نوروز، حیران، جنگل، منگل
 محمود، معصوم، نمرود، مغرور، صندوق، صندوق

مشرق، مغرب، گودار، گاودار، پیسزار،
پایسزار، ماشینخانه، دوباره.

بقیاس اصل سبق مذکور خوانده و، همچنین
ضبط میکنم و تا آخر این حصه در هر سبق قانون همین
خواهد بود، و بعد از شروع این سبق لثخوری الی آخر
سبق مشدد چون کار خط نیست، لکن از این
پنج روز در عوض خط همان مشق های حرف به همراه
«ای و» میشود هر که در هر لفظ سست دیده
شود تکرار در آن فرموده میشود، و الفاظ آن
این اند: - موقوف بعد الف: - آب، باد،
ساز، ماش، فاش، شال، صاف، گلچ،

خاص، طاق، عام، لاک، مان، ماه، وای،
چای، باغ .

حرف بهمهراه یا :- چایی، کاجی، کاشی، عاصی
خاطی، باغی، شافی، پاکی، خامی، خرمایی .
موقوف بعد و او :- یونانی، خوب، سومان،
شوخ، صور، طوطی، غوری، فولاد، گولی،
خاموشی، آهو .

روز پانزدهم

سبق پانزدهم که موقوف بعد لتخوار است شروع
میکند چنانکه در لفظ «عرض» میگویم که بقرار
سراسر شش دیروزه حرف اول را بر دوم بنزن

او میگوید «عَمَر» بعد میگویم حرف آخر را موقوف
 بیارید چنانکه در الفاظ «باز، نیز، کوز»
 می آورید اگر فریق باشد بالضرورة یکد و نفر
 در آن یکی خواهند بود، میخوانند، و هرگاه شاگردی
 باشد و نتواند خودم بر آید او میخوانم بعد معاو
 نیکد و لفظی عادت گیر میشود، و خود او میخواند، چون
 دوسه لفظ را یکی از فریق بخواند باز دوسه لفظ دیگر
 بگیرد و دیگر میخوانم، بعد از ختم سبق باز ضبط آن
 بقرار سر رشته دیروزه میکنم و همچنین در خواندن
 و ضبط نمودن الفاظ متعلقه آن نیز بقرار مذکور
 معمولیدارم. در کار خط همان است که تکرار سبقها

سابقه میشود، و الفاظ متعلقه آن از شش ورق این است،
 گرم، سرد، نرم، شرم، مغز، گرگ، گرد، گشت،
 درد، مرگ، قند، برد، پشم، اشم، چشم،
 مست، قصد، مشت، کرد، دست، جست،
 جست، گشت، خشم، قهر، چند، فکر، سحسم،
 نارنج، باد رنگ، گوگرد، برف، برق، شرق،
 غرب، ضرب، گرد.

روز شانزدهم

سبق «سیر سیر» را شروع
 نموده فرق محض کسره و کسره کلان و باز تفاوت
 سخت و سست آنرا نشان داده، و همچنین فرق

محض ضمّه و ضمّه کلان و تفاوت سخت و سست
 آنرا باز در الفاظ «رُ دُور دُور» برای
 شان واضح ساخته و موقوف بعد لثخوَر «همند»
 «سند» و غیره دانسته شان نموده
 و دو موقوفه را در الفاظ «داشت داشت»
 خوانده بقرار سرشته که دارند ضبط میکنند.
 بعد گردان خواندگی خود را بنماید باین طریق که
 اول همین سبق را تا لفظ «شانده» خوانده
 بعد از اول سبق سابق یعنی از ابتدای شاه جان
 گرفته الی همین لفظ «شانده» میرساند، بار سوم
 از سر حق حی شروع کرده الی لفظ «شانده»

میرسانند، و هر روزه در آخر هر سبق سرشته
 بهین خواهد بود، تا آنکه سبقها بسیار یعنی پنج شش
 شوند، بعد سه سبق اول را در گردان ترک
 میکنیم الا اینکه دفعه آخر از سر حق حی گرفته الی آخر
 سبق آخر میخوانند و در کار خط تکرار مشقهای
 سابقه میشود.

روز هفدهم

سبق «ابد طلب» را شروع نموده میگویم
 که بعضی الفاظ چنان خوانده میشوند که حرف اول را
 بیک حرکتی جدا کرده دوم را بر سوم میزنند چنانکه در
 الفاظ «پیش، قدم، زوم» خوانده میشود،

و یا حرف اول را جدا کرده و باقی لفظ یکی از قانون
 مقتضیه خود خوانده میشود مانند « نوار، حریر،
 سمور » و غیره و حرف اول را اولاً بفتح جدا
 میکند، اگر معنی نداد باز بکدام حرکت دیگر میخوانند
 بعد خواندن و ضبط نمودن تکرار خود سبق نداء و الفاظ
 متعلقه آن بقرار سابق میشود، در کار خط همان تکرار
 مشقهای سابقه میشود، و الفاظ متعلقه آن این است
 خدا، قدم، زدم، شکم، لکن، چمن، وطن
 نفس، قفس، چلم، چکش، تبر، غرض، جش
 پلو، چلو، بنی، غنی، پلی، خنک، سبک
 چین، کفن، نمک، خرد، رود، دود، رسن

بود، غزل کشد، پشک، پلنگ، مصاحب،
 مناسب، جواهر، قنایز، نظم، هنر، ببر،
 قلم، الف، زنج، ققن، شفق، دد، دد،
 سمنک، قلمی، قلعی، قلمدان، نمکدان، کلنگی،
 کیمدان، صمد.

روز ششم
 سبق مشد در اشروع کرده میگویم که مشد عبارت
 از انحرافی است که دو کت خوانده شود، یک دفعه لتخو
 سابق گردد، و دفعه دیگر باز بیک حرکتی و سپس
 زنده شود پس اولاً آنحرف را مکرر نوشته و هر دفعه
 خواندن آنرا بر نوشته علیحدہ دانسته شان نموده

مانند «اَوَّل» «مُحَمَّد» «صَدِيق»
 بعد میگویم که این مکر نوشتن آنرا اهل قلم ترک نمود
 بگذاشتن شد بالای آن الکفا میکنند اینچنین
 «اَوَّل محمد، صَدِيق» را مرقوم میدارند

پسین هر حرفیکه شد بود معنیش اینکه مراد و کرمه بخوان
 و اکثر شد بهم نمیکند دارند و صحیح میخوانند و در باقی
 کار سبق سر رشته همان است که داده شده و درین

روز چون الفاظ متعلقه چهار لفظ «شریف»

هنوز، کلان، نشده «بسیار است

لهذا بعد وقت برای مشق نمی ماند، و الفاظ آن

این است متعلقه شریف: لطیف، حنیف،

قریب، نعیم، یتیم، دوید، قمیص، درید، صغیر،
 کبیر، رحیم، شریک، کریم، قدیم، رفیق،
 امیر، وزیر، چنین، حمید، مجید، تمیز، خرید، حرف
 قدر، حقیر، فقیر، بشیر، کلیم، خرید، نذیر، وکیل
 عرقچین، پنیر، خبیر.

(متعلقہ لفظ ہنوز)

رسول، قبول، غفور، شکور، سمور، تنور،
 خموش، قروت، بروت، شروط، نمود،
 بلوت، چموس، خروس، غیور، جنوب.

(متعلقہ لفظ کالان)

غلام، تمام، کمال، لحاف، زغال، پیاز،

بهار، شراب، حرام، جراب، خراب، جمال،
 جهان، کباب، حلال، کتاب، ثواب، عذاب،
 کلاس، چنان، چنار، انار، تیار، جوال، بیار،
 قطار، نماز، چهار، تماشا، شمال، عناد، قبالة،
 تغاره، کجاوه، نشانه، زمانه، زبانه، همه، رمه،
 روانه، نواسه، کواسه، پیاله، خرابه، حکایه، علاوه
 خلاصه، چکاره .

(متعلق نشد)

نگفت، نمود، ندید، نشنید، نرفت، نخورد،
 نداد، نماند، نزد .



روز نوزدهم

اولاً سلسله اشکال مختلفه بعض حروف را با آنها خوانده، و از معنی آن خوب فهمانده و حفظ نموده، بعد قلم نیسل را در کار خط متروک داشته قلمهای نی متعده را با اندازه دو چند تعداد متدیان قط نموده و تیار گذاشته باشیم تا در بین کار فوراً تبدیل قلم نموده، معطل نقط آن نشوند، بلکه یکروز را بقط کردن قلم بخود شاگردان میگذرانم بشرطیکه متدیان کلان سال باشند که دستشان قوت چاقو زدن قلم داشته باشند، بعد مشق سلسله مذکوره را شروع کرده میگویم که در لفظ «بر» چون یخانه و در «پیر»

دو خانه بهمراه «ر» میباشند لهند ادر یخانگی
 چهار یک بی را نوشته بعد همان «ر» مفرد را
 بان ملحق دارند، و در دو خانگی نصف بی را مرقوم داشته
 بعد «ر» باریک درازی را بان متصل میسازند
 تا دلیل دو خانگی بودن بالای خود شود اینچنین
 «ب، پ»

و حیم جام همان است که در مشق اول حرف بهمراه الف
 یاد گرفته اید، و حیم جم را در مشق دوم بهمراه یا در لفظ
 «جی» و حیم جنت را در مشق سوم حرف بهمراه
 واو، در لفظ «جو» و حیم جزا را نیز در مشق
 حرف بهمراه یا در ضمن لفظ «می» یاد گرفته اید

(صد) درین لفظ، سر همان صا و مفرد را نوشته
 در عوض و امن وی مانند اول «با» را بلکه چیزی
 فراخ تر از آن ملحق داشته اند کی بالا برده «ر»
 مفرد را بآن وصل نمایند که آن دال مرکب است.
 (سرود) در نیل لفظ «سر» همان سین مفرد را در
 دل گرفته باشند که همه وقت هر دو دندان
 اول سین نیز میباشند الّا بجوار «ر» که مانند
 حالت افرادی خود دندان دوم آن کند نوشته
 میشود و چون از بهر ساختن دندان سوم آن پایا
 میشود، همان «پیر» آموخته را مرقوم دارید که در
 حقیقت گویند و خانه پیر را دو چیز یعنی دندان

سوم، و دامنگ سین باطل نموده .

«حاضر» در نیلفظ چون جانب بالای چشم ضاد
 باخر رسد بر عین لفظ پیرامر قوم دارند که یکخانه «پیر»
 خود چشم ضاد باطل نموده و خانه دیگر آن بدامنگ
 وی محسوب گشته همان است که بعد از حد ملاقات
 پیش رفته ظاهر و هویدا گردیده .

«ناظر» در نیلفظ چون جانب پایین چشم «ظ»
 خجور و امفرو را بعد ملاقات برسانند، بینیک خود
 انرا هرگز نساخته فوراً قلم را بجهت ساختن «ر» پایان
 برده باشد که خانه پیدا میکند «طر» «طیر» میگردد
 بلکه بعضی از غایت احتیاط متصل میسازند اینچنین

«طر» ینگارند .

(علم) این عین علم را همان است که در مشق
اول در الفظ «عا» دانسته اید .

(عقل) این عین عقل را همان است که در مفردات
دانستید و کردن آنرا چون بطرف چپ پایان
بیارید بعد چنان حلقه گردیدر امر قوم دارید که بر آن
خط زیر خود خوب نشسته باشد .

(بعد) نوشتن این عین سر بسته نیز همان است
که در مفردات در عقب عین دهن باز آموختید .
(فکر کار کرد) درین سه قسم کاف مدعا اینست که
کاف اگر ابتدائی باشد مانند الف مر قوم میگردد .

چنانکه در لفظ «کرد» است و هرگاه باطنی باشد
 یک دفعه در آن الف نهای وی قلم بالا می رود، باز و پس
 در آن بالا رفتگی خود پایان می آید تا بدرجه که از حد ملاقات
 حرف سابق بهم پایان شده بعد بنویشتن حرف
 دیگر شروع میکند چنانکه در لفظ مذکور «فکر»
 مسطور است الا آنکه بعد از وی سین کشیدار
 یا کشش کاف باشد که آن هر دو کشش از نیمه الف
 نهای آن شروع میشود این چنین «عکس نمک»
 نه بقرار سابق که از حد ملاقات هنوز قلم پایان می رفت
 و بجوار الف همان است که در مشق اول مرکبات
 یعنی حرف به همراه الف دانستید که چشمکدار

نوشته میشود .

(مهم) این مهم را همان است که در مشق دوم
مرکبات در لفظ « می » دانستید .

(ماش) این مهم را در مشق اول مرکبات
در لفظ « ما » امتحان کنید .

(رسم) این مهم چون در آخر کشتش
موقوف میگردد، لهذا در آخر کشتش اندکی قلم را بجانب
بالا میل داده از آنجا رسم بکینقظه مروجہ در خیال گرفته
تا کج آن نقطه در زیر کشتش ظاهر شود بعد نوشتن
کردن ویرا با انجام رسانیده بعد دم آن را اتمام
دهید .

(میر) این میم میر را در مشق سوم مرکبات
در لفظ «مو» همان است که دانستید.

(مدایت) این «ه» مطابق میم باشد
مرقوم میگردد، اضافه بر آن یکششعه میخورد که از
چنانجا شروع شود که تیزی آن محاذی وسط
هی باشد و بعد از الف در لفظ «یت» دو دندان
سین را مرقوم داشته چون بجانب دندان
سوم قلم میرود «ب» را در دل گرفته مرقوم
دارید.

(میشمار) این را همان است که در مشق
سوم مرکبات در لفظ «هو» یاد گرفتید.

(به) اول این لفظ چون اول بی مفرد شروع شد
 بقدر ربع آن مرقوم داشته و در آخر اندکی بجانب
 چپ بالامیل محض نموده از اینجا قلم برآورده نوشتن
 «ه» گردیده یک نوک تیزی باز از اول آن بلکه
 خورد تر از آن ارقام داده پس آن نوک تیز را بی
 دنبک گویند، از آن رو مرکز یعنی شعاع
 این بی نمخواهد .

(بهتر) در تحریر این بی دو کمان برآمده خواسته
 میشود چنانکه کمان برآمده اول چون نوشته شود
 کمان برآمده دیگر، باخمی زیاده تر، از نصف کمان
 اول شروع میشود، از حد اتصال تا اول «پیر»

هی باینی است و ما قبل اتصال آن بی است
 حکم خانه اول «پیر» را همانست که دانستک هی باینی
 باطل ساخته و پیکخانه باقی آن تایی فوقانیه گشته
 خلاصه سلسله مذکوره درین عبارت «جو خر حاجی
 میر محمد ششم بدیه بهر ایهوشد، بعد بر قاطر پیر
 ناصر غوغا» آمده امتحان حسن خط را همیشه باین
 فقره گرفته باشید، و درین یکروز مشق سلسله
 مذکوره را ختم میکنند بسبب اینکه مشق اکثر حروف
 آن در ضمن مشقه های سابقه شده .

روز بیستم

از خواجه خواندن گرفته الی «سفلی ملعی» میرسایم

بجای آوردن هجا و تعیین بسته و نایسته آن مرقوم
 میدارند، و در هجا چون در جای آوردن «ای و»
 اکثر مبتدیان درین وقت غلط میکنند بنا بریند که
 دوسه روز چند دقیقه خود را برین کار میگذرانم چنانکه
 اولاً میگویم هر فحیه که دراز شود بدانکه در اینجا
 الف است چنانکه این دو لفظ «بد، باد» را
 من میگویم و شما بجای آنرا گفته باشید، و گاهی
 بتکرار گفتن، و کم تفاوت دادن حرکت خورد
 و کلان شمار مغالطه میدهم، شما باید که متوجه بوده
 هیچ غلط نکنید چون در جای آوردن الف
 خوب شوند بعد میگویم هر کسره که دراز شود

بدانند که در اینجا است و بقرار سابق درین
 دو لفظ « سر سبز » که یکی بمعنی یک « امر
 پوشیده » است و دیگری بمعنی « حیوان
 شکم سبز » کار میکنیم تا همه درین هم خوب شوند
 بعد میگویم هر پیشکیه دراز شود، بدانند که در اینجا
 واو است و درین دو لفظ « کت کوت » کار
 میکنیم تا درین هم درست شوند، بعد قیضه کردگی
 همین حجم را یک دفعه مشق میکنند، بعد الفاظ
 مرقومه بحروف مفروده آنرا من میگویم، آنجا
 مینویسند، بعد حجم جزا را اول مشق میکنند
 و باز الفاظ آنرا مینویسند، و در آخر همه، الفاظ حجم

جنت را تا آخر مشق کرده، و اصلاح آن گفت
 میشود، بعد الفاظ مرقومه بحروف مفرده آن را
 مرکب میسازند و چون تا سبق ۲۵ که ایما
 کلمه گفتن است کیفیت نای خواندن می آید
 لهذا تا آنجا تر جمیع خواندن را باشد پس اگر خط یکروز
 بروز دیگر کرده شود نقصی ندارد، و هرگاه سبق
 و خط آنروز ختم شود و وقت هنوز باقی باشد
 در آنوقت سبق دیگر خوانده شود نه خط اما بعد
 از سبق ۲۵ باز خط را ترجیح داده میشود، یعنی
 تا مشق همانروز ختم نشود اگر چه بدو روز شود سبق
 دیگر شروع نمیشود، و هرگاه مشق و خط آنروز

ختم شود و وقت هنوز باقی باشد، آن وقت
بمصرف نوشته دیگر باید پرسیده خواندن .

رویت و حکم

از «صلوة، زکوة» گرفته تا «عبداللہی»
میخوانند، چنانکه در «صلوة، زکوة» میگویم
که گاهی واو بالف خوانده میشود و در بعضی الفاظ
تای فوقانیہ مثل یای ہوز نوشته میشود چنانکہ
مثال ہر دو مدعا در ہر کدام این دو لفظ «صلوة
زکوة» موجود اند .

و در اول لفظ دوم عبارت مرکب از دو لفظ
اگر الف لام باشد گاهی الف آن خوانده میشود

مانند - عبد الواحد، عبد الباقي، عبد الودود، و گاهی
 به روی آن ^{نمی}نیشوند مانند، عبد الرحیم، عبد الستار
 الی عبد البنی .

و در خط مشق سین دنداندار را شروع کرده با چهار
 حرف « د ل ا ک » بیک قرار مشق میکنند، بعد
 یک یک ازین الفاظ :- « شاد، شد، سک
 شل » ^{تغش} بعد با چهار حرف « خیمه » از روی کتابچه
 مشق میکنند که دو دندان اول آن تیز نوشته میشود
 و اجزای دو چیزیکه دندان سوم و دامنک آن
 است یک کمان برآمده مرقوم میگردد و اینچنین
 « شخ، شی، شم، شها » بعد این قاعده را با آنها

خوب ضبط میکنم که سین کششدار با سه حرف
 «نهی» هرگز نوشته نمیشود یعنی حتم مطلق، مایه
 مابینی، تخطائیه آخری، و الا «شیخ شیخ» میگردد
 زیرا کشش از جانب راست آمده و موقع اتصال
 بهم بطرف چپ افتاده و سین کششدار دامنک
 هم ندارد که با آنجا برساند پس بالضرورة وجود
 خانه در آن لازم آید و «شهر سپهر» میگردد
 بسبب اینکه مای مابینی بر یک خط چپ پایان رفته
 درست میشود و سین مذکور آنرا ندارد پس البته
 خانه پیدا نمیکند، و «شی شی» میگردد، زیرا
 مای آخری هم ندارد، و سین کششدار دامنک

پس در بابین ایشان بجای خالی میانداگر بر نشاند
 بالضرورة همان خانه شود، بعد از آن الفاظ :
 « سخاوت، شهادت، روسی، چرسی »
 من میگویم ایشان مینویسند، و بعد از بجا و میر کدام
 الفاظ مذکور میسرسم که بکدام سیمین مرقوم میدارید
 چون بگویند بدندان دار، بگویم بکششده اچه نقص
 دارد، تا بگویند که ممکن نیست بسبب اینکه او را
 از کششده بودن چیم یائنی یا بانی یا بانی
 آخری لنگ کرده باز گویم که آن چهار لفظ اول
 « شاد، شد، شک، شل » هم
 بکششده نوشته میشوند، و ایشان بگویند آنها

میشوند بسبب اینکه لنگ نشده اند
 بعد باینج حرف «لقوقه» که هر سه دندان آن تیز
 میآید بعد باینج حرف «صطعفا» که دو دندان
 اول آن تیز و سوم وی کند میآید، بعد با چهار
 حرف «ترشش» که مختلف مرقوم میگردد،
 بعد همه الفاظ مرقومه بحروف مفرده آنرا من میگویم
 و ایشان میویسند.

بعد مشق سین کشیدار را نیز کرده و از جابای
 ناممکن آن همان است که در اول مشق آن بعد
 اتصال فهمانده شده که اتصال «ش
 شها، ششی» ناممکن میباشد بعد

الفاظ آن را مشق میکنیم، چون درین ایام کار سبق
 زور نیباشند بچند دقیقه از آن فارغ میشوند
 لهذا نصف کار مشق «ص ط» هم درین روز
 می شود.

روز بیست و دوم و ۲۳

سبق ۲۲ را از «عنبر قنبر» گرفته تا «ر و ف»
 رحیم میخوانند باین طریق که در «عنبر» میگویم که
 بعد هر نون لثو چون بی متحر که آید آن نون میخوانند
 میشود چنانکه این لفظ را «عنبر» میخوانیم و بهین مرتبه
 الفاظ ما بعد آن را الی لفظ «نچشنبه» میخوانند
 و در «ان لم» میگویم که بعد هر نون لست خود

اگر لام آید آن نون هم بلام خوانده میشود چنانکه در تلفظ
 «ان لم» «اللم» خوانده میشود.

و در «ظا هر ظا هر ظا هر ا» میگویم که نون
 لثوری که در آخر لفظ آید شکل حرکت نوشته میشود

چنانکه در الفاظ مسطوره بحرکت از خود حرف

آخر است و یکی عوض از نون لثوری باشد اما وقتی که

دو فتح بر حرف آخر آید یک الف زائده هم

در آن حالت مینویسند چنانکه در لفظ «ظا هر ا»

مرقوم است همچنین است تا «غالباً».

و در «ر و و ف ر حیم» میگویم که بعد هر نون

لثوری یعنی خواه شکل خود یا شکل حرکت باشد چنانکه

در لفظ مذکور است هرگاه «ر» افتد، آن نون هم
به «ر» خوانده میشود و مانند اینکه «ر» و «فر» حیم خوانده
میشود.

و در خط لقیه کار مشق «ص ط» را ختم
میکنیم، و آن آسان است، زیرا مشق هر دو آمیخته
نوشته شده، و در اول شروع میگویم که کل شمار
کتابچه خود باین مشق دیده باشید که مصاد و منک
دارد، طان دارد، و جائیکه دامنک، بطریق
کمان برآمده ترقیم یافته باشد، چنان با حرف «جریمه»
یا «هجری» افتاده در آن تخصیص ایشان را
نگران میسازم تا درست نوشته باشند بعد

از ختم مشق، الفاظ آن را میگویم چنانکه بعد از مشق
 آن با حرف « و لاک » الفاظ آنرا میگویم
 و بعد از مشق با حروف « حمریمه » الفاظ آن
 و بعد از ختم کل مشق الفاظ باقیه آنرا میگویم که همه را
 تا آخر بیک دفعه مشق نمودن حافظه مبتدی گرفته نمیتواند
 و هر صنف را جدا جدا خوب کار میکند .

بعد مشق عین را شروع میکنیم، و بعد
 از تحریر آن با چهار حرف « و لاک » که عین
 علم است، الفاظ آنرا میگویم، اگر چه استاد
 اگر گاهی بگوید که این الفاظ مرقومه بحروف مفرده را
 خود شما مرکب نمائید هم میتواند، مگر آن اثر

بجا آوردن هجا از زبان غیر را این هجای
چشم دید نمیدهد .

بعد مشق عین سهرسته را شروع میکنیم، و آن چون
در جوار جمیع حروف بیقرار است و قبل ازین یاد
گرفته اند. والا باز تکرار میکنیم، لهذا بعد از ختم
کل مشق آن، الفاظ وی را میگویم .

روز بیست و چهارم ۲۵

سبق ۲۴ را از « رسول خدا » گرفته تا
انشاء الله میرسانیم چنانکه در « رسول خدا »
میگویم که کار اضافت را در اول کتاب هم
کرده اید، و در اینجا باز مفصلاً میگویم که در چنین دو لفظ

اول آنرا مضاف و دوم را مضاف الیه گویند،
 که اول از دوم باشد پس در زبان عربی بر آخر
 مضاف الیه کسره می آید، و در فارسی بر آخر مضاف
 چنانکه در «رَسُولُ اللَّهِ» و «رَسُولِ خُدَا»
 ظاهر و هویداست همچنین است «ابنوه خَلْق»
 «مولای ما» الی «ماملای شما» و نجب
 میگویم در آخر هر لفظ که الف باشد یا و او وقتیکه
 مضاف شود بلفظ دیگر بعد از آن یکسایمی
 تخانیه در آخر مضاف زاید می شود و هم تلفظاً
 و هم تحریراً .
 (اعلای شما اوتامای ما) درین و مثلاً

مدعا این است که در آخر هر لفظ چون چنان یای تختانیه
 باشد که بالف خوانده میشود مانند «اعلی
 اونی» وقتی که مضاف شود بلفظ دیگر آن تختانیه
 سابقه تحریر اتم بالف نوشته میشود، تا ترقیم
 و و یا پہلوی هم نه آیند .

(گفته او) و اینجا میگویم، هر لفظیکه در آخر آن
 «ه» باشد وقتی که مضاف شود بلفظ دیگر در آخر
 آن یکجای تختانیه زائد میگردد، اما تلفظ آن تحریراً
 چنانکه در الفاظ مسطورہ خوانده میشود .

(مسئله رئیس) هر همزه که در ابتدا یا
 در وسط کدام لفظ مرکب آید یکجای آن از بهروی خوانسته

میشود، در ابتدا چنانکه در «**نعلیس**» است
 و در وسط چنانکه در «**مسلمه**» افتاده و دیگر
 مرکب بر میدان صاف نوشته میشود چنانکه
 در «**ردوف**، **النشأ، الید**» ترقیم یافته
 و سبق «ایمان کلمه گفتن را» نیز باخر میرسانم .
 و در خط مشق «**فق**» سر بسته شروع
 میشود چون فرق و ایتنازی در بین خود ندارند لهذا
 بعد ختم کل مشق، الفاظ آن گفته میشود، و همچنین
 مشق سوراخدار آنها باخر رسانده بعد آن گفته
 میشود اما در مشق «**کل**» یک اطلاعی در باب
 کاف داده میشود، که بجوار الف، یا لام،

چشمکدار نوشته میشود، چنانکه در مشق ما
 مذکور در دو جای مزبور مسطور است، و چون در
 الفاظ آن لفظ «الله» هم می آید و مای آن
 یک تخصیصی بخود دارد لهذا درین لفظ مبارک
 تکرار مینمایم تا بدرجه خوشخطی برسند، از الفاظ
 شش ورق که هر روزه چیزی از آن برآ
 شاگردان نوشته میشوند، و ایشان بخوانند
 متعلقه لفظ مبارک «الله» که آخر
 لفظ اول بضم خوانده میشود

عبدُالله، رُالله، بُالله، تُالله، مُالله،
 خیرُالله، امانُالله، امینُالله، هدایتُالله

غایتُ الله، حیاتُ الله، حبیبُ الله
 نصرُ الله، امیرُ الله، فقیرُ الله، عظیمُ الله
 عصمتُ الله، «این یک مابعد از سبب دیگر
 بکسر خوانده میشود» بسم الله .

متعلقه دین

خیرُ الدین، بُ الدین، مُ الدین، ن الدین
 م الدین، ر الدین، نظامُ الدین، زبانُ الدین
 عینُ الدین، قطبُ الدین، شمسُ الدین
 غیاثُ الدین، شهابُ الدین، ضیاءُ الدین
 بهارُ الدین، احمدُ الدین، جمالُ الدین، کمالُ الدین
 بدرُ الدین .

«متعلقه محمد محمود، احمد، غلام جهان، خان»
 غلام قادر، غلام فاروق، غلام محی الدین، غلام حبیب
 غلام محمد، غلام احمد، غلام صدیق، غلام علی، غلام جان
 غلام خان، غلام سرور، غلام حیدر، غلام نبی
 غلام دوستگیر، محمد رسول، سلطان محمد، آغا محمد
 تاج محمد خان، گل محمد خان، احمد علیخان، علی احمد خان
 نور احمد خان، احمد جان، علی جان، شیر جان
 محمود جان، سید محمود، دوست محمد خان.

متعلقه سید میر میرزا

احمد میر سید میر سید احمد، میر احمد خان
 میرزا محمود خان، میرزا عبد الحکیم خان، میرزا معروض خان

میرزا نور محمد خان .

متعلقہ عہد

عبد القادر، عبد القدیر، عبد الغفور، عبد القدوس
عبد الحمید، عبد الحمید، عبد الغنی خان، عبد الغیاث خان

عبد السلام، عبد السمیع، عبد الشافی، عبد الرحمن
عبد الرحیم، عبد الصمد، عبد الرؤف .

«متعلقہ ناظر، وزیر، ملا، اخند، حاجی، ملک»

ناظر کارخانہ، ناظر کاریز، ناظر حضور، وزیر عربیہ

وزیر خارجیہ، وزیر داخلہ، وزیر عدلیہ، وزیر تجارت

وزیر معارف، وزیر مالیہ، ملک غلام خان، ملک

محمد شریف خان، ملک عطا محمد خان، ملک عبد الجلیل خان

ملا موسی آخند، ملا دولت آخند، ملا آدم خان
 غلام محمد آخند زاده، سید محمد آخند زاده، محمد صدیق
 آخند زاده، عبد الرحیم آخند زاده، حاجی کامران، حاجی
 محمد افضل، حاجی باشی.

متعلق معلم، متعلم

ملا غلام حیدر خان معلم، ملا قلندر خان معلم، میر اکبر
 متعلم، علیجان متعلم، لعل جان تجار، محمد عثمان تجار
 قرآن خدا، دین، متعلق اضافت

معلم ما، اقا سید شهاب، معلم خوب نعمت خدا
 متعلم خوب نیکنامی استاد، متعلم بد وقت پدر
 پدر شهاب، استاد ما، مدرس بیدعا، فضل خدا

انارقند مار، بگی اعلیٰ، خوبی هوا، کوه شیر دروازه
 کشمیر، ماشینخانه، پادشاه عادل، استاد قابل
 روش نو، علم دشمن شکن، کتاب ابتدائیه امانیه
 مسجد بلخشتی، آبادی نو، مرج سرخ، سگ ابلق
 زغال مراد خانی، چراغ برقی، گوسفند سفید
 بزغال سیاه، گنجشک بهاری، میان صحر، آب
 پنهان، برج لغمان، ارد میدان، قورمه پلو با تری
 قلم انگریزی، دریشی خوب، ماهوت اعلیٰ، ساعت
 روسی، تفنگ جرمی، شمشیر ایرانی، شفا لوی
 سرخ، چای فامل، شیر گاو، تیغ مسند
 اسپسند، پوستین خفک، دوره کچت

موزه پوست ماهی، لحاف روسی، کرج انگریزی
 پنیر تازه، زرد الوی قیسی، خرابی خرابات، آبادی
 اهل علم، کباب تکه، نان خاصه، سبزی تازه،
 انجیر قندار خوب است، ناک کابل شیرین است
 این قدر روسی است، حیدر بقال، خان محمد قصاب
 سنج درغمان، شورنخود مساله دار، بلبوی شیرین
 نخود بریان، گوچه جتنگلک .

متعلقه خزانه دار، کلانتر، خانه ساما، تحویلدار
 اعلحضرت غازی، غلام حیدر خان خزانه دار، سید
 غوث الدین خان خزانه دار، خان محمد خان خانه ساما
 باشی، شهزاده خان تحویلدار، عبدالغیر خان داکتر

میرپاچا خان شما، تحویلدار دریشی، شموی اجاره دار
جناب قاضی صاحب، جناب والا شان
یاور صاحب، جناب اخنذرزاده صاحب مغفوب
بلندترین قوتها کدام است! قوت علم از همه بالاتر است
پهلوانان کی علم دارند؟ هر که در علم پهلوانی بهتر باشد
بر دیگری غالب میاید، آخرین حال فقره را هم خواهد
میتوانید، کلوله پشته، میمنه، کلکنه، هم از الفاظ مشکل
میباشد، لیل جمعه ۸ عقرب ۱۳۰۳

روز عییت و ششم

چون الفاظ کیفیت دار با تمام رسید، لهذا
در خواندن رقعہ - مشفق معظم من اسب

از محمود واقع سبق ۲۶ الی آخره که بعد از ختم
 مشقه‌های حروف بتدی نوشته میشود بایشان
 میخوانم.

و در خط مشق میم را شروع میکنیم، اولاً بهمراه
 چهار حرف « د ل ا ک » مشق کرده یعنی میم
 مآش را تحریر داشته بعد الفاظ آنرا میگویم
 بعد چون بهمراه پنج حرف « م ه ج ر ی » مشق کنند
 بعد الفاظ متعلقه آنرا میگویم چون بلفظ مبارک
 « محمد ^{۳۵} » رسد و آن مشق مثل است بر دو میم
 « مهر، مآش » لهذا در نوشتن آن خوب
 کوشش و تکرار میکنیم، تا بدرجه خوشخطی برسایند،

بعد بهمه کل حروف باقیه یعنی مشق میم میرا با آخر رسانده
بعد از آن الفاظ آنرا میگویم و ایشان مینویسند.

روز نهمیت و مقفم بیست و هشتم

در خواندن سلسله یکنانگی «بابست» را
بایشان خوانده و میگویم که خانه بندی که شما در قاعده سوم
بودید که «بن، می، ت، پ، ث»
وقتیکه در آخر نباشند این را را خانه گویند فرقی
بنقط میشود حال شروع میشود چنانکه «مکن» را هم
نوشته کرده میستوانید که رساندن میم را بکاف
از مشق میم، و کاف را بنون از مشق کاف یاد

دارید، اما هرگاه نون آن در اول آید مانند «نکات»
 یا در وسط افتد مانند «کنم» آنرا ننویسید پس
 یحیانه ابتدائی بجز ارکل حروف یکقرار مرقوم نمیکرد
 بلکه با اشکال مختلفه میآید چنانکه درین سلسله بابت
 دیده میشود بنابراین که در حفظ این سلسله تحریر او تلفظاً
 واجب است، اما ایوم تلفظاً حفظ کنید و یک
 یک دفعه «نانت» و «یایت» و «ثانت»
 و «یایت» «ثانت» الی آخره نیز با هم میخوانیم
 تا بدانند که هر کدام این شش حرف بهمین کتابل
 معین ریخته و نوشته میشوند، و در خط مشق «۵»
 ابتدائی را نموده بعد الفاظ آنرا من میگویم و ایشان

مینویسند و بعد از آن مشق « ه » مابینی را کرده
 بعد از ختم آن الفاظ آنرا من میگویم و متبدیان مرقوم
 میدارند، و مشتقهای حروف دین روز ختم میشود.

روز بیست و نهم

در خواندن رقعته متعلقه سلسله یکنواختی :-

مهربان نائب صاحب داین باشند واقع سبق ۲۹
 تالفظ « مد نظر هم دارد » بقرار سر رشته
 سابقه بایشان تکرار و ضبط مینمایم،

و در خط همان رقعته « مشفق معظم من اسب
 از محمود » که آن روز با خوانده شده بود،
 نوشته میکنم چنانکه هر لفظ را چون بگویم نوبت

بنوبت یک یک مبتدی بجا نموده از بسته و نا
 بسته آن هم گفته بعد حسب القانون مشق نامه
 کار کرده شدگی را خودشان مینویسند، هر مبتدی
 در هر جا که غلط کند، هرگاه بسخن الزام خود را قبول نمود
 یا دش آمده همان است که بار دیگر مطابق قانون امتحان
 خود مینویسد و الا آن لفظ غلط کرده را در کتابچه خودش
 نشانداده میگویم که درین روزها این را مشق کردید
 همچنین تا آخر میرسانم،

و در لفظ «و السلام» آخر رقعہ اول چند لفظی
 از مانند عبد الستار، عبد القدیر و خرد را گفته
 و بایشان بجا نموده تا از بودن الف لام اول لفظ

ثانی خوب بدانند و بشد واقع مابین کلمه چون
 «خراد ، شداد» هم بازی نخورند، بعد لفظ
 «والسلام» را بایشان بجا نموده مرقوم میدارند
 و بعضی الفاظ را مانند «مطاع معظّم» را
 از سبب در عنوان افتادن آن یکشش هم
 نشان میدهم.

روز یکم

در خواندن :- سلسله دو خانگی «ایما بیت»
 بمبتدیان منخوانم و حفظشان میکنم، و چون این سلسله
 تمام کار باقی مانده خط را جوابده است لهذا
 در نوشتن این سلسله خوب کوشش میکنم اولاً همه

بر تخته سیاه کلان نوشته پیش روی شان
 قصابی میکنم یعنی چنان تجزیه مینمایم که مبدا و مقطع هر حرف را
 خوب بدانند، و در باب سلسله سه خانگی میگویم
 که از اینجا نه دهن مورچه نوشتن و هر لفظ سلسله دو خانگی
 در زیر آن ملحق داشتند سلسله سه خانگی درست
 میشود اینچنین «بنیایینیت» و غیره الا سه
 لفظ «پیریش بین» که آن لفظ نیز بایشان خوانده
 و حفظ شان میکنم و در محاذی نوشتن نقاط، بسیار
 بازخواست میکنم که هر کدام آن محاذی خانه خود باشند
 نه چون تجمین نویسان سابقه، و اگر چه در سلسله
 «بابست» خانه و مرکب آن بحشم معلوم است

مگر کلفظ سلسله یکنانگی با یک لفظ دو خانگی جوړه
 جوړه نوشته کرده و لفظ دو خانگی را از زیر خمی و
 قصابی میکنم تا بمقابل همدیگر خوب معلوم شوند، و آن
 سه لفظ سلسله سه خانگی را نیز بر موقع شان
 می آورم اینچنین (بابیا) (بت، بیت)
 (بج، پنج) (بد، پند) (بر، پیر، پیر) و در لفظ
 «پیر» میگویم که هر دو خانه آن خمیر گشته یکنانه لگ
 گردیده و در «پیر» باز یکنانه باریک بران افروزد
 (بش، پیش، تبیش) در لفظ «پیش» خانه
 اول آن همان مانند دهن مورچه است، و دوم و
 آن خط باریکی است که از زیر دهن مورچه تا دندان

اول سین رسیده، و در پیش (کجانه باریکی بر پیش نه کور افروزد
 (بش پیش) در لفظ «پیش»
 کشته را آنچه بچشم دیده میشود انهمه خانه اول است
 خانه دوم آن چون تیغ در غلاف درآمده در سر سین
 پنهان گشته تا هر جا که خیال کنید آنجا را زخمی بسازید،
 (بص نهض) (بط بهطار) (بع تیغ)
 (بف نهف) (بق تبق) (بقا تبقا)
 (بک بیک) (بکا بیکا) (بل بیل)
 (بم بهم)

(بن بین بین) در سه خانگی آن، همان
 «بین» است مگر کجانه باریکی بر آن افروخته،

(بویو) (بهینه) (بهاتنها) (بی نبی)

روزی و یکم

چنانکه تلفظاً در یک یکجوره تقریر کرده شد. در خط نیز یک
یکجوره ازین الفاظ واقعه خطوط واحدینه را مشق میکنم
مگر اولاً دهن مورچه و جوره را نشان میدهم که کار بسیار
برایشان موقوف است.

(۶) این دهن مورچه را بطریق کمان درآمده خور دی
رسم کن پس چنانکه مانند یک کاسه خور دی بوده
که بیرون آن باریک و مابین آن تکی باشد
و دهن آن بالکل بطرف بالا برآید برابر هم نباشد

بلکه اندکی میل بجانب راست بالا داشته باشد .
 (س) در نوشتن جوهره اولاً مانند دندان اول
 و دوم سین مفرد را مرقوم داشته بعد همان دهمین
 مورچه را با اندکی کلافی بآن ملحق دارید .
 (با بیا) نوشتن « با » را همان است که در مشق
 اول مرکبات یاد گرفته اید ، اما « بیا » همان جوهره است
 که حال دانستید مگر آخر آنرا بطرف الف بالایی
 برابر میرود و چون این سه جوهره « بد پسند »
 « یک یک » « بل سل » مشابه است
 باندک و راول که هر چهار آن بجز ا حروف « د لاک »
 میشوند ، لهذا بعد اول مرقوم دارید ، مگر در « بد بعد از

اندکی بالا نمودن «ر» مفرد را بران متصل سازید
 و در «پند» همچنین، و در «پاک پاک» از بنصف
 الف نمای هر یک شش کاف را شروع کنید،
 و در «بل بل» یک ثلث الف نمای آن را
 بالا از موقع اتصال برده و دو ثلث آن را پایان
 آورده باشید،

(بیت بیت) نوشتن «بت» باز مثل
 نوشتن دندان اول و دوم سین مفرد است
 و قتی که قلم از بهر رسم دندان سوم میرود، بی مفرد را در
 دل گرفته با انجام رسانید، و در نوشتن «بیت»
 اولاً همان لفظ «بر» را که در اول سلسله اشکال

مختلفه یا اگر فستید مرقوم داشته، مگر اندکی خوابانیده
بعد «ب» مغرور را بآن ملحق دارید چنانکه نوک تیز
اول «ب» اندکی معلوم باشد اینچنین «بیت».

روزی و دوم

(نکته پنج) در نوشتن «نک» همان است
که چون مرکز کاف مرقوم داشته و از یکجای مناسب
شروع نموده چنان که نه بسیار پست باشد نه نهایت
بلند، اگر چیزی از قاعده لازم درازتر باشد بهتر است
تا من حیث المجموع مثل عین نه نماید، و در اینجا
مرکز مذکور حجم شروع میشود، و در «نک» همان خانه
دهن مورچه را اندک باریک نوشته از نوک آخر آن

کمان برآمده شروع نموده، در انجام آن جمیم را
متصل و مرقوم دارید، و این سه جور دیگر .
(بی نبی) (جمیم) (بها تنها) که دو خانگی یک
مشابه «پنج» اند، لهذا متصل آن میگیرید چنانکه
لفظ «بی» را همان است که در شق دوم مرکب باب
یاد گرفتید، و در «بی» همان دو خانه «پنج» را برگردان
«ی» رساند آنست ،

و در «جمیم» در نوشتن لفظ یکنانگی آن همان است
که یکنوازی یک چپ پایان رفته را مرقوم داشته
در انجام آن میم مفرد را متصل دارید، یک سفید
تیزی که در بین آن خط خورد، و سر میم محسوس میشود

باید که آنرا وقت اتصال هر حرف با میم خوب واضح
آورده باشید یعنی آخر حرف سابق را بحال نازکی بموقع
اتصال میم رسانید تا شاید تا او را از حالت خود
هیچ تغییری ندهد و در «میم» همان دو خانه
«پنج» را مرقوم نموده در آخر آن میم را وصل
نمائید و از هر خوب دانستن موقع اتصال میم
و درست نوشتن آن سفیدی تیز نازک، الفاظ
«نمک، سمک، صمد» را در اینجا خوب

مشق کنید.

(بر پیر پییر) همان است که دو لفظ اول آن را
در اول سلسله اشکال مختلفه بعضی حروف دانستید

و در سوم آن باز دو دندان سین دندانۀ دارم در انوشته
 چون قلم از بهر نوشتن دندان سوم بجانب پایان رود
 همان لفظ «پیر» اموخته را در دل گرفته مرقوم دارید
 (بش پیش پیش) در نوشتن یگانگی آن نیم
 الفک را نوشته کرده اند که در حقیقت خانه
 او است دندان اول سین دندانۀ دار برسانید
 و در دو خانگی اول دهن مورچه را مرقوم داشته که آن
 خانه اول است و از زیر آن یک خط باریکی بطرف
 چپ پایان برده دندان اول سین دندانۀ دار برسانید
 که آن خانه دوم است و در سه خانگی آن اولاً بجهت
 مرقوم داشته بعد آن خط باریکی که خانه سوم است

از زیر جوهر گرفته تا اول سین دندانها را برسانید .

روزی و سوم

(بشش پیش) در نوشتن یخا نگلی آن
 گردن نیم الفک را در سر سین کشیدار صاف
 می آورید ، و در دو خانگی مانند دو دندان سین مفرد را
 نوشته چون از بهر ترقیم دندان سوم قلم پایان می آید
 سین کشیدار را مرقوم دارید و آنچه در آن محسوس
 میشود آنهمه خانه اول اوست خانه دوم آن چون
 تنبع در غلاف در آمده و در سر سین کشیدار در آورده
 صاف مرقوم دارید ، گویا خانه اول و دوم او اینچنین
 و اینقدر است .

(بص نبض) یکنانگی این را همان است که
 در مفردات در بحث «ص» مفروید گرفته و در
 دو خانگی بها تقدیریکه بدو خانه از بهر پیش کششدار
 فرض کرده و علیحده نوشته بودید مرقوم دارید بعد
 قلم را یکبار بالا نموده بعد صادر ابران سوار کنید
 (بط بيطار) یکنانگی و دو خانگی آن لقبدار
 «بص نبض» است مگر در یکنانگی بینیک آن
 باریک میاید، یک الف نمائی بر محاذی وسط چشم
 آن پایان میشود،

(بع تیغ) اول این دو لفظ را در مفردات در بحث
 عین مفروید گرفته و در «تیغ» باز مانده

دو خانه « نبض » نوشته عین سرشته را بران
سوار نماید ،

(بق نبض) در یکنواختی این همان نیم الفک
نوشته برگردن آن قاف سوراخدار را چنان
سوار نماید که در قاف عقل یا دگر فته بودید ، و بتفاوت
نقطه معین بدارید .

(بق تیق) در لفظ اول ایشان نیم الفک را
مرقوم داشتند ، برگردن آن قاف مفرد را سوار
کنید ، و در دوم باز همان دو خانه نبض را تحریر نمود
بعد قاف مفرد را بران مرقوم دارید .
(بقا تیف) در اول آن برگردن نیم الفک قاف

سورخدار بقرار قاف عقل، و در دوم آن بعد از
دو خانه مانند نبض، قاف مذکور سوار میشود.

(بن بین بین) در یکجا نگلی اول «ما» را قدری
باریک مرقوم داشتیم چون خواهی که بطرف
الف بالا بری از بهتر الف خورد راسته بجانب
پایان برابر، برده باشی چنانکه سر دوم انخانه
هم اندک تیز نماید، بعد از آن نون از اباتم
رسانید اینچنین «بن» و در دو خانگی آن اولاً
دهن مورچه نوشته چنانکه نوک دوم آن قدری
از نوک اول بالا رفته باشد و از اینجا همسان
«بن» که حال یاد گرفتید مرقوم دارید، تا در مابین

خانه اول و گردن نون بچیان کوچه پیدا شود که دهن آن
 تنگ و آخر آن قدری از دهن وی فراخ تر باشد
 اینچنین «بین» و در سه خانگی آن نوک آخر جوره را
 قدری بالا برده بعد همان «بن» را مرقوم میدارید
 تا باز همان طور کوچه پیدا شود، اینچنین «بین»
 (بونیو) اول آنرا در مشق سوم مرکبات دانستید
 و دوم آنرا مانند «تیتق» مرقوم داشته مگر بعض
 دامن قاف دُم و او را تحریر میدارید،
 (به بنه) اول این را در سلسله اشکال مختلفه بعض
 حروف یاد گرفتید، و دم آن مانند «بت»
 نوشته چون بنصف کشش رسیدید مانند «به»

بطرف پایان یک نیش نازکی را مرقوم دارید .
 (نمونه) و بستن دهن مورچه و جوره را چنان کرده
 باشید، که دهن مورچه را نوشته از وسط زیر آن
 جوره را متصل دارید، و از وسط زیر خانه دوم
 جوره - جوره دیگر را ملحق دارید، همچنین تا هر چند
 که خواسته باشید، بموجب سوا الهای مختلفه
 کار هر بتدیر اید و اصلاح کنم،

روزی چهارم

گویم هر یک خانه و زیاده که بر یک حرف سوار باشند آن
 حرف را مرکب او گویند چنانکه در «بج» بی خانه
 جیم مرکب اوست، و در «بل» بی خانه لام

مرکب اوست، همچنین است در سلسله دو خانگی
 و زیاده، پس اولاً ما و شما در سلسله یکنانگی سوال
 و جواب بسیار میکنیم تا درین خوب شوید بعد در
 سلسله دو خانگی و زیاده حرف میزنیم و در جواب
 جمیع حروف، شکل حرف اول آن مرکب یاد
 میشود چنانکه دو خانه و خا، مرکب «پنج» را بیاد
 میدید، من :- یکنانه وقاف مرکب چه بیاد
 میدید؟ مبتدی بق .

من :- یکنانه وخی مرکب چه بیاد میدید؟ مبتدی
 «نج» .

من :- یکنانه و بی مرکب ؟ مبتدی :- بت همچنین

نامیه شاگردان خوب شوند بعد در سلسله دو خانگی
کار میکنیم اینچنین :-

من :- دو خانه و لام مرکب چه یاد داد؟ مبتدی :-

«بیل» من :- دو خانه و نون مرکب؟ مبتدی :-

«بین» همچنین در کل این پس در زیاده از دو خانه

اگر سوال باشد همین قالب دو خانگی را از ان منها

نموده هرگاه جفت باقیمانده همه را بخوره پر کرده بعد

همان قالب منها کرده را با آن متصل بدارید و هرگاه

طاق ماند اول آنرا دهن مورچه گذاشته باقی را

بخوره پر کرده بعد همان منها کرده را با ایشان متصل

میسازیم اینچنین :-

من :- شش خانه و عین مرکب ؛ مبتدی :-
 دو جوره را نوشته « تیغ » را بان ملحق میسازیم
 اینچنین مسلّم .

من :- پنج خانه و دال مرکب ؛ مبتدی :- دهن
 مورچه و یکجوره و « پند » اینچنین بیفیند .
 و اگر خانه بسیار باشد و یکی از سه حرف « رس ن »
 مرکب آن گفته شود ، پس یکی از سه قالب « پنی
 بیش بین » را از آن منها کرده باقی را بهمان
 جفت و طاق پر نموده در آخر آن همان قالب منها
 کرده سه خانگی را بان ملحق سازید چنانچه :-

من :- هفت خانه و « ر » مرکب ؛ مبتدی :-

دو جوره و همان «پنیر» را بان ملحق میدارم .
 من :- ده خانه و سین مرکب ؟ بقصدی :- یکدین
 مورچه و سه جوره را مینویسم که بخت شود ، بعد همان
 «بیش» منها کرده را بان ملحق میازم تا ده شوند .
 من :- شش خانه و نون مرکب ؟ بمبستی :-
 و من مورچه و یک جوره را نوشته بعد همان «سین»
 بان ملحق میدارم اینچنین «سین» .

و اگر درین سوال و جواب حاجت بنوشتن
 خانه های بسیار شود خود مینویسم تا درین
 اول کار مقیدیان در زیر بار نیایند .

روزی و پنجم

اگر اینجا باز نام، یعنی سرپوش هم داشته باشد
 پس در صفحه یازدهم کتابچه مخور و خط که بر یکخته کاغذ آمده
 و یادین کتاب دیده حلقهای جمیع حروف را
 بنحو معلوم کنید، تا بدانید که بعد از اینجا کردن است
 و گردن سرپوش هم بخانه محسوب میشود، و اگر یکی از
 دو حرف «س ط» که گردن ندارند،
 سرپوش باشند، پس نوشتن ایشان بعینه نوشتن
 خانه اول شان باشد چنانکه:
 من : جیم و چهار خانه و مرکب الف را مرقوم دارید؟
 مبتدی جلین پنج خانه شد لهذا گردن جیم را دهن موچه میکنم

و یکجوره را مرقوم داشته همان «بیا» را بآن
ملحق میسازم،

من: - سین کششده اروسه خانه و مرکب الف؛

مبتدی: جمله چهار شد سین کششده اروسه خانه

جوره می آورم که آنرا زیر خود کند و خانه لک آن

بماند بعد «بیا» را بآن ملحق مینمایم اینچنین «سسا».

من: طوی و چهار خانه و مرکب دال؛ مبتدی: -

چون طوی را نوشتم، گویا دهن مورچه را نوشتم

بعد یکجوره را ببینیک آن ملحق داشته و همان

«پند» را بآن ملحق میدارم اینچنین «طیبید».

بعد ازین چون الفاظ موضوعه میگویم، لهذا اول هجا

آنرا گفته بعد طریق نوشتن آنرا بگویند .
 من :- عینینش ؟ بتدی :- عین یا نون
 یا نون دوم و مرکب شین دنداندار ؛ عین را
 بر اول خانه جور می آورم یا از حلق عین جور به راسته
 می کنم تا یکنخانه آنرا عین باطل کند و یکی بماند ، بعد
 « نیش » را بآن ملحق می سازم تا چنین « عینینش »
 شود و هرگاه بسین کشدار مرقوم دارم ، پس
 چون « پیش » را از پنج منها نمودم سه ماند
 و آن طاق است بنا بر آن گردن عین را دهن مورچه
 کرده یکجوره را بآن ملحق داشته بعد پیش کشدار
 می نویسم اینچنین « عینینش » .

من :- حال انشاء الله در ین باب خوب شدید
 همان رقعہ «محرران نائب صاحب»
 در کتابهاے خود باز نمایند تا یک دفعہ باتفاق ہدیہ
 جمیع قالب های بابت را در ان بیایم ، بعد کتابہا را
 جمع کردہ از یاد یک یک لفظ آنرا من میگویم و شمانوشتہ
 ہمچنین بعمل میآوریم بلکہ مکرر می نویسیم تا در ذہن خوب
 رسوخ یابد .

روزی و ششم و سی و ہفتم
 در خواندن رقعہ ۳ متعلقہ سلسلہ دو خانگی بعنوان :-
 «برادر گرام من از شفقت دینی» واقع سبتی ۳۶
 و ۳۷ را خواندہ ، و ضبط کردہ ، بعد جمیع قالبہاے

«بیابیت» را در آن پیدا میکنیم و در نوشتن
نیز همین رقه را من میگویم و ایشان می نویسند مگر یک
از روی کتاب همه الفاظ سلسله دو خانگی را در آن
ملاحظه میکنیم.

روزی و هشتم و سی و نهم
در خواندن از «افغانستان» گرفته الی ارجمند
عبدالباقی میرسانم.

روزی و نهم الی اهل و سوم
در خواندن رقه ۴۰ بالفاظ یخانه در بین دو حرف
متعلقه همان سلسله دو خانگی بعنوان ارجمند
عبدالباقی کبطان واقع سبق ۴۰ تا ۳۴ را

بایشان میخوانم ، و بعد از ضبط یکدفعه همه الفاظ دو خانگی
از حلق حرف سابق گرفته شده را در آن می یابیم ،
بعد در نوشتن نیز همین رقعہ را مینویسیم ، مگر چون
این رقعہ بسیار دراز است لهذا در خواندن و نوشتن
نصف آن بیکروز ، و نصف باقی آن بر روز دیگر
کار میکنیم .

روز چهارم و چهارم و چهارم و پنجم
در خواندن آن رقعہ پنجم سه خانگی « محبت بنیان » کار
میکنم .

و در نوشتن نیز همین رقعہ را مینویسیم مگر یکدفعه الفاظ
دو خانگی و سه خانگی « پیشتر پیشتر » را در آن

پیدا میکنیم بعد یک یک لفظ را من میگویم و ایشان
مینویسند.

روز چهارم و هشتم

در خواندن و نوشتن رقعہ بالفاظیکہ دو خانہ در بین دارد
و معنون بعنوان : عالیجاان محمد حنیف خان کبطان
مینویسند.

روز چهارم و هفتم الی پنجاه و یکم

از «یکسال این دو اژده ماه است» گرفته الی رقعہ
بهفتم میرسانم و رقعہ بهفتم اگر چه در متن آمده مگر آخر
الامر امضا برین شده که در خط کار نمیشود و بجای او
خانه های کثیره بر مرکبهای مختلفه کار میشود.

روز پنجاه و دوم الی سبقت (۲۴)
مطابق تقسیم متن

در خواندن رقعۀ هفتم الفاظ چهار خانگی
«نجاتینا ما» واقع سبقت ۵۲ را کار میکنیم
رقعۀ هفتمگانه پوره شد،
تا حال در حساب فی روز یک سوال گفته میشد، تا در عدد
نویسی حفظ همان حالت سابق یافتگی شان باشد
و پس ازین ترجیح برای حساب میباشد، و بعد از
حساب باز خط مزج است، لهذا چند دقیقه هر روز
در خواندن سبقتها باقیۀ کتاب بدارا میخوانند

و در نوشتن همین رقعہ مایه شگانه را از سر گرفتہ
 بمقتدیان خود تکرار میکنیم، تا صاف دست و دلیر شوند،
 بعد چند عنوان ضروریہ شان بایشان خوانند
 و حفظ نموده و اظهار مافی الضمیر خود را بقلم نموده باشند
 و آنچه لازم بیند، و بہر زبانیکہ در دل شان گذرد
 بقلم ظاہر نموده باشد، و من اصلاح آنرا نموده
 فرق زبان محاورہ و زبان کتاب را بایشان
 ہدایت مینمایم تا در مکتوب نویسی خوب شوند.

حساب بعد از عدد نویسی

جمع را ہمانست کہ بعض فریقہاے خوب قبل برین
 ہم بعد روز ما کار آنرا کرده باشند، و در اوّل

هر عمل خواه جمیع باشد یا ضرب یا تفریق یا تقسیم
 یک سوال عبارت از این که از بهر بنا کردن آن کار گفته میشود
 پس آنچه در جمع لازم المراتب است این که سطر
 دوم بسطر اول آن قدر قریب باید نگاشت که دوم اعداد
 سطر بالا بسطر اعداد سطر پایان رسیده باشد همچنین
 هر سطر پایان را بسطر بالای خود چنین قریب داشته
 باشد، و چون سطور اعداد ختم شوند، یک خط مستقیم
 که در زیر آن میگذارند نیز این چنین قریب باشد که دوم
 بعضی از اعداد بالا را بریده باشند، و باز اعداد
 سطر جمع باین خط مستقیم چنان قریب نگاشته
 باشند که سر بعضی بخط مذکور، اس نموده باشند.

و هم درین ایام جمع، چیزی از وقت حساب بحفظ
 پیاژه داده باشد که آنرا ضرب زبانی گویند، و پیاژه
 بر کاغذ نوشته رانند و هر قیدی که بینند معلم بالضرو
 همان پیاژه را باره کند که بودن آن نزد دستیار
 ایشان را نا کام میسازند، و حفظ آن چنین است
 که هر عدد را از نفس خودش گرفته بطرف بالا
 تانته برده باشد چنانکه :

حفظ ضرب زبانی روز اول

یک یک، یک یک، دو، دو، یک سه، سه؛
 یک چار، چار؛ یک پنج، پنج؛ الی یک نه، نه؛
 دو، دو، چار؛ دو سه، شش؛ دو چار، هشت؛

الی دونه ، هژده ؛

سه سه ، نه ؛ سه چار ، دوازده ؛ سه پنج ، پانزده ؛

الی سه نه ، بیست و هفت ؛

حفظ ضرب بانی روز دوم

چار چار ، شانزده ؛ چار پنج ، بیست ؛ الی

چار نه ، سی و شش ؛ پنج پنج ، بیست و پنج ؛ پنج

شش ، سی ؛ الی پنج نه ، چهل و پنج ؛

حفظ ضرب بانی روز سوم

شش شش ، سی و شش ؛ شش هفت ، چهل و دو ؛

الی شش نه ، پنجاه و چهار ؛

هفت هفت ، چهل و نه ؛ هفت هشت ، پنجاه و شش ؛

هفت نه، شصت و سه؛

هشت هشت، شصت و چهار؛ هشت نه،

هفتاد و دو؛ نه نه، هشتاد و یک؛ .

و بعد از کمال نخکی ضرب؛ پاژه ۱۱ و ۱۲، و نیز

حفظ باید کرد و در امتحان پاژه باید که اکثر معتمد

عد کلان را مقدم نموده بگوید هشت شش چند

مگر مستدی در دل خود عدد خود را مقدم

داشته باشد یعنی شش هشت را خفیه در دل خود

خوانده جزو آخر آن یعنی چهل و هشت بلند بگوید

و در عمل ضرب در چنان سوالیکه در اول آن صفر

یا اصفار باشند در مضروب فیه باشد یا در مضروب

یا در هر دو آنهمه را اولاً در زیر خط بیاورند اینچنین:

$$\begin{array}{r} ۸۶۰۶۹ : \\ \hline \end{array}$$

و حاصل ضرب هر عدد را از زیر خود آن شروع نموده باشد پس صفریکه در مابین عدد مضروب آید، چون او را در ضرب اثر و حاصل نیست لهذا سطر صفر بالکل متروک میشود در زیر آن هیچ نوشته نمیشود بنا بر مذکور عمل مسطور فوق چنین باشد:

$$\begin{array}{r} ۸۶۰۶۹ : \\ \hline ۷۷۴۶۳۰۰۰ \\ ۳۴۴۲۸ \\ ۱۷۲۱۴ \\ \hline ۲۰۷۳۴۲۶۳۰۰۰ \end{array}$$

بعد ضرب، تقسیم خورد شروع میشود، و در آن تا آنکه مقسوم علیه یکی از احاد باشد صفر باشد یا صفر دار

ضبط نمایند، چون بتدیان در آن خوب شوند، بعد بر
مقسوم علیه اجزای ضربی دار، کار نموده باشند
چنانکه مقسوم علیه اگر هفت هزار و دوصد باشد
که شکل «۷۲» دارد، بتقسیم خورد، یکدفعه بر یکخرو
۷۲ تقسیم نموده باز خارج را بر جزو دیگر آن تقسیم نماید

$$\begin{array}{r} \text{اینچنین} \\ 9244098185 \\ \underline{850122-85} \\ 740-2 \end{array}$$

باقی = ۱۸۱۵

که خارج قسمت ششصد و چهل شد، و از بهیض افتن
باقی چون باقی آخر را در مقسوم علیه اول ضرب نموده
نوشتیم، باقی اول را بر جانب راست آن ارتقا
نمودیم شد ۱۸۱۵ بعد عمل تفریق را با ایشان ضبط نمود

از ممکن و ناممکن آن توسط سوالهای زیاد میسر است .
 تا بجز دیدن بدانند که تفریق این عدد از آن عدد ممکن است
 یا نیست ، و بر جای ناممکن آن انگشت بگذار و بعد تقسیم
 کلان را با و شروع نموده میگویم که ما قبل آخر مقسوم علیه
 اگر عدد کلان یعنی ۹ یا ۸ یا ۷ باشد درجه آخر را
 یکی اضافه خیال کرده ، و مقسوم بنجیده باشید
 که چند کرت در آن میخورد ، تا سرگردانی شما کمتر باشد
 چون در اول هر عمل یکدو سوال عبارتی از تعبیر
 و استن فائده آنکار گفته باشیم نه زیاد و بعد از یاد گرفتن
 هر چهار عمل مذکور حال از جمع گرفته الی تقسیم جمیع سوالها
 عبارتی آن با و میکنم .

(دانستن اصل طریق سوالهای عبارتی)

حال چون شروع بسوالهای عبارتی است
اولاً در چهار عمل جمع و تفریق و ضرب و تقسیم گفته
میشود که در هر کدام ایشان کم از کم سه رقم میباشند
از آن سه رقم هر رقمیکه مجهول شود، بتوسط آن دو رقم
معلوم همان سوم مجهول هم معلوم میگردد، چنانکه
اولاً در باب جمع میگویم که کمتر از دو عدد معلوم
صورت در آن نبندد و مثال هر عمل را من در اعداد
کم میگویم، تا فکر شما براه و روش آن رسید بدانید
که اصل کار بر سخن هوش کردن است که تا روش
حل آنرا دریابید، و مثال را بعد دکلان گفتن بجز

و از خطا ساختن پیوسته می مدعای دیگر در آن نیست

چنانکه $۲۳ + ۱۲ = ۳۵$ پس درین سه عدد اگر «محل

جمع» مجهول باشد همانست که بقرار مذکور معلوم

بینمایید، و اگر دفعه اول یعنی «۲۳» مجهول باشد

پس رقم دوم، که «۱۲» است از «۳۵» تفریق

نموده تا بماند «۲۳» همچنین معلوم میشود اگر

رقم دوم یعنی «۱۲» مجهول باشد، مگر اصل کار

بفکر خود انسان تعلیق دارد

اگر سائلی گوید، کدام عدد است که «۱۲» از آن

تفریق کنیم و از باقی «۵» را کم کنیم باقی بماند «۸»

اگر چه دو دفعه لفظ تفریق در سوال خود گفت مگر سؤال

جمع نمودن بمیزان یکدیگر است و بقرار مذکور رقم مجهول را معلوم نمائید.
و هرگاه در قیاسی جمع هشت یا نه یا ده بود و بی از آن مجهول باشد هفت یا هشت یا نه یا ده معلوم است

میداند که بذریعۀ جمع پیدا میشود زیرا چون «۱۲» از آن
 کم شد البته یک عدد نامعلومی باقی ماند، و از آن باقی
 چون «۵» کم شد «۸» باقی ماند، پس معلوم شد
 که همان باقی نامعلوم اول مجموع $۵ + ۸ = ۱۳$ میباشد
 و جمع «۱۳» با «۱۲» اول عدد مطلوب باشد
 که «۲۵» است بنا بر مذکور ابتدا، چنانچه مرقوم
 باید داشت $۱۲ + ۵ + ۸ = ۲۵$ ، بعد از صفحہ
 ۳۵ نمبر «۴» سراج الحساب از سوال «۴۶»
 گرفته الی آخر مذکور کار نماید.

و در تفریق چون منقوص، و باقی، هر دو اجزای
 منقوص منہ میباشد، لهذا از دو جزو مذکور هر کدام

که مجهول باشد به کم کردن جزو دیگر معلوم، از منقوص
منه، همان جزو مجهول هم معلوم گردد، چنانکه
 $۲۰ - ۸ = ۱۲$ و اگر منقوص، مجهول شود باقی معلوم
باشد باز بطریق $۲۰ - ۱۲ = ۸$ معلوم گردد، پس
اگر چه سائلی بلفظ جمع چنین بگوید: «کدام عدد است
که اگر «۸» باو جمع شود، مساوی «۲۰» گردد، باید
که شما بدانید که یکجزو «۲۰» را معلوم کرد، و یکی را مجهول
ماند، چون این جزو معلوم را از آن تفریق کنیم البته
آن جزو مجهول معلوم گردد اینچنین $۲۰ - ۸ = ۱۲$
بعد از صفحه ۳۴۳ نمبر «۵» از سوال «۳۵» تا «۵۱»
و نمبر ۲ را از ابتدا الی انتهای سراج الحساب کار نما؛

و این طور هم نیست که در هر سوال چون الفاظ جمیع
 بشنود خیال کند که این تفریق میشود، و یا چون تفریق
 بشنود خیال جمیع بر آن بکشد چنانکه حال از نظر
 شما گذشت بلکه این قسم نادر واقع میشود؛ و ضرب
 و تقسیم در حقیقت یک چیز اند، مگر بحسب کار و مجهول
 بودن اجزای آنهاهای مختلف را اختیار نموده اند
 چنانکه اگر اجزای ضربی معلوم و حاصل ضرب
 مجهول باشد در نیوقت یکی از آن هر جزو معلوم را
 مضروب، و دیگری را مضروب فیه گویند، و عددیکه
 از ضرب ایشان معلوم گردد آنرا حاصل ضرب
 خوانند، مانند $۹ \times ۸ = ۷۲$ و هرگاه حاصل ضرب

ویکی از اجزای ضربی آن معلوم، و جزو ضربی دیگر
 دی مجهول باشد درینوقت حاصل ضرب را
 مقسوم و جزو ضربی معلوم را مقسوم علیه، و جزو ضربی
 مجهول را خارج قسمت نامند، مانند $۸ \div ۴ = ۲$

یا $۸ = ۴ \times ۲$ بنا بر مذکور اگر مقسوم علیه، و خارج
 قسمت معلوم، و حاصل ضرب آن یعنی مقسوم مجهول
 باشد همانست که آن دو عدد معلوم را با هم ضرب
 نموده تا مجهول یعنی مقسوم معلوم گردد، و هرگاه باقی هم
 داشته باشد، و آنرا در سوال خود معلوم نموده باشد
 آنرا هم بر حاصل ضرب بیفزاید، چنانکه گوید که ام عدد است
 که بر «۹» تقسیم شود خارج قسمت آن «۸» باشد

و «۵» هم باقی بماند، پس باید که چنین معلوم کنیم
 $۹ \times ۸ + ۵ = ۷۷$ و نیز باید دانست که ضرب
 فی الحقیقت مساوی جمع است زیرا یک عدد و شماره عدون
 دیگر بار بار جمع کردن است چنانکه «۹» را «۸» بار
 یا «۸» را چون بار جمع کنیم «۷۲» میشود.
 و تقسیم فی الحقیقت تفریق است، چنانکه از «۷۲»
 اگر «۹» بار بار تفریق کنیم به «۸» دفعه آن را با تمام
 و سوالها عبارت از ضرب از صفحه ۶۵ سراج الحساب از رسول «۳۷»
 الی آخر باب، و در تقسیم از صفحه ۷۹ از رسول «۶۶» الی آخر
 کار نموده شود.

و بعد از یاد گرفتن تقسیم کلان روش داعی این است که

عا. عظم و ذوات اقل، و کل کار کسور را ختم نمود
 بعد از آن مرکبات را شروع نماید، مگر کسیکه یکذات
 از مرکبات را قبل از کسور لازم میداند بناسبت آن
 میگویم که قواعد متفرقه را از ابتدای باب هفتم الی آخر
 باب در هر موقع، هر قدر که مناسب دانند کار نمایند و
 در باب هجدهم بعد از دانستن پانیهای ضروری که در بعض
 سوالهای مابعد می آیند و حل آنرا لازم دانند کار نمود
 باشند و نیز از سوالهای «نمبر ۱» هر قدر که مناسب
 دانند کار نمایند، و همچنین در باب نوزدهم هر قدر که
 لازم شمارند کار نموده باشند، الغرض امثله «نمبر
 ۲۱» را الی آخر، و در «نمبر ۱ و ۴ و ۵» هر قدر از سکه جاست

که وطنی باشند و یاد یک وقتی کار آمدنی دانند و کار
 نموده باشند و باید که همیشه تجدید ایند عار از بجه
 بتدیان نموده باشد بلکه بر تخته کلان نوشته که کل
 فریق بیلند، و بر یکی از سه چیز هر عمل انگشت گذاشت
 بگوید اگر این مجهول بود و آن دوی دیگر معلوم باشد
 بچه طریق از آن دوی اول معلوم این مجهول را معلوم

مضروب	منقوص منه	دفعه اول
مضروب	منقوص	دفعه دوم
حاصل ضرب	باقی	حاصل جمع

خارج قسمت) مقسوم (مقسوم علیه

رباعی ذیل چون جامع جمیع اقسام مختلفه آنحرف
 است که بچند قسم نوشته میشوند و برای همین مدعا
 ساخته شده، لهذا، برای حسن خط این رباعی را
 خوشخط نماید که از یکصد قطعه مفید تر و جامع تر است
 ز بعد حمد خدا نعت سروری گل کرد
 که بهتر از همه مخلوق و خضرا و پادشاه است
 براه بنظر پیرویش میکوشم
 که رافع علم عفو و صدر روز جزا است

انتباه

اگرچه این کتاب نهایت خوب و مرغوب
و حسب الخواش با انجام رسیده مگر در کار چون
تکرار میشود خوبیهایی دیگر بر آن می افزایند از آن رو
در دو جای آن عرض میشود :

اول اینکه چون مشق را با تمام رسانیده
شروع بخانه بندی میکند، معلم این کار پیش تخته کلاس
نشسته تقریر میکند که حال هر حرف را بحرف دیگر
حسب القاعده شمارسانده میتواند، اما اگر یکی ازین
شش چیز « بن می ت پ ث » در سر
یاد کمر لفظ مرکب افتد آنرا نوشته کرده نمیتوانید

که ایشان را خانه گویند، و کارخانه بندی را شما تا حال
 نگرده اید، و نصف کار خط را بهین خانه بنده گرفته
 و بخانه بهمه راه هر حرف همان است که از واضع اصلی
 برای ما و شما رسیده، که سلسله آنرا امروز تلفظاً
 حفظ خواهید نمود، و تحریر آنهم چیزی امروز چیزی
 فردا با تمام میرسانید، بعد از آن باز سلسله
 دو خانگی است که آنهم از واضع اصلی برای ما و شما
 رسیده، تلفظاً و تحریراً باز حفظ خواهید نمود،
 و سه خانگی عقلی پیدا میشود بیک سخن باز نشان داده
 خواهد شد الا سه لفظ که آنهم از واضع اصلی شما
 رسیده، باز بر موقع خود آنرا هم بیک آن یاد میگیرید

مگر بالاتر از آن برای ما و شما از وضع اصلی
 نرسیده و در سی الفاظ مانند بینید، بینیم، بینیش
 و غیره دیده میشود پس بموجب خانه دهن مورچه، و جوره
 که انجمنین اند «ما» اگر صد خانه باشد هم
 آنرا تکمیل میدهند چنانکه در طاق همان است که خانه
 اول دهن مورچه نگاشته باقی را بجوره جوره پوره
 میکنند و در جفت کل آنرا بجوره تکمیل میدهند
 چنانکه نه خانه را چنین :- مسدود، و ده خانه را
 چنان :- مسدود مینویسند بنا بر مذکور
 اولاً همین دو چیز و بستن آنرا و بگیرد هر چند
 که فریق کلان باشد هم در چند دقیقه بکل فریق

یاد داده می‌توانید .

بعد سلسله بابت را شروع نموده اولاً تلفظاً بایشان
حفظ کند بعد تحریراً ارقام داده بهر چند که ختم شود بعد
رقعه آنرا با آنها خوانده ، و یک یک قالب را از روی
مرکب و چشم دید در آن یافته ، تا فریق خوب دلیر
گشته ، هر قالب را از روی مرکب آن خود او گفنه
باشد ، دو کورت همه رقع را بهین طور تکرار کند
خواه همه بکتابچه های خود می بینند ، و یا معلم بر تنه
کلان کل رقع را نوشته و در آن بحث تفسیر
میکنند ، بعد کتابها را بسته ، و یا از تنه کلان
پاک نموده ، رقع را از سر گرفته یک یک لفظ آنرا

معلم گفته و ایشان نوشته باشند، بعد از ختم آن
 اگر تکرار را لازم دانند باز تحریر نمایند تا این وقت
 چون متعلمین سلسله دو خانگی شنیده و نه کار کرده
 از آن روی سلسله یکنانگی در ذهن او خوب رسوخ می یابد
 که در تخیله وی دو چیز نیامده که مترود گردد، بعد از آن
 سلسله دو خانگی را تلفظاً بایشان خوانده و هر لفظ
 آنرا بمقابل یکنانگی با تجزیه الی آخره بر تخته کتان جوهر
 جوهره انجمنین « بابیا » « بت بیت »
 و غیره نوشته نشان داده باشد بعد تخته را پاک
 نموده سلسله مذکوره دو خانگی را از کتابچه های
 خود یک دفعه نوشته و معلم اصلاح آن را گرفته

تا در سلسله مذکوره خوب درست شوند، بعد رقعۀ آنرا
 باز بقرار رقعۀ سابقه کار نموده باشند که بر تخته
 نوشته و بموجب مرکب قالب هر یک را یافته
 و اینکار را تکرار نموده، بعد از یاد بایشان نوشته
 باشند .

دوم اینکه رقعۀ هفتم را اصلاً کار نکنند که احتیاج
 بآن هیچ نیست و رقعۀ سه خانۀ اول لفظ را بر رقعۀ
 که دو خانۀ در بین دو حرف دارد مقدم بدارد
 و درین باب در نفس شرح گفته شده، اما متن از
 چهار باب گذشته بود و در خواندن نقصی نداشت
 که تأسف می کردم که رقعۀ هفتم چنان خوانده شد

خوب شد هر چه خوانده شود و بنا بر مذکور اگر چه
 این سخن تکرار شد، مگر من تکرار را هم در کتاب
 خود هیچ شنیع ننید انهم بسبب اینکه اکثر معاین
 اینکار با وجود تکرار تحریری و شفاهی بر سخن گوش
 نمی نمایند، الا آنکه کار را بچشم خود ببینند، از آن
 رویکه نگران اینکار که در ترکستان بود گفت
 کدامی که از بهر یقین خود بطریق استبعاد از من
 می پرسید که راستی شما میگوئید که بموجب این کار
 یک انسان امی در چهل روز چنان شده میتواند
 که هر لفظ را از تلفظ غیر نوشته کرده و هم از نوشته
 غیر خوانده میتواند، گفتم بلی، گفت سبحان الله

خود شما هم برین سخن اقرار میباشید، خیال من بود که
 افترا و دروغ بر شما میگویند و اینقدر نمیدانید
 که این سخن شما عقیده مردم را خراب میکند بے تجربه
 پیشانی ترش از من اعراض مینمودند .

و حال اینکه درین وقت معلمین جز اینکار بچهل روز
 چهار ساعتی مساوی ۱۶۰ ساعت، محض
 کردن اینکار را عار میدانند، که کارهای اضافه
 بدان را نیز با انجام میرسانند .

*

*

*

ترتیب تعلیم این کتاب

چون بے اوقات چنین واقع میشود که هر جزو کار بسیار
 خوب و معلم هم اعلی و درست میباید باشد، مگر در
 ترتیب کار غلط میکند آخر الامر چون فکر میکند می یابد
 که اگر چنین میکردم چیزی وقت را فایده مینمودم از آنرو
 اگر چه بعد تجربه و تکرار معلم کامل با اختیار است که در
 ترتیب کار تفاوت بیاورد، مگر بالفعل پابند
 این روش باشد که

اولاً نوشت و خوان هر حرف به همراه الف است
 و باز خوشخطی آن در ضمن همان چند لفظ معین آن

۲- نوشت و خوان هر حرف بهر اه «ی» است
و خوشخطی آن در ضمن چند لفظ معینه آن .

۳- نوشت و خوان هر حرف بهر اه «و» است
و خوشخطی آن در ضمن الفاظ معینه آن .

۴- چون داخل حصه دوم کتاب شود درینوقت
ترجیح خواندن را میب باشد، و در عوض خط،
کار عدد نویسی را کرده باشد، تا آنکه در خواندن،
بسبق «ایمان کلمه گفتن» رسد، در حساب
تا هر جا که رسیده باشد باشد .

۵- سلسله «برپیر جام جم» را مشق کرده
بکلمه بدرجه فی الجمله خوشخطی رسانند، و بعد ازین

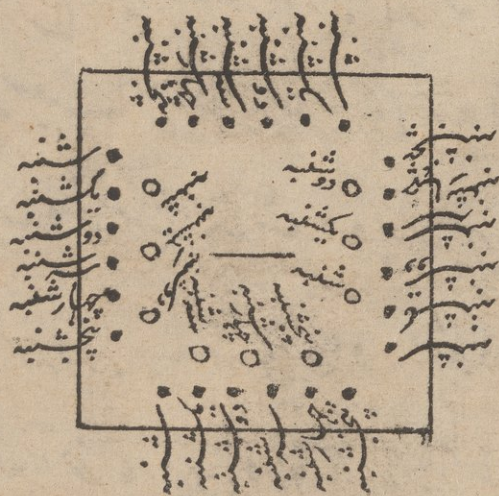
محض کار خط را کرده باشد، خواندن ترک میشود
تا آنکه از خانه بندی هم فارغ گشته و کار آن
باختتام رسد که خط عین خواندن است یعنی خواندن
در ضمن آن می آید.

۶- کتاب را از «ایمان کلمه گفتن» شروع
نموده تا آخر هر روزه سبق را ترجیح داده باشد
عربی در ضمن آن می آید بتوجه لازم خوانده باشد
و جابجاء حفظ را حفظ کرده و از وقت یک حصه
کافی را بحساب داده چنانکه در ایام جمع
پاژده را کار نموده روز اول از یک و ۲ و ۳
و روز دوم از ۴ و ۵ و روز سوم از ۶ و ۷

روز چهارم تا آخر و کاغذ چهارپ کرده پاڑه
 اگر نزد کد امی دیده شود پاړه کند و حساب
 آن را سرزنش نماید و بعد از آن ضرب را
 شروع نموده مطابق قانون طرز امانی بانجام
 رساند بعد از آن تقسیم خورد مرقع و برای
 ضربی را کار نموده بعد تفریق و تقسیم کلان را با تمام
 رساند، و در ابتدا به هر یک از اعمال مذکوره
 یک مثال عبارتی را گفته تا بستگی از مقصد
 و غرض آن دانسته شود بعد چیزهای نگوید،
 تا آنکه از کار و عمل جمیع اعمال مذکوره فارغ گردد.
 تا بعد سوا الحساب عبارتی هر عمل را از سر

شنبه	بایان از هفته دوم و نزدیک
یکشنبه	ضلع راست از هفته سوم
دوشنبه	و قریب ضلع بالا از هفته
سه شنبه	چهارم و کنجها از جمعه است
چهارشنبه	
پنجشنبه	
جمعه	

و نقاط نه گانه



حلقه مانند

از روز ماه

اضافه آن است

پس اول ماه

هر روز هفته اول که شروع شود روز ماه
گذشته آن هفته لغو میشود کار از آن گرفته میشود و با آن اگر

اول ماه بروز پنجم شنبه بوده که آخر هفته است و ماه هم
 از جوزا یعنی ۳۲ روزه باشد هم معنی آن نه نقطه حلقه مانند
 که در روزه حاضر شده مکتب، مابین آنها باز پیشود
 همان ۳۲ روز را تکمیل میدهند چنانکه درین جدول فوق
 واضح نوشته شده و بر هر صفحه جدول یکسال می آید
 از سبب احتیاط غیر حاضری جدول دو ساله در دو صفحه
 آینده نوشته شده و بعد این کتاب باز ورق
 علل و مبدءی داده شود، مگر حاصل
 جمع آخری این ورق باز روزهای ماه اول
 آن ورق بالاضافه و جمع کرده شود
 تا در سال چهارم و پنجم هم معلوم باشد

جمع شروع نموده، تا آنکه عبارتی تقسیم کلان را
 بهم با انجام رساند، و درینوقت چون کتاب
 بهم قریب با ختمام باشد، لهذا یکمحصه وقت را
 برقه نویسی داده باشد، اینهمه برای اطفال
 کاریگساله هر روز چهار ساعتی است و برای کلان
 سالان از سبب اشغال زیادشان در
 امور معاشش خود اندازده ندارد، اگر فرصت
 داشته باشد به شش ماه بهم با انجام میرساند، و در عدم
 فرصت که بالکل دست بردار نشود بهم بالضروره
 بدست می آورد بهر قدر که شود.

مضامین سال	دینیات	فکریه
د	رساله اول دینیات یعنی پنج بنای اسلامی و طریق وضو و نماز و حفظ اذکار نماز شفا و عملاً، و ده سوره اخیر قرآن شریف .	ابجد خوانی و کتاب اول فارسی که از خواندن آن بر خواندن کتابهای دینی اقتدار حاصل شود .
ر	رساله دوم دینیات یعنی ایضا حاست در مسائل وضو و نماز و حفظ سوره های قرآن شریف از سوره فیل خواندن پاره ششم	کتاب دوم فارسی که مشتمل بر اسباق اخلاقی و علمی ، و فنی ، و فکاهی باشد .
س	رساله سوم دینیات . و خواندن سوره اول بقرات .	کتاب سوم فارسی که مشتمل بر اسباق اخلاقی ، و علمی ، و فنی ، و فکاهی باشد .
چ	رساله چهارم دینیات ، و قرارت باصول تجوید ، و خواندن قرآن کریم تا نیم .	کتاب چهارم فارسی که مشتمل بر اسباق اخلاقی ، فنی ، علمی ، فکاهی ، و اصطلاحات صرف باشد .
پ	رساله پنجم دینیات ، و تتم قرآن کریم .	کتاب پنجم فارسی که مشتمل بر اسباق اخلاقی ، و فکاهی ، و اصطلاحات صرف و نحو باشد .

..... افغانستان مجوزہ انجمن مہارف و مجلس عالی وزرا

حسن خط	جغرافیہ	ریاضیہ	تاریخ	تربیت و تہذیب
مفردات و مرکبات و صرفی پرورش و مشق	.	شناخت اعداد از یک الی صد، با جمع و تفریق .	.	اصول مناسب .
مشق نوشتن کتاب اطلاسی فارسی در خانہ و خط جلی بقلم نویی .	.	جمع، تفریق، ضرب تقسیم بسط، ضرب زبانی از ۲ الی ۱۲ و سوالات عبارتی زبانی	.	
مشق نوشتن کتاب فارسی در خانہ، و نوشتن رقعات مختصره .	مبادی جغرافیہ	جمع، تفریق، ضرب تقسیم مرکب با استعمال قیاسات و سکہ جات وطن و خارج، سوالات عبارتی	تاریخ ہندیا	
حسن خط و املا، نوشتن رقعات متوسط با انشا در خانہ .	جغرافیہ مجموع و نیسا	کسو و عام بدرجہ تکمیل عادی و عظم، و امثال اقل یعنی «منحج مشترک» تحویل صعودی و نزولی .	تاریخ اسلام	
نوشتن مقالات مختصره .	جغرافیہ مفصل افغانستان	کسو و اشاریہ، حدیث نسبت و تناسب مختصر مبادی علمی ہندسہ و رقبات مربع، سطح و دائرہ .	تاریخ افغان	

این نصاب تعلیم بتاریخ یوم دوشنبه سوم میزان بعد از
 مذاکرات عدیده فیصله و تصویب شده، که آینده عموم
 صنوف ابتدائیه دولت معطره، تا تکمیل آنرا در پنج سال
 بنمایند، و سن شمول طلاب بکتاب سال ششم
 عمرشان منظور گردیده تا فی الجمله دارای قوه مدرک شده
 باشند، تعلیم حفظ صحیح نیز برابر طلاب حتمی
 و لازمی است اگر بصورت شفاهی اعتنی از روی
 کتابیکه وزارت معارف برای معلمان مرتب یافته
 بنمایند، و در هفته یکروز معلمان برابر طلاب خوانند
 و میفهمانند، و در باب تربیه بدنی صورت سهیل و
 مفید یراکه وزارت معارف اندیشیده اتخاذ کند

اجرا نموده شود، امضاء :-

و دستخط مبارک اعلی حضرت غازی، حیات
 الله خان وزیر معارف، فخری پاشا سفیر
 دولت علیه ترکیه، زمان الدین والی کابل، سید
 محمود سامی فرقه مشر و نگران مدرسه عربیه،
 و صفی بیگ، محمد حسین مدرس حنبلیه، علی محمد مفتش
 عمومی، بدری بیگ نائب رئیس سفارای دولت
 ترکیه، محمد عبد الواسع نگران مکتب قضاة، سید احمد
 موجد طرز جدید تعلیم ابتدائی، محمد اکبر مدیر مکتب حکام،
 مولوی سیف الرحمن، نور محمد نشی انجمن معارف.

فهماندن جدول حاضری

کیفیت این جدول حاضری که در صفحات آینده تکرار
 میشود چنان است که هر ماه را مرتب میسب باشد
 و در بین آن مرتب یک خط خورد عرضاً فی اقامه که در آخر
 هر ماه، میرای حاضری کتب، کتابهای کل فرقی
 گرفته مجموع ایام حاضر شده آنها پسری که در کتاب خود

معلوم کرده بالا آن خط مینویسد همچنین

۱۸	۱۹
----	----

و در ماه دیگر باز هر قدر که حاضر مکتب گشته عدد آنرا
 بالای خط آنها مینویسد، مگر عدد ماه سابق را با عدد
 ماه لاحق جمع نموده در زیر خط ماه دوم مینویسد،

و پنجمین عدد ماه سوم را بالای خط آماه نوشته
و با حاصل جمع ماه بالا جمع نموده حاصل جمع را
زیر خط ماه سوم مرقوم میدارد، چنانکه یک پسر
در ماه محل شمرده روز آمده و در ماه ثور ۲۳ این هر دو
عدد را چون جمع نمودیم ۴۱ شد در زیر خط ثور نوشتیم

۲۸	حل	و در ماه جوزا هفت روز آمده
۲۳	ثور	بالای خط جوزا نوشته بهمهراه
۴۱	جوزا	
۳۸		

چهل و یک بالا جمع نموده ۳۸ شد در زیر خط جوزا نوشتیم
چنانکه درین مربع واقع است همچنین کار را پیش برده
تا آنکه عدد ماه آخر سال را با عدد ماه اول سال نو
جمع کنیم و سال دوم را با سال سوم و صل بنسائیم

تا هر چند سال که شود، پس هر وقت که کتاب پشیده
 شود بے پرسان از وی، معلوم میشود که این پسر
 چند روز حاضر مکتب گشته و حال در چندم جماعت است
 زیرا یکسال عبارت از یکصد و پنجاه روز حاضر مکتب است
 و جماعت وی بالا جدول حاضری در خانه کیفیت
 نوشته میشود، بنا بر مذکور اگر در یکسال سه صد روز حاضر
 مکتب شده باشد باید که کار دو ساله را ختم نموده در
 آخر آن سال داخل جماعت سوم شود، و یکروز عبارت
 از چهار ساعت کار است و اگر در چهار سال
 نهصد و پنجاه روز حاضر مکتب نشده باشد، باید
 که در همان کار سال اول باشد این قسم حاضری بنقاط

باینی مربعات جدول فیل هیچ تعلق ندارد .
 حاضری بتوسط نقاط باینی برابر چنان پسیت
 که پدر او گوید که هر روزه چون پسرم از مکتب بیاید
 باید که کتاب وی بدانم که بکتاب رفته یا نه لهذا در
 هر مربع، قریب هر ضلع آن شش شش نقاط
 رسم شده که مساوی عدد روزنامه کار یک هفته
 میباشد، پس هر روز که حاضر مکتب شده باشد
 نقطه آن روز بضمع قریب خود میرسد، و هرگاه نرفته
 باشد سفید خواهد بود، شام چون پدر رسید پس
 که چرا نرفته بودید، او جواب خود را میگوید، و هرگاه
 خود پس نقطه آن روز بضمع رسیده باشد فردا چون

حاضری و الای مکتب رفته پدر در باب دیروز، از وی
 طلب کند او ندارد پس نقطه آنروز ویرا در کتاب او
 ملاحظه میکند که جواب پدر را چه گفته، می بیند که نقطه را
 خود او بضلع رسانیده؛ نزد معلم میرد، چون دو خطا کرد
 سرزنش و تهدید ویرا مضاعف نماید و آنخط را پاره
 هم میدهد تا پدرش نیز ببیند و بداند که نقطه دیروزه را
 خود وی بضلع رسانده بود البته پدر هم توبیخ لازم مینماید
 مثلاً سه شنبه هفته اول ماه بکتاب زرقه، البته همان
 خط سه شنبه پاره دار خواهد بود چنانکه در اینجا نوشته شده
 و حقیقت نقاط چنان است که نقاط قریب
 ضلع چپ از هفته اول ماه است و قریب ضلع

صاحب جدول اینقدر روز حاضر
مکتب گشته .



سال اول، اسم طالب، ولد	ساکن	تاریخ
حقیقت از ترقی و غیر ترقی و پابندی کار و بی پروائی و غیره :-		
مهر	میزان	
نور	عقرب	
جوزا	قوس	
سرطان	جدی	
اسد	دلو	
سنبله	حوت	

ناله
گس ۵۸

ایضا کیفیت و جدول از سال دوم

حل	میزان	نور	عقرب	قوس	جد	دلو	حوت
							
							

